

بسی پیرامون بازار مانتی طبقه کارگر

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه (بحثی پیرامون سازماندهی طبقه کارگر)

(۱)

بعد از آنکه در جنگ خلق شماره ۶ روش اتحادیه کمونیستها را در مبارزه ایدئولوژیک با خودمان اپورتونیستی نامیدیم و به آنها توصیه کردیم بجای مورد حمله قرار دادن مواضع برنامه ای و تاکتیکی ما تحت پوشش تمجید از یک چریک فدائی خلق به مبارزه ایدئولوژیک اصولی و روشن دست بزنند، کمیته کردستان این سازمان که گویا از برخورد ما بسیار آشفته شده بود در جوابیه ای کوتاه بنام "ارخا و مبارزه ایدئولوژیک"، ضمن ردیف نمودن یکسری اتهاماتی که در واقع تکمیل کننده شیوه برخورد حقیقت بود، به هدمندی سیاسی مندرج در نشریه حقیقت اعتراف نمود و آنرا عین برخورد مارکسیستی و جدی به امر مبارزه ایدئولوژیک دانست و در مقابل، ما را متهم به "برخورد اپورتونیستی" بخود و موقعیت کنونی خود نمود. بهر حال همین که کمیته کردستان اتحادیه کمونیستها صریحا اعتراف کرد که هدف سیاسی مقاله "بیاد رفیق حرمتی پور" نه گرامیداشت این رفیق بلکه این ایده بوده است که: "امروز برکسی پوشیده نیست که طرفداران خط احمدزاده در موقعیت بحرانی قرار گرفته اند. کسانی که خود را متعلق باین خط مشی می دانند در پراکندگی، گیجی و ابهام بسر می برند و بدنبال راهی در بیرون آمدن از بحرانشان می باشند. در چنین شرایطی این وظیفه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) است که کسانی از اینان را که هنوز مفری برای انحلال طلبی نیافته اند و به راه‌های آسان و "شیرین" بورژوازی تن در نداده اند، بویژه کسانی که خود را

کمونیست می دانند و تعلقاتی به اندیشه مائو دارند علل بحران و ریشه هایش را توضیح داده و چگونگی برون رفت از این بحران و دست یابی به خط سیاسی-ایدئولوژیک صحیح را به آنان نشان دهد “ و “ آنجائی که رهبران و احزاب سیاسی متعلق به اقشار و طبقات معین نمی خواهند و نمی توانند به برنامه ای که توسط کمونیستها ارائه می شود، جلب شوند این نیز وظیفه کمونیستها است که پایه اجتماعی این احزاب را از ناتوانیهای سیاسی ایدئولوژیک رهبرانشان آگاه ساخته و آنها را حول برنامه خود فرا خوانند. “ برای ما کافی بود که دیگر نیازی به پاسخگوئی جوابیه کمیته کردستان نیابیم. چه خود این جوابیه و هم چنین برخورد کمیته کردستان در مقدمه ای که بر ترجمه کتاب لنی ولف بنام “ دبره، گوارا و روزیونیسم مسلح “ نوشت، نشان داد که این سازمان بنابه منافع اش ترجیح می دهد همچنان بشیوه مبهم و دوپهلو با خط مسعود احمدزاده یعنی با خط مشی واقعی چریکهای فدائی خلق برخورد کرده و آنرا تحریف نماید. بنابراین ما بار دیگر در اینجا ضمن مردود دانستن این روش مبارزه ایدئولوژیک، اتحادیه کمونیستها را به مبارزه ایدئولوژیک جدی دعوت می نمایم و خود نیز بسهم خویش در این مقاله می کوشیم زمینه های ورود اتحادیه را به چنین مبارزه ای فراهم کنیم .

xxxxxxxxxxxxxxxx

اتحادیه کمونیستها مدعی است که یکی از “ دستاورد های تئوریک “ اش مبارزه با “ مشی چریکی “ و نشان دادن “ التقاط “ مسعود احمدزاده بوده است و البته آنچه در این کارزار ایدئولوژیک نصیب خط مشی احمدزاده گردیده است، القابی چون کاستریسم، دبره ایسم، مشی چریکی جدا از توده ها، آوانتاریسم و... بوده است. سوالی که در اینجا طرح می شود این است که این نتایج اصولا بر کدام مبانی تحلیلی - تئوریک و ارزیابی علمی و مارکسیستی از واقعیات مبارزاتی در ایران استوار بوده است؟ پاسخ باین پرسش روشن است. کل “ دستاوردهای تئوریک “ اتحادیه کمونیستها در این زمینه نشان می دهد که اولاً این نقد براساس مسخ و تحریف

نظرات احمدزاده استوار بوده و ثانياً با الگوها و کلیشه‌های از پیش ساخته شده‌ای مورد قیاس قرار گرفته است. واقعیت این است که کلیشه برداری و الگوسازی از انحرافات دیرپا و مزمن اتحادیه است که از همان آغاز شکل‌گیری مبارزه مسلحانه توسط چریک‌های فدائی خلق، خود را بوضوح نشان داد و امروز هم که اتحادیه کمونیست‌ها به تصور خویش به آخرین دستاوردهای تئوریک و تجربی جنبش بین‌المللی کمونیستی مسلح گردیده است، هنوز هم قادر به گسست جدی از آن نمی‌باشد. تجربیات و دستاوردهای انقلابات پیروزمند در نزد اتحادیه به احکام مرده‌ای تبدیل می‌شوند که بر سنگ قبر هرگونه خلاقیت و ابتکار انقلابی و تجربیات زنده و عینی حک می‌گردند. برای روشن شدن این موضوع بهیچ وجه لازم نیست بگذشته‌های دور رجوع کنیم، کافی است به نوشته‌های اخیر این سازمان نظری افکنیم تا به وفور این انحرافات پایه‌ای را در آنها بیابیم. برای مثال اگر به جدال اتحادیه کمونیست‌ها با "حزب کمونیست ایران" (ح.ک.ا.) در خصوص سازماندهی طبقه کارگر در ایران بدقت توجه کنیم، این انحراف پایه‌ای را بطور برجسته‌ای مشاهده می‌کنیم.

هنگامی که آقای حکمت در نشریه کمونیست شماره ۲۸ جدیدترین سیاست سازماندهی (ح.ک.ا.) را در میان کارگران اعلام داشت، اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) از جمله سازمان‌هایی بود که مدعی شد این خط مشی اکونومیستی است و در مقاله‌ای تحت عنوان "کمونیسم کارگری: فریب کارگران" (مندرج در نشریه حقیقت دوره دوم، شماره ۷)، ضمن بررسی این سیاست کوشید نشان دهد که سیاست مزبور اساساً سیاستی اکونومیستی است. اتحادیه در این رابطه نوشت:

"... اختلاف اینجاست که ایشان (منظور آقای حکمت است) مبارزه اقتصادی را نقطه عزیمت کمونیست‌ها برای حرکت درآوردن و بسیج طبقه کارگر قلمداد کرده و چنین مبارزه‌ای را بستر اصلی کسب آگاهی طبقاتی پرولتاریا معرفی می‌کنند. حال آنکه ما دقیقاً چنین بینشی را اکونومیسم می‌دانیم."

طبیعی است هرکس سیاست سازماندهی (ح.ک.ا.) را در میان کارگران که توسط آقای حکمت به نگارش درآمده است بخواند، بروشنی می بیند که خط مشی مزبور تشابهات زیادی با خط مشی اکونومیستی دارد. این تشابهات بویژه در آنجائی ظاهر می گردند که آقای حکمت مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را یک رکن اساسی و حیاتی مبارزه طبقاتی و زمینه اصلی کسب آگاهی توده های وسیع طبقه به هویت طبقاتی شان می داند و معتقد است که مبارزه اقتصادی در شرایط کنونی آن محور اصلی مبارزه است که با اتکاء به آن می توان و باید به متشکل کردن کارگران "رادیکال - سوسیالیست" دست زد و از لحاظ سازمانی نیز بر توسعه محافل کارگری بعنوان مرکز ثقل کار تشکیلاتی حزب در این دوره تاکید می کند. در این خط مشی حلقه ای که اساساً مفقود است و یا بسیار کم رنگ است، حلقه مبارزه سیاسی یعنی تربیت و تشکل طبقه کارگر از طریق مبارزه مستقیم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. آقای حکمت در شرایط کنونی امر سازماندهی و تربیت سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر را با مبارزه اقتصادی و شرکت در جنبشهای اعتراضی و خودبخودی طبقه کارگر مرتبط ساخته و نه با مسئله چگونگی تصرف قدرت سیاسی و اساساً در بینش او سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر گویا هیچگونه رابطه مشخص و روشنی با مسئله تصرف قدرت سیاسی نمی یابد. در حقیقت سیاست گردآوری کارگران "رادیکال - سوسیالیست" و توسعه محافل و شبکه های روابط محفلی در میان کارگران اساساً با هدفمندی حفظ نیرو و به انتظار بحران انقلابی ماندن تنظیم شده است، تا بهنگام ظهور فرصت های مناسب که جنبش اعتراضی و بحران انقلابی در جامعه اوج پیدا می کند و تناسب قوا به نفع طبقه کارگر تغییر می یابد، این شبکه های محافل کارگری که سمپاتی به (ح.ک.ا.) دارند پا به جلو صحنه بگذارند و در دست بدست شدن قدرت سیاسی نقش دخالترانه ایفاء کنند.

حال سؤال این است که آیا می توانیم این سیاست سازماندهی (ح.ک.ا.) در میان کارگران را بنحوی که آقای حکمت بیان داشته است، اکونومیسم بنامیم؟ بنظر ما نه!

اینکه حکمت در آن مقاله تاحدودی به اکونومیست های روسی نزدیک شده و حتی در برخی موارد بزبان آنها سخن گفته، در این بحثی نیست. اما اینکه اتحادیه سعی کرده است با بیرون کشیدن این تشابهات و برخی قرینه سازیه‌ها، سیاست (ح.ک.ا.) را اکونومیستی جلوه دهد، این دیگر به بیماری مزمن اتحادیه کمونیستها مربوط می شود. اتحادیه کمونیستها در این قرینه سازی نه تنها مدرکی دال بر درستی نظراتش فراهم نیاورد، بلکه نشان داد که تا چه اندازه از درک محتوای واقعی خط مشی (ح.ک.ا.) ناتوان است. اتحادیه در جدال با آقای حکمت ضمن آنکه آشکارا محتوای رویزیونیستی خط مشی (ح.ک.ا.) را از نظر دور داشت، درعین حال نشان داد که این خود اوست که بنحوی به بیماری اکونومیسم (البته به معنای مجازی آن یعنی سرفرورد آوردن در برابر وضع موجود) مبتلا است. (ما این موضوع را در ادامه همین بحث در تبیین اتحادیه از راه انقلاب بطور مشخص خواهیم دید).

واقعیت این است که اتحادیه کمونیستها در برخورد با سیاست سازماندهی (ح.ک.ا.) در رابطه با طبقه کارگر بدرستی باین اشاره دارد که کسب آگاهی سیاسی و کمونیستی، تربیت و تشکل طبقه کارگر جز از طریق مبارزه فعال و همه جانبه سیاسی امکان پذیر نمی باشد و سازماندهی حقیقتاً کمونیستی و سیاسی طبقه کارگر اساساً با حل مسئله چگونه می توان انقلاب کرد و قدرت سیاسی را تصرف نمود، ارتباط ارگانیک دارد. او بروشنی این واقعیت را مشاهده می کند که در سیاست سازماندهی آقای حکمت اصولاً سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر در راستای تصرف قدرت سیاسی بکنار نهاده شده است. اما علیرغم همه اینها، او در برخورد با خط مشی پیشنهادی آقای حکمت، بجای آنکه براین مسئله دقیق شود که این انکار و دستکم گرفتن مبارزه سیاسی فعال و همه جانبه از سوی این حزب ریشه در چه چیزی دارد و بطورمشخص چه رابطه ای با خط سیاسی - ایدئولوژیک، اهداف سیاسی آن و همچنین وظایف عاجل و تاکتیک های آن برقرار می نماید، بلافاصله دست به قرینه سازی می زند و در ریشه یابی این انحراف می کوشد برعواملی

انگشت گذارد که لنین اکونومیست های روسیه را بآن منتسب می نمود. اینکه (ح.ک.ا.) نقش و اهمیت عامل آگاه را نفی می کند، رابطه عنصر خود بخودی و آگاهی را درک نمی کند، رابطه حزب و توده ها را درهم می ریزد و غیره. وجالب اینجاست، در آنجائی هم که سعی می کند مبانی ایدئولوژیک - سیاسی این خط مشی را روشن نماید، حکم به انحلال طلبی ایدئولوژیک می دهد. اتفاقا درست در روشن نمودن رابطه این سیاست عملی با خط سیاسی - ایدئولوژیک و مبانی استراتژیک این حزب است که قرینه سازی اتحادیه بطور آشکاری نمایان می گردد.

اتحادیه می نویسد: " اکونومیسم حکا برمتن انحلال ایدئولوژی پرولتاریا شکل می گیرد، با آن پیوند می خورد و خود مکمل آن می گردد." و اما منظور اتحادیه از انحلال ایدئولوژی پرولتاریا و رابطه آن با اکونومیسم حکا چیست؟ روشن است. "منافع حکا حکم می کند که نه تنها پیشرفته ترین دستاوردهای پرولتاریای بین المللی و مشخصا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را منحل می سازد، بلکه در این مسیر به نفی اصول اساسی م.ل. و آموزشهای جاودانه لنین - بالاخص "چه باید کرد؟" می پردازد" و "پیشرفته ترین دستاوردهای پرولتاریای بین المللی که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریای چین به منصفه ظهور رسید حاوی درسهای ارزشمندی است که پرولتاریا را در امر انقلاب کردن چه قبل و چه بعد از کسب قدرت سیاسی بکار می آید. یکی از مهمترین درسهای انقلاب فرهنگی تاکید برجایگاه تعیین کننده خط سیاسی - ایدئولوژیک در تئوری و عمل بود. انقلاب فرهنگی به دفاع از نقش پویای آگاهی انسان و عنصر آگاهی برخاست و...".

پس جوهر بحث اتحادیه در ریشه یابی این ادعا که (ح.ک.ا.) از یک مشی دنباله روانه پیروی می کند، در این ایده اساسی خلاصه می گردد که (ح.ک.ا.) با انحلال ایدئولوژی پرولتاریا و نادیده گرفتن بزرگترین دستاوردهای انقلاب فرهنگی یعنی اهمیت و نقش عنصر آگاهی است که از لحاظ مشی عملی خود به اکونومیسم در غلطیده است. حال

باید دید که اتحادیه در این قرینه سازی تا چه حد حق بجانب است و دلائل و مدرک آن چیست.

اتحادیه باین گفته آقای حکمت استناد می کند که: "کمونیستها مبداء سوسیالیسم در جنبش کارگری نبودند، بلکه بخش پیگیر، پیشرو و آگاه گرایش سوسیالیستی موجود در درون طبقه کارگر بودند" و "نه سندیکالیسم ایده و سنت نو و تازه ای در درون طبقه کارگر است و نه کمونیسم ... اینها دیگر اجزاء طبقه کارگراند و جزئی از سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی دائمی آنها، این اجزاء توسط مکانیزمهای درونی خود طبقه بازتولید می شوند." و از اینجا این نتیجه گیری را می کند که حکمت معتقد است که آگاهی از درون (جنبش) خودبخودی بیرون می آید، مارکسیسم بخودی خود در مبارزات خود بخودی کارگران تولید و بازتولید می شود. در حالی که اگر به کل بحث آقای حکمت در آن مقاله توجه کنیم، مشخص است که منظور وی از طرح این بحث آنگونه که اتحادیه برداشت می کند، نیست. وی می خواهد بگوید که در هر مقطع جنبش طبقه کارگر محل تلاقی افکار، گرایشهای فکری و سنتهای مبارزاتی گوناگون است، نمی توان و نباید ذهن توده کارگر را لوح پاک و دست نخورده ای فرض کرد که تهی از خطوط فکری و گرایشات معین سیاسی است. آقای حکمت از طرح این بحث هم می خواهد این نتیجه را بگیرد که در درون طبقه کارگر اکنون عناصر و نیروهائی از خود کارگران وجود دارند که اگر چه بر برنامه و اهداف (ح.ک.ا.) منطبق نیستند، اما از آنها دور نیستند. این نیروها که آقای حکمت آنها را صف کارگران "رادیکال - سوسیالیست" می نامد، فی الحال در درون جنبش طبقه کارگر حضور دارند و موضوع عملی کنونی حزب اند. جذب و متشکل کردن این نیروها، شفافیت بخشیدن به نظرات و گرایشات آنها و بالاخره سازماندهی محفلی آنها اولین گام در کارگری کردن کمونیسم یا کارگری کردن (ح.ک.ا.) است.

در این بحث اگرچه آقای حکمت روش بیان پیچیده ای را اتخاذ می کند تا سیاست سازماندهی خود را یک نگرش نوین (و صد البته کمونیستی) جابزند، با این وصف

مطلب روشن است. معضل آقای حکمت نشان دادن راهی برای خروج از بن بست عملی حزب است. اگر بیاد داشته باشیم شعار (ح.ک.ا) از همان آغاز تشکیل اش این بود که باید حزب را کارگری کرد و اکنون که نزدیک به ۵ سال از عمر حزب گذشته، آنها می بینند که نتوانسته اند در این زمینه موفقیتی داشته باشند. البته این امری طبیعی بود، چراکه لازمه کارگری شدن این حزب در چارچوب خط مشی ای که از همان آغاز برگزید، وجود حداقل شرایط دمکراتیک و یا نیمه دمکراتیک در جامعه است. یا لاقطل شرایطی که توده کارگر از فعالیت خود بخودی وسیع و متداولی برخوردار باشد. در آنزمان (ح.ک.ا) با این تصور که افست جنبشهای وسیع توده ای خود بخودی (بعد از سرکوبهای وسیع سال ۶۰) موقتی است و دیر یا زود دوباره از سر گرفته خواهد شد، سازماندهی حوزه های حزبی در شهر را در راس فعالیت کارگری خود قرار داد که می بایست با تبلیغ و ترویج وسیع و دامنه دار در میان کارگران شبکه ای از تشکل های کارگری را در اطراف حزب ایجاد کرده و پایه های حزب را در میان کارگران ایجاد و تحکیم می نمود. اما امروز مشاهده می کنند که این فعالیت ها از حد ایجاد تماسهای پراکنده و منفعل فراتر نرفته است و هنوز هم بعد از این مدت کارگری کردن حزب همچنان معضل آنهاست. اینک که در بررسی علت عدم موفقیت کار خویش به ارزیابی مجددی از سبک کار گذشته خود و ضعف ها و نقصان های آن دست زده اند، باین نتیجه رسیده اند که باید به موقعیت و مشخصات خود طبقه کارگر در ایران بعنوان یک پدیده عینی اجتماعی با خصوصیات و خود ویژگی های آن توجه کنند. از همین روست که آقای حکمت در سرفصلی تحت عنوان " مبانی کار کمونیستی در میان کارگران " به موقعیت طبقه کارگر و حرکات درونی آن بطور اعم می پردازد تا با ارائه درک " دقیق تر و روشن تری " از خصوصیات عینی طبقه کارگر در ایران مکانیزم سازمانیابی و مبارزه آنرا مشخص سازد. ماحصل همه این تلاشها در تصحیح و تکمیل سبک کار گذشته به اینجا ختم می شود که برای کارگری کردن (ح.ک.ا) باید منتظر فرصتها شد. در شرایط کنونی تنها کاری

که آنها می‌توانند انجام دهند، این است که عناصر کارگری نزدیک به (ح.ک.ا.) یعنی همان عناصر کارگری باقیمانده از سازمانهای خط ۲ را در شبکه ای از مناسبات طبیعی، فامیلی و خانوادگی دورهم جمع کنند و آنها را در راس مبارزات اقتصادی کارگران قرار دهند و حداکثر بادرست زدن بکار تبلیغی و ترویجی در میان این محافل نفوذ حزب را در این شبکه‌ها توسعه داده و چنانچه امکان پذیر بود عناصر مستعد، پیشرو و فعال این محافل را به درون حزب جذب کنند. باین ترتیب کارگری کردن حزب به شرایط متفاوتی در آینده محول می‌شود که با اعتلای جنبش توده ای و اوج گیری بحران انقلابی، اوضاع سیاسی تغییر یافته و امکان پیوند سازمانی وسیع کارگران باحزب عملی شود.

بنابراین روشن است که بحث آقای حکمت بطور مشخص برسر رابطه آگاهی و خود بخودی نیست، بحث او بطور مشخص اینست که " در شرایطی که کمونیسم در ایران در سطح تئوری، برنامه و تاکتیک پیشرفت های جدی داشته است، در شرایطی که چپ ایران سیر تغییر و تبدیل های درونی خود را تا حد ایجاد یک حزب کمونیست انقلابی طی کرده است، پایه طبقاتی بلافصل این کمونیسم، یعنی رادیکال ترین جناح درون خود طبقه کارگر، از انسجام بسیار اندکی برخوردار است و رابطه عملی ضعیفی باسیرتکامل تاکنونی کمونیسم در ایران داشته است" (کمونیست شماره ۲۸). به بیان روشن تر بحث این است که در درون جریانات مربوط به خط ۲، در سطح تئوری، برنامه و تاکتیک تحولات اساسی رخ داد و این تحول تا سطح ایجاد یک حزب کمونیست پیش رفت، اما پایه طبقاتی بلافصل این جریان یعنی کارگران طرفدار خط ۲ که طی دوره اخیر ارتباط آنها با تحولات درونی جریانات خط ۲ قطع گردیده بود، در ارتباط نزدیک با این تحولات فکری، سیاسی و تشکیلاتی قرار نداشتند. اکنون باید (ح.ک.ا.) این عناصر کارگری را بدور از هرگونه سکتاریسم گرد آورد و آنها را به پذیرش برنامه خویش متقاعد سازد.

و یا همین طور در بحث "دوقطبی حزب - توده ها"، بازهم قرینه سازی اتحادیه بيمورد است. در این مورد هم بحث آقای حکمت نفی حزب و حزبیت و مخدوش نمودن رابطه حزب و توده ها نیست. وی می خواهد بگوید، این بینش که ما رهبری طبقه کارگر را در گذشته صرفا از تئوری نتیجه می گرفتیم نادرست است. زیرا که ما با توده ای از کارگران بی اطلاع و منفرد که مظلوم واقع می شوند، مواجه نیستیم، بلکه در هر شرایط مشخص جنبش طبقه کارگر رهبران عملی خویش را دارد که امر رهبری طبقه کارگر باید در ارتباط با این رهبران عملی و خود توده کارگر پیش برده شود.

در واقع همه آن دلائل و شواهدی که اتحادیه کنار هم می چیند تا سیاست سازماندهی طبقه کارگر (ح.ک.ا.) را سیاست اکونومیست های روسی تشبیه سازد، از سطحی نگری خاص این جریان ریشه می گیرد و نشان می دهد که اتحادیه در ارزیابی از خط مشی های سیاسی فراتر از ظواهر امور را نمی تواند ببیند. همان طوری که گفتیم تشابه خط مشی (ح.ک.ا.) با خط مشی اکونومیست های روسی واقعیتی است که با یک نظر گذرنده هم بچشم می خورد، اما وجود تشابهات صوری نباید ماهیت واقعی خط مشی این حزب را بپوشاند. بی شک سیاست سازماندهی ارائه شده توسط آقای حکمت یک خط مشی اپورتونیستی است، اما با اینهمه روشن است که هر نوع دنباله روی در برخورد به مسئله سازماندهی جنبش طبقه کارگر اپورتونیسم اکونومیستی نیست و از این گذشته هر اکونومیستی هم اکونومیست روسی نیست.

اپورتونیسم اکونومیستی در شرایطی در صفوف سوسیال دمکراسی روسیه ظهور یافته بود که فعالیت عملی سوسیال دمکراسی اهمیت تعیین کننده ای می یافت. از یکسو جنبش های خود بخودی طبقه کارگر که در آغاز اساسا اقتصادی بود، دائما در حال بسط و گسترش بود و از سوی دیگر سوسیال دمکراسی روسیه هم توانسته بود طی یک مبارزه دشوار و حاد با جریانات فکری کهنه و تحکیم مواضع

که قادر به دگرگونی نظام اجتماعی گردد. در عین حال لنین تاکید داشت که عمل انقلابی یعنی عمل بردن آگاهی را نباید بعنوان یک امر صرفاً آموزش و پرورش، بلکه باید بعنوان فعالیتی سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی درک نمود. در جریان این تبلیغات وسیع سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی و با توسل به اشکال مختلف مبارزه سیاسی است که جنبش وسیع طبقه کارگر تظاهر آگاهانه می یابد و به نیروی عظیمی مبدل می گردد که می تواند دست به انقلاب بزند. بدیهی است سازمانی هم که می بایست به این تظاهر آگاهانه فعالیت طبقه کارگر تشکل بخشیده و بآن بیان مادی می داد، دیگر نه اتحادیه و سندیکا، بلکه اساساً یک حزب سیاسی بود.

بنابراین می توان گفت که اختلاف گرهی لنین با اکونومیست ها، برخلاف تصور آقای حکمت این نبود که "کارگران نباید، بویژه در شرایطی که جامعه در آستانه انقلاب عظیم علیه تزاریسم و استبداد است، از نقش خود بمثابة رهبر مبارزه برای دمکراتیزه کردن کل جامعه عقب بنشینند، خود را در محدوده مبارزه اقتصادی محبوس کند و رهبری توده های وسیع را در قلمرو سیاست به بورژوازی بسپارد"، بلکه برعکس اختلاف گرهی برسر دو برداشت از وظایف سیاسی و سازمانی سوسیال دمکراسی روسیه بود. بدین معنی که اکونومیست ها نمی توانستند این مسئله را درک کنند که جنبش خود بخودی طبقه کارگر (که در آن زمان اساساً اقتصادی بود)، هنوز بخودی خود مبارزه طبقاتی طبقه کارگر نیست. این مبارزات (حال در هر شکلش) در بهترین حالت می تواند نطفه یک مبارزه طبقاتی را بیان دارد. وظیفه اساسی پیشاهنگ کمونیست هم این نیست که باین مبارزات تمکین نماید و ضمن گسترش آن، آنها را بسمت سیاسی شدن سوق دهد. وظیفه اساسی پیشاهنگ کمونیست بنانهان آنچنان فعالیت همه جانبه ای است که مبارزات توده کارگر را بیک مبارزه طبقاتی حقیقتاً سوسیال دمکراتیک تبدیل نماید و آنها را در جهت اهداف فوری سیاسی و نهائی هدایت کند. محبوس داشتن کارگران در چارچوب مبارزات خود بخودی و تلاش

درجهت گسترش همین مبارزات، یعنی کاری که خود کارگران از عهده اش برمی آیند، هنوزوظایف سیاسی سوسیال دمکراسی نیست. باید این مبارزات را بیک مبارزه همه جانبه سیاسی تبدیل کرد.

پس مسئله گرهی، سازمان دادن عمل انقلابی و ایجاد سازمان انقلابی بود. در روسیه سازماندهی عمل انقلابی مترادف بود با ایجاد سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه از لحاظ سیاسی یعنی سازماندهی تبلیغات همه جانبه سیاسی و افشاکاری های همه جانبه سیاسی، و پیشرو انقلابی نیز تنها از طریق این عمل و با استفاده از اشکال مختلف مبارزه سیاسی می توانست ضمن مقابله با جنبشهای وسیع توده ای خود بخودی که اصولاً بیانگراپاسخ خودبخودی توده های کارگر به وضع موجود بود، این مبارزات را به مبارزه همه جانبه سیاسی یعنی بیک مبارزه حقیقتاً طبقاتی برعلیه سرمایه داران و حکومت مبدل نماید. و از لحاظ سازمانی نیز با بوجود آوردن یک حزب سیاسی توده ای که هسته مرکزی آنرا انقلابیون حرفه ای تشکیل می دادند، نیروی عظیم رهاشده توده ها را وحدت بخشیده و آنرا برای سرنگونی ارتجاع، تصرف قدرت سیاسی و ... آماده نماید. بدیهی است عرصه ای که اساساً چنین تبدیلی را میسر می سازد، عرصه مبارزه سیاسی است و این هم خواه ناخواه با سرنگونی تزاریسیم و انجام انقلاب دمکراتیک مرتبط بود.

و اما اکونومیست ها از برعهده گرفتن چنین وظیفه ای یعنی ایجاد یک سازمان پیکارجوی انقلابی و تبلیغات سیاسی همه جانبه برای سراسر روسیه طفره می رفتند و همچنان بدنبال جنبش های خود بخودی اقتصادی طبقه کارگر روان بودند. آنها قصد عمیق تر ساختن این مبارزات و جنبه سیاسی دادن به آنها داشتند و از لحاظ سازمانی در پی ایجادسازمانهای حرفه ای کارگری مثل اتحادیه، سندیکا، صندوقهای مالی و ... بودند و بدین ترتیب آنها خود را درعمل از سیاست سوسیال دمکراسی دورساخته و تا سطح سیاست تردیونیونستی تنزل می دادند(۱).

حال سئوالی که مطرح می شود، این است که آیا سیاست سازماندهی (ح.ک.ا.) در میان کارگران دارای چنین مضمونی است؟ آیا آقای حکمت هم معتقد است که توده کارگر خودبتهائی در جریان مبارزه خود بخودی - اقتصادی اش به معرفت سوسیالیستی خواهد رسید؟ آیا آقای حکمت هم بردن آگاهی سیاسی و سوسیالیستی به میان کارگران را نفی می کند؟ اینکه حکمت می گوید: " مبارزه اقتصادی رکن مبارزه طبقاتی و جزء لایتجزای مبارزه کمونیستی است و حضور فعال در این عرصه جزء تعریف ما بمثابة کارگر و کمونیست است، مگر در دوره های انقلابی، در بخش اعظم حیات طبقه کارگر مبارزه اقتصادی بیشترین انرژی مبارزاتی کارگران را بخود اختصاص می دهد. دردل این مبارزه رهبران انقلابی کارگران پرورده می شوند و طبقه کارگر به هویت مستقل و قدرت خود واقف می شود."، بخودی خود وفی نفسه نمی تواند غلط باشد. چرا که مبارزه اقتصادی در کنار مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک یک رکن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و یکی از عرصه های آن است و کسی را هم نمی توان به صرف گفتن این ایده به اکونومیسم متهم ساخت.

اینکه چرا در سیاست سازماندهی (ح.ک.ا.) در میان کارگران به مبارزه اقتصادی اینهمه اهمیت داده می شود حتی فراتر از این، در شرایط کنونی از آن بعنوان شکل عمده مبارزه سخن گفته می شود و اینکه در این سیاست سازماندهی جای مبارزه فعال سیاسی خالی است، علت آنرا باید در عوامل دیگری، سوای آنچه که اتحادیه کمونیستها می گوید، جستجو کرد. نمی توان و نباید از برخی تشابهات صوری میان خط مشی (ح.ک.ا.) با خط مشی اکونومیست های روسیه، یعنی دنباله روی از توده ها و نادیده گرفتن مبارزه فعال سیاسی، حکم بر اکونومیستی بودن مشی (ح.ک.ا.) داد و حتی از آن بیشتر تلاش نمود تا از نوشته آقای حکمت جملات و عباراتی را پیدا نمود که این را ثابت کند.

مبانی سیاسی - ایدئولوژیک و خط استراتژیک (ح.ک.ا.) کاملا روشن است و بنابراین هیچ لازم نیست که دست به "کشف شهود" بزنیم. برای افشای ماهیت

رویزیونیستی این خط مشی کافی است که ما این مبانی را مورد توجه قرار دهیم و آنرا بدقت بررسی کنیم. در بررسی این مبانی است که می‌توان به علت دستکم گرفتن و حتی نادیده گرفتن مبارزه فعال سیاسی از سوی (ح.ک.ا.) پی برد. سپس در ادامه این بررسی می‌توان با مراجعه به واقعیات کنونی شرایط سیاسی در ایران این مسئله را هم روشن ساخت که چرا این محتوای سیاسی - ایدئولوژیک در عمل تشابهات صوری با خط مشی اکونومیستی پیدا می‌کند.

لازم به تذکر است که بررسی رابطه مبانی سیاسی - ایدئولوژی (ح.ک.ا.) با موضوع "کمونیسم کارگری" یک بحث مفصلی است که خود نیازمند نوشته‌های متعددی است. ما در اینجا تا آنجائی که به مسئله سیاسی و سازماندهی طبقه کارگر در ارتباط با این موضوع مربوط می‌شود، مختصراً وارد این بحث می‌شویم تا نشان دهیم که انکار و یا دستکم گرفتن مبارزه سیاسی از سوی (ح.ک.ا.) نه امری منحصرماً مربوط به سیاست سازماندهی طبقه کارگر، بلکه مشخصه عمومی این جریان است.

سرمنشاء پیدایش جریانی که بعداً بر خود نام (ح.ک.ا.) نهاد، بطور کلی به سالهای بعد از ۵۷ و به تحولات درونی برخی از گروهها و سازمانهای موسوم به خط ۳ برمی‌گردد (۲). این گروهها و سازمانها اگر چه اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی معینی با یکدیگر داشتند، اما میان آنها برسر چند مسئله مشخص وحدت نظر وجود داشت. رد "مشی چریکی" و قبول کارسیاسی تشکیلاتی، ایجاد حزب کمونیست بمتابه یک وظیفه فوری و عاجل، و بالاخره سرمایه داری دانستن شوروی. جریان (ح.ک.ا.) که در آن زمان اساساً توسط گروه اتحاد مبارزان کمونیست نمایندگی می‌شد، در آغاز با یک پلانقرم عمومی "پیرامون خطوط اساسی انقلاب ایران و نقش پرولتاریا" پا به میدان نهاد. کل فعالیت این جریان در آن سالها عمدتاً متوجه نقد انحرافات و اشتباهات تئوریک و سیاسی خط ۳ بود، بطوری که این جریان بعداً خود را از طریق نقد این جریانها بسط داده و در این راستا کار خویش را توسعه بخشید. ماحصل این فعالیتها

جذب نیرو از این سازمانها، تدوین برنامه و اتحاد با کومله و تشکیل "حزب کمونیست ایران" بود.

اگر به منطق گسترش این جریان که از همان آغاز فعالیت اش مبنای تحول و تکامل وی را تشکیل می داد توجه کنیم، بروشنی ملاحظه می کنیم که شالوده این گسترش بر نقد ماتریالیستی که پروسه های ذهنی را از طریق پراتیک انتقادی و در برخورد با واقعیات عینی مبارزه بازتولید می کند، استوار نبود، بلکه این گسترش بر بنیاد نقد سوژکتیو و از طریق برخورد با انحرافات "پوپولیستی" بر اساس ایده های مجرد و اصول کلی متکی بود. بعبارت دیگر اتحاد مبارزان کمونیست اساس فعالیت اولیه خود را باهدف تدوین برنامه کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست پیش می برد، بر نقد اثباتی نظام موجود و شرکت در فعالیت سیاسی قرار نداد و درعین حال گسترش بعدی فعالیت خود راهم از همین طریق پیش نبرد. وی این گسترش را عمدتا با نقد انحرافات خط ۲ از اصول ایجاد کرد.

بدیهی است گسترش یافتن یک جریان فکری براین اساس را نمی توان به منزله غلبه بر انحرافات تلقی کرد. این گسترش خواه ناخواه همان انحرافات و اشتباهات را درسطحی بالاتر بازتولید می کند. برای آنکه درستی یا نادرستی یک نظر را نشان دهیم می بایست آنرا با واقعیات عینی جامعه و آنهم از طریق پراتیک مقابله کنیم. در حالی که اتحاد مبارزان کمونیست دیدگاههای خط ۲ را صرفا با اصول قیاس نمود و حکم برنادرستی آن داد. برای مثال اگر در درون جریانات خط ۲ برخی از نیمه مستعمره - نیمه فئودالی بودن جامعه ایران سخن می گفتند و یا درک غلط و انحرافی از سرمایه داری وابسته ارائه می دادند، اتحاد مبارزان کمونیست نادرستی این نظرات را با یکسری کلی بافیهای تئوریک پاسخ می داد. نتیجه این مجادلات چه شد؟ نتیجه این شد که ایران نه نیمه مستعمره - نیمه فئودال و یا حتی "سرمایه داری وابسته" (۲) بلکه یک کشور سرمایه داری بطور کلی از آب درآمد. طبیعی است که ایران را بعنوان یک کشور سرمایه داری معرفی کردن همانقدر اشتباه است که آنرا

نیمه مستعمره - نیمه فئودالی بدانیم. اینکه اتحاد مبارزان کمونیست چگونه نشان داد ایران یک کشور سرمایه داری است که مبارزه طبقاتی در آن بر محور تضاد کار و سرمایه دور می زند، خود به بحث مفصلی نیازمند است. در اینجا فقط باین نکته اشاره می کنیم که وی صرفا با اشاره به برخی تشابهات صوری میان نظام اقتصادی ایران با کشورهای سرمایه داری، این استنتاجات تئوریک خود را ثابت نمود و بدین وسیله گام نخست خود را در تحریف آموزشهای مارکسیسم در خصوص نظام سرمایه داری برداشت.

پذیرش ایران بعنوان یک کشور سرمایه داری بنحوی اجتناب ناپذیر مسائلی را پیرامون خصلت و نیروهای انقلاب پیش می کشید. اگر ایران یک کشور سرمایه داری است و قدرت دولتی هم در دست بورژوازی است، بنابراین بخودی خود روشن است که انقلاب ایران، یک انقلاب سوسیالیستی است که نیروی آنرا هم طبقه کارگر تشکیل می دهد. اما ما می دانیم که این استنتاجات تئوریک با واقعیات عینی مبارزه در ایران تماما ناسازگار است. چرا که واقعیات عینی هر روزه در مقابل چشمان همه جنبش های وسیع دمکراتیک و آنهم درمقیاس توده ای رانشان می دهد. و نشان می دهد که ما در ایران قبل از آنکه با یک جنبش مستقل طبقه کارگر روبرو باشیم، بیشتر با یک جنبش توده ای وسیع مواجه ایم. این امر دقیقا این را می رساند که تضاد کار و سرمایه پایه اصلی حرکت طبقات و صف بندی آنها را در ایران تشکیل نمی دهد، بلکه برعکس این تضاد خلق با سلطه امپریالیستی است که چنین نقشی را ایفا می کند.

اما اتحاد مبارزان کمونیست در برخورد با این تضاد چه کرد و چگونه استنتاجات تئوریکش از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران و مرحله انقلاب را با واقعیات عینی تطابق دارد؟ او در این رابطه انقلاب دمکراتیک را بطور اعم و انقلاب دمکراتیک ایران را بطور اخص تحریف کرد و بدین وسیله گام دوم خود را در تحریف آموزشهای مارکسیسم در خصوص انقلاب دمکراتیک برداشت.

از دیدگاه (ح.ک.ا.) انقلاب دمکراتیک ایران تحولی که هدفش قطع سلطه امپریالیستی و سرنگونی رژیم مزدور جمهوری اسلامی، و استقرار دمکراسی نوین بمنابۀ مرحله ای ضرور از تکامل جامعه و اولین حلقه از مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای گذار به سوسیالیسم است، تلقی نمی‌شود، بلکه این انقلاب از نظر وی از تناسب قوای طبقاتی و آنهم صرفاً از لحاظ سیاسی، یعنی از عدم آمادگی پرولتاریا برای برقراری حکومت کارگری، نتیجه می‌گردد. طبقاً از این لحاظ انقلاب دمکراتیک (ح.ک.ا.) صرفاً تغییر شکل دولت وابسته به امپریالیسم را هدف خویش قرار می‌دهد، چراکه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از نظر وی لزوماً به معنی استقرار حکومت کارگری نیست. در شرایطی که طبقه کارگر بلحاظ سیاسی آمادگی تصرف قدرت را ندارد، (ح.ک.ا.) می‌تواند ضمن شرکت در انقلاب دمکراتیک و دخالت در تغییر شکل دولت، زمینه بسیج هرچه وسیع‌تر پرولتاریا را برای برقراری حکومت کارگری فراهم نماید.

طبیعی است یک چنین برداشتی از وظایف دمکراتیک کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی به معنی دور شدن از سیاست انقلابی، کناره‌نهادن مبرم‌ترین و نزدیک‌ترین وظایف سیاسی کمونیست‌ها، یعنی بسیج کل خلق، سرنگونی سلطه امپریالیستی و برقراری دمکراسی نوین است، به معنی سازشکاری و توجیه بی‌عملی است.

ایران یک کشور نومستعمره امپریالیستی است و انقلاب در آغاز خصلت دمکراتیک و ملی دارد. این بدین معنی است که اقدامات این انقلاب در چهاردیواری مالکیت خصوصی بورژوازی قرار می‌گیرد. این اقدامات در کلی‌ترین وجه خود قطع سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم و استقرار دمکراسی نوین را هدف خویش قرار می‌دهد. در عین حال این تحول بنا به شرایط تاریخی - معین خویش یک تحول ناپایدار است، پیروزی قطعی این انقلاب در گرو گذار انقلاب به انقلاب سوسیالیستی است. در این مرحله ماهیت انقلاب تغییر می‌کند و الغاء مالکیت خصوصی بورژوائی در دستور روز قرار می‌گیرد. استنتاج سیاسی این برداشت از مرحله انقلاب ایران نیز روشن است. در مرحله نخست هدف کمونیست‌ها صرفاً بسیج طبقه کارگر نبوده،

بلکه بسیج کل خلق و به میدان کشیدن وسیع ترین نیروی توده های انقلابی برای سرنگونی سلطه امپریالیستی است. ضرورت سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر و نه صرفا سازماندهی سیاسی آن، از آنجائی طرح می شود که پیروزی انقلاب دمکراتیک در گرو گذار به انقلاب سوسیالیستی است و این تنها پرولتاریای متشکل و مسلح به آگاهی طبقاتی است که قادر است این تحول را انجام دهد. ضرورت سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست از نیاز به هژمونی پرولتاریا و ادامه انقلاب بسمت انقلاب سوسیالیستی نتیجه می شود. و اما برای کمونیستها روشن است که این سازماندهی نمی تواند در خلاء و خارج از مبارزه طبقاتی صورت بگیرد. این سازماندهی بنحوی اجتناب ناپذیر در درون همین انقلاب دمکراتیک و در جریان بسیج کل خلق به منظور سرنگونی سلطه امپریالیستی و تصرف قدرت سیاسی امکان پذیر می گردد.

اما موقعی که (ح.ک.ا.) هدف بلاواسطه خود را انقلاب سوسیالیستی یعنی تصرف قدرت سیاسی، برقراری حکومت کارگری و ... قرار می دهد، طبیعی است که انقلاب دمکراتیک در نزد وی صرفا به محملی برای بسیج و تشکل طبقه کارگر مبدل گردد. هدف (ح.ک.ا.) از شرکت در مبارزه سیاسی و انقلاب دمکراتیک، نه تصرف قدرت سیاسی و انجام وظایف این انقلاب، بلکه بسیج طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی است. سرنگونی جمهوری اسلامی ممکن است با انجام یک انقلاب سوسیالیستی متناظر گردد و ممکن است با چنین انقلابی همراه نباشد، این بر می گردد به توازن قوا، یعنی اینکه تا چه اندازه پرولتاریا از لحاظ سیاسی و کمونیستی تربیت یافته باشد و بتواند در میدان مبارزه قد علم کند.

در حقیقت معیار و شاخص تاکتیک های سیاسی (ح.ک.ا.) در این دوره ها، با میزان بسیج و آمادگی طبقه کارگر برای برقراری حکومت کارگری سنجیده می شود. هیچ شکی نیست که این معیار راه را برای هرگونه بند و بست و عدول از سیاست انقلابی هموار می سازد. شعار سرنگونی جمهوری اسلامی در شرایطی که طبقه کارگر

آمادگی برقراری حکومت کارگری را ندارد، از سوی (ح.ک.ا.) به چه معنی است؟ این شعار صرفاً محمل و پوششی است که (ح.ک.ا.) از طریق آن قصد دارد ضمن وارد آوردن فشار بر بورژوازی و وادار ساختن آن به تغییر شکل حکومتی اش، شرایط مناسبی برای بسیج طبقه کارگر فراهم کند. از همین رو است که (ح.ک.ا.) در انقلاب دمکراتیک فاقد هرگونه آلترناتیو حکومتی معینی است. شعار وی در این دوره برقراری "جمهوری دمکراتیک انقلابی" است، یعنی دمکراتیزه کردن رژیم بورژوا - امپریالیستی از طریق فشار انقلابی توده ها است. از همین جا است که محتوای فرمیستی خط مشی سیاسی (ح.ک.ا.) که در ظاهری چپ بیان گردید، بوضوح آشکار می گردد (۴).

به این ترتیب تا اینجا دوری گزینی (ح.ک.ا.) از سیاست انقلابی و در غلطیدن آن به سیاست فرمیستی، و مرتبط دانستن امر سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر به مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی را باید مربوط دانست به درک این جریان از خصلت اساسی جامعه ایران، مرحله انقلاب و نیروهای انقلاب. بی جهت نیست که آقای حکمت سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر را در تقابل بامبارزه "ضد استبدادی" قرار می دهد. وی می نویسد:

"در تظاهرات اول اتحاد مبارزان کمونیست درباره سبک کار کمونیستی، به این اشاره کردیم که در تفکر سازماندهی چپ پوپولیست ایران، اساساً موضوع سازماندهی کمونیستی کارگران، سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی به فراموشی سپرده می شود و سازماندهی کارگران در این نگرش صرفاً به بازتاب تشکیلاتی مبارزه ضد استبدادی تنزل می یابد." (کمونیست ۲۸)

باید پرسیده شود، سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر برای انقلاب اجتماعی چیست؟ آیا این سازماندهی در عالی ترین شکل خود، چیزی جز حزب کمونیست است؟ و آیا این حزب در عین حال سازمان سیاسی و ستاد جنگی طبقه و توده های انقلابی خلق برای انقلاب، برای تصرف قدرت سیاسی نیست و آیا در همین رابطه

این دستگاه رهبری کننده همه جانبه انقلاب، بلحاظ صوری در شرایط ایران در آغاز بازتاب تشکیلاتی مبارزه "ضد استبدادی" بخود نمی گیرد؟ آری آقای حکمت که از سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر برای انقلاب اجتماعی سخن می گوید قصد ندارد این سازماندهی را از طریق مبارزه طبقاتی زنده و جاری شکل دهد. ایشان همان طوری که "حزب کمونیست" خویش را در خارج از این روند بوجود آوردند، طبعا قصد دارند خارج از این روند هم آنرا کارگری کنند، چرا که اگر بخواهند در شرایط ایران سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر را از طریق سیاست و مبارزه طبقاتی پیش ببرند، قطعاً مجبورند که سخنگوی سیاسی و ستادجنگی توده های ملیونی برعلیه "استبداد" و بازتاب تشکیلاتی مبارزه آنها برای سرنگونی "استبداد" و تصرف قدرت سیاسی شوند.

بدین ترتیب بود که اتحاد مبارزان کمونیست برنامه خود را تدوین کرد و تحت شرایط خاصی از مبارزه سیاسی در ایران، جریان (ح.ک.ا.) شکل گرفت. شعار زنده باد سوسیالیسم، زنده باد حکومت کارگری بتدریج آذین بند تمام نشریات، اعلامیه ها و سخنرانی های این جریان شد. آنها چپ "سنتی" را که به مبارزه "ضدرژیمی" مشغول بود، از بسیج کل خلق سخن می گفت، و مبارزه مستقیم با رژیم وابسته به امپریالیسم به منظور تصرف قدرت سیاسی و برقراری دموکراسی نوین را هدف فوری و عاجل خود قرار داده بود، نقد کردند و بکنار نهادند. آنها با این عمل خود، از سیاست و مبارزه انقلابی دور شدند و بی سیاستی و یا سیاست رفرمیستی را پیشه خود ساختند. از نظر آنها سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی دیگر نمی بایست به بازتاب تشکیلاتی مبارزه ضداستبدادی تنزل می یافت. آری! اکنون آنها دارای یک "برنامه کمونیستی" شدند، به نظام سرمایه داری اعلام جنگ دادند، سوسیالیسم و کمونیسم را که توسط "چپ سنتی" فراموش شده بود از زیر آوارها بیرون کشیده و بمثابه اقدام فوری طبقه کارگر در دستور کار خود قرار دادند.

این نخستین سیکل حرکت این جریان که ظاهراً در هیبتی چپ و در تقابل با "پوپولیسم" بود، می‌بایست با سیکل بعدی حرکت این جریان تکمیل می‌شد. تحریف دمکراتیسم و انقلاب دمکراتیک در ایران که به دور شدن از سیاست انقلابی و روی آوری به سیاست رفرمیستی منجر گردید، می‌بایست با تحریف سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی که نفی کامل سیاست پرولتری انقلابی را مد نظر دارد، تکمیل می‌شد. اما برای عبور به سیکل بعدی ظاهراً یک مرحله گذار وجود داشت که آنهم تصفیه حساب با "لیبرالیسم چپ" بود. ناگهان در مطبوعات این حزب مباحثاتی از جانب این جریان بر علیه وحدت کمونیستی صورت گرفت، وحدت کمونیستی بعنوان نماینده "چپ لیبرال" معرفی شد و از همه طرف مورد حمله قرار گرفت. شاید برای بسیاری این مباحثه کمی عجیب بنظر می‌آمد. اما هرکس به منطق گسترش این جریان توجه می‌نمود، قضیه کاملاً روشن بود. با نقد "پوپولیسم" که در تداوم خود به تدوین برنامه و تشکیل "حزب کمونیست" منجر گردید، این جریان خواه ناخواه در کنار جریاناتی که پیش کسوت تر از خود او بودند، قرار می‌گرفت. وحدت کمونیستی یک جریان فکری جاافتاده ای است که مدتها خیلی قبل از (ح.ک.ا.) "مائوئیسم" را رد کرده است و با "استالینیسم" بشدت مبارزه می‌کند. (ح.ک.ا.) بناگزیبر برای صعود به پله بعدی مجبور بود با این جریان خویشاوند خویش تصفیه حساب کند. مرکز ثقل این مباحثات صرف نظر از همه شاخ و برگهای آن در یک مسئله اصلی خلاصه می‌گردید، مسئله انقلاب دمکراتیک محور اصلی بحث این دو جریان بود. وحدت کمونیستی به (ح.ک.ا.) انتقاد می‌کند که چرا علیرغم اینکه ایران را یک کشور سرمایه داری ارزیابی می‌کند، انقلاب ایران را یک انقلاب دمکراتیک می‌داند و نه سوسیالیستی و آقای حکمت در مقابل توضیح می‌دهد که او هم معتقد است که شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی وجود دارد و انقلاب ایران هم انقلاب سوسیالیستی است. اما اختلاف آنها نه بر سر این مسئله، بلکه در اینجا است که وحدت کمونیستی به واقعیات جامعه، به انقلاباتی که خارج از اراده آنها در جامعه رخ

می‌دهد، بی‌توجه است و نمی‌خواهد طبقه کارگر را در ارتباط با این نوع انقلابات بسیج نماید. وحدت کمونیستی خودرا از پراتیک انقلابی و مبارزه سیاسی دور نگاه می‌دارد و می‌خواهد بشیوه فلاسفه انقلاب کند. در این مباحثه اگرچه (ح.ک.ا.) تلاش کرد از موضع ظاهرا چپ و رادیکال با وحدت کمونیستی مرزبندی کند، اما نتیجه مباحثه نشان می‌دهد که همه آنچه که به وحدت کمونیستی نسبت می‌دهد، در واقع بخود وی نیز بازمی‌گردد. این مباحثه بیش از پیش به مواضع برنامه‌ای و تاکتیکی (ح.ک.ا.) شفافیت بخشید.

سیکل بعدی حرکت (ح.ک.ا.) که در حقیقت بیان گسست قطعی این جریان از سوسیالیسم علمی مارکس و بطور کلی از مارکسیسم و ساخته و پرداخته کردن ایدئولوژی جدیدی تحت پوشش مارکسیسم است، با بحث پیرامون مسئله شوروی و سوسیالیسم آغازگشت. در این سیکل جدید، (ح.ک.ا.) مطابق سبک کارهمیشگی اش، این بار تحت پوشش نقد "سوسیالیسم عملا موجود" حمله به سوسیالیسم مارکس را آغاز کرده است. اگر در سیکل اول رفیق مائو تحت پوشش نقد "پوپولیسم چپ" تحریف شد و بکنار گذاشته شد، اینک سوسیالیسم مارکس تحت پوشش نقد از "سوسیالیسم عملا موجود" تحریف شده و بکنار گذاشته می‌شود.

آری! این نتیجه طبیعی حرکت آن جریانی است که همان نخستین گام فعالیت خویش، بجای نقد واقعیات عینی جامعه ایران، تحلیل تضادهای درونی آن، روشن ساختن چگونگی حرکت این تضادها و بازتابهای طبقاتی آن، خود را بانقد انحرافات جریانات دیگر براساس "اصول" گسترش داد و برای اثبات آلترناتیو عملی خویش ناگزیر شد اولاً واقعیت جامعه نومستعمره ایران را تحریف کرده و آنرا یک جامعه سرمایه‌داری بطور کلی بنامد و ثانیاً مفهوم انقلاب دمکراتیک را تحریف کرده، و ضرورت وجود آنرا به عدم تناسب قوا بلحاظ سیاسی یعنی به فقدان شرایط ذهنی نسبت دهد، طبعاً امروز که درگام بعدی خود تصمیم گرفته خود را به اصطلاح در سطوح پایه‌ای تری تعریف کند، بطور اجتناب‌ناپذیری می‌باید سوسیالیسم را هم از

محتوای واقعی اش تهنی سازد. سوسیالیسم یعنی لغو کار مزدی! شایسته است این جمله برسارلوحه "دستاوردهای تئوریک" (ح.ک.ا.) حک شود. این درک از سوسیالیسم بطور آشکاری تمام آموزشهای بی چون و چرای مارکسیسم را از تاریخ اقتصاد سیاسی و مبارزه طبقاتی به زیر سؤال می برد و نتیجه سیاسی آن نفی سیاست و مبارزه طبقاتی است.

انگلس در آنتی دورینگ در فصل سوسیالیسم بطور روشنی بیان می کند که : " پرولتاریا قدرت دولتی را در دست می گیرد و وسایل تولید را در ابتدا به مالکیت دولت تبدیل می کند. اما بدین وسیله پرولتاریا خود را بعنوان پرولتاریا از میان بر می دارد و از این طریق کلیه تفاوتها و تناقضات طبقاتی و مالا دولت بمثابه دولت را از میان برمی دارد." روشن است پرولتاریا برای آنکه خود را بعنوان پرولتاریا، بعنوان کارمزدی نفی کند، باید بورژوازی را سرنگون ساخته و با بدست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه پیش شرط هرانقلاب سوسیالیستی از بورژوازی سلب مالکیت نماید. بنابراین انقلاب سوسیالیستی در پایه ای ترین تعریف خود، یعنی عبور از چارچوب دیوار مالکیت خصوصی بورژوائی یعنی الغاء مالکیت خصوصی است. سوسیالیسم بمثابه فاز اول کمونیسم یعنی برقراری مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید که طی آن هرکس براساس کارش می تواند از محصولات اجتماعی بهره مند شود.

اما (ح.ک.ا.) به ما چه می گوید؟ او می گوید که سوسیالیسم با الغاء کار مزدی معنی می دهد. اینکه پروسه تحقق سوسیالیسم ابداعی اینان چیست، موضوعی است که باید منتظر تحقیقات بعدی آنها باشیم. با اینهمه یک چیز روشن است و آن اینکه گذار به سوسیالیسم جدا از راهی که انگلس نشان می دهد، جز عوام فریبی معنی دیگری ندارد. اگر تصرف قدرت دولتی ازجانب پرولتاریا و سلب مالکیت از بورژوازی، راهی نیست که به رهائی طبقه کارگر و نابودی طبقات منتهی می شود و این راه، سرمایه داری دولتی ببار می آورد، پس پرولتاریا چگونه می تواند خود را از شرایط مادی ای که اسارت وی را بمثابه کارگر مزدور ابدی می سازد، خلاصی

یابد؟ راهی که (ح.ک.ا.) پیش می‌گذارد راه مبارزه طبقاتی آشکار و علنی برعلیه نظام سرمایه داری نیست، باین دلیل که وی علت را بجای معلول و معلول را بجای علت قرار داده است. آقای حکمت سرمایه داری را بمثابه یک نظام تولیدی تاریخی مشخص وارونه ساخته و آنرا بعنوان یک نظام کار مزدی به ما معرفی می‌کند.

رواج تولید کالائی، کار را بصورت کار اجتماعی، کار عام، در آورد و با غلبه سرمایه بر روند کار، کار دیگر بصورت کار مزدی تظاهر یافت. از همین رو الغای کار مزدی بدون الغای سرمایه بر روند کار غیرممکن است. اگر سوسیالیسم ابداعی آقای حکمت به معنی الغاء کار مزدی است، پس در این صورت عامل ادبار و فلاکت پرولتاریا، در نظام مزدوری یعنی در خودش و نه در مالکیت خصوصی بورژوازی است. و پرولتاریا رهائی طبقاتی خویش را دیگر نه از طریق انهدام نظام سرمایه داری، بلکه از طریق مبارزه و انهدام نظام مزدوری بدست می‌آورد.

نتایج سیاسی ارزیابی فوق بدین معنی است که طبقه کارگر برای خلاصی از وضعیتی که گریبانگیرش است باید دائماً از خود انتقاد کند. او از این لحاظ از خود انتقاد نمی‌کند که بتواند در برابر دشمن خویش آگاهانه بایستد و مقاومت آنرا درهم شکند. انتقاد از خود پرولتاریا از نفس عمل متشکل شدن بر می‌خیزد، زیرا " امکان مادی انقلاب سوسیالیستی " در نفس همین متشکل شدن نهفته است. بی جهت نیست که آقای حکمت می‌گوید " اتحاد طبقه فی نفسه یک هدف درخود حزب کمونیست ایران است ". حزب کمونیست هم دیگر بمثابه ستاد جنگی پرولتاریا برعلیه بورژوازی که مبارزه طبقه کارگر را برای انهدام نظام سرمایه داری در عرصه های گوناگون رهبری و هدایت می‌نماید، ظاهر نمی‌شود. حزب کمونیست در نقش آموزشگاهی عمل می‌کند که به امر تعلیم و تربیت طبقه کارگر به منظور متشکل کردن آن می‌پردازد. از همین جا است که این گفته آقای حکمت معنی سیاسی خود را بروشنی آشکار می‌سازد:

" حزب کمونیست باید به نیروی هدایت کننده و سازمانده طبقه کارگر بدل شود و نه سازمان منحصر به فرد طبقه. بدرجه ای که طبقه کارگر در اشکال مختلف متحد شده باشد، بدرجه ای که سازمانهای گوناگون کارگری بخشهای مختلف کارگران را از انفراد درآورده باشند و بدرجه ای که طبقه کارگر توانسته باشد به طرق گوناگون و از طریق تشکل های متنوع در برابر بورژوازی سنگر بندی کرده باشد امکان مادی انقلاب سوسیالیستی و ایفای نقش حزب کمونیست بمثابه نیروی پیشرو در این مبارزه بیشتر فراهم است. حزب کمونیست نه فقط آلت رناتویو سایر اشکال سازمانیابی طبقه نیست، بلکه خود برای گسترش این اشکال تلاش می کند. اتحاد طبقه فی نفسه یک هدف درخود حزب کمونیست ایران است."

آقای حکمت واضح تر از این نمی توانست " کمونیسم کارگری" را تشریح کند. این محتوای تمام سیاست عملی (ح.ک.ا.) در میان کارگران است. متشکل شدن، بازهم متشکل شدن و بازهم متشکل شدن! برای چه، آیا برای تصرف قدرت سیاسی و ادامه انقلاب؟ نه بهیچ وجه! زیرا این راهی است که به سرمایه داری دولتی منتهی می شود. متشکل شدن فی نفسه هدف است. هر قدر طبقه کارگر و در سازمانهای مختلف خود متشکل شود، بهمان اندازه زمینه های مادی انقلاب سوسیالیستی بیشتر فراهم می گردد، چرا که هدف از متشکل کردن کارگران غلبه بر کار مزدی است. (۵)

اکنون بوضوح پیدا است که نقطه تشابه خط مشی (ح.ک.ا.) با اکونومیستهای روسی در بی توجهی به سیاست کمونیستی و نقش فعال عامل انقلابی و بنابراین دنباله روی از حرکات خود بخودی (اقتصادی) توده ها است. اما اختلاف در آنجائی است که این دو از دو نقطه عزیمت کاملاً متفاوت حرکت می کنند. اکونومیستها نقش عامل آگاه انقلاب را از این نظر دست کم می گرفتند که تصوری کردند تولید سرمایه داری نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه حتی معرفت به لزوم آنرا فراهم می کند. در حالی که آقای حکمت از این نظر از نقش عامل آگاه انقلاب دور می شود که به تصور وی سرمایه داری همانا نظام کار مزدی است و کارگران برای رهائی

از سرمایه داری باید کار مزدی را ملغی سازند.

بی شک نفی سیاست کمونیستی، تسلیم به سیاست بورژوازی است. اکونومیستها سیاست را بطور کلی نفی نمی کردند. سیاستی که آنها پیش می گرفتند، سیاستی تردیونیونیستی بود. آنها به کارگران می گفتند که باید قبل از هرچیز سرنوشت خود را از دست رهبرانی که می خواهند جنبش را از مسیر طبیعی خویش منحرف سازند، خارج نمایند. آنها کارگران را تشویق می کردند که در راه نزدیکترین خواسته های خود با کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی کنند و آقای حکمت هم سیاست را بطور کلی نفی نمی کند، سیاستی که او پیش می گذارد، سیاست تعلیم و تربیت کارگران است. از همین رو است که در خط مشی (ح.ک.ا.) برخلاف خط مشی اکونومیست های روسی که به بردن آگاهی سیاسی و کمونیستی به میان کارگران چندان اهمیتی نمی دادند، این امر بسیار جدی و مبرم است. اما اشکال کار در اینجا است که در این خط مشی عمل بردن آگاهی به میان توده ها به امر تصرف قدرت سیاسی، و به روند پیشروی عملی مبارزه طبقاتی - سیاسی متصل نیست. بنابراین (ح.ک.ا.) نیز مانند اکونومیستهای روسی در برابر حرکات خودبخودی توده ها کرنش می کند و بدنبال آنها روان است. این جنبش خودبخودی کارگران است که تاکتیکهای آموزشی آنها را شکل داده و به آن جهت می دهد. در حقیقت هر دو خط مشی از بنا نهادن یک مبارزه سیاسی پیگیر کمونیستی طفره رفته و ناتوانند. یکی تصور می کند که توده های کارگر بخودی خود و در جریان مبارزه خویش به معرفت سوسیالیستی دست می یابند و دیگری تصور می کند فی نفسه با متشکل شدن کارگران، سوسیالیسم برپا می شود.

در واقع اگر اکونومیسم در روسیه تجلی حرکت آندسته از سوسیال دمکراتهائی بود که پراتیسیسم ناچیز را با لاقیدی تام نسبت به تئوری درهم می آمیختند، شکل گیری جریان (ح.ک.ا.) دقیقاً تجلی حرکت آندسته از روشنفکران آزاد اندیش و لیبرال منشی است که می خواهند درعین حفظ ولنگاری ایدئولوژیک و التقاط گری شبه

مارکسیستی خویش از عنوان انقلابی و پیشرو نیز برخوردار باشند. آنها با مارکسیسم - لنینیسم بمثابة تئوری یک انقلاب پیگیر برخورد نمی کنند، چراکه آزاداندیشی و لیبرال منشی آنها این اجازه را به آنها نمی دهد که حاضر به کار در یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی با دیسیپلین سخت باشند. آری! اکنون میسم در روسیه بیانگر روحیات آن پراتیسین های مبتدلی بود که با تئوری با لاقیدی تام برخورد می کردند و جریان (ح.ک.ا.) تجلی روحیات و حالات آن تئوریسین های مبتدلی است که عمل انقلابی را خوار شمرده و با لاقیدی تام از کنارش می گذرند.

اکنون این سؤال مطرح است که چرا خط مشی (ح.ک.ا.) تاحدودی بصورت یک خط مشی اکنون میستی ظاهر می شود، بعبارت دیگر چرا آقای حکمت برای مبارزه اقتصادی در شرایط کنونی اهمیت بس عظیمی قائل است؟ باعتقاد ما پاسخ این سؤال را باید در شرایط سیاسی کنونی جستجو کرد. برای مثال اگر از آقای حکمت پرسیده شود که محتوای سیاست سازماندهی شما در میان کارگران چیست، قدر مسلم پاسخ خواهد داد که چون هدف ما سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی است و از آنجا که سوسیالیسم الغاء کار مزدی است، بنابراین بازتاب سیاسی این روند بصورت متشکل شدن کارگران بعنوان یک هدف درخود تظاهر می یابد و طبعا با متشکل کردن کارگران در زمینه های گوناگون است که می توان امکان مادی انقلاب سوسیالیستی را فراهم ساخت.(ح.ک.ا.) به نیابت از طرف کارگران دست به انقلاب نمی زند. این خود کارگران هستند که باید بر علیه بورژوازی انقلاب کنند و (ح.ک.ا.) صرفا نقش معلم و راهنمای آنها را بازی می کند. ما تلاش می کنیم که از طریق کمک به کارگران در امر متشکل شدن تناسب قوا را به نفع طبقه کارگر برهم زنیم. پس تاکتیکهای ما در ارتباط با تحقق بخشیدن به این وظیفه در هر وضعیت متفاوت مبارزه طبقه کارگر، تغییر می کند. ولی این امر نمی تواند و نباید کل استراتژی ما را به مخاطره اندازد. فی المثل امروز که سرکوب و خفقان حاکم است و جنبشهای خود بخودی طبقه کارگر بصورت مبارزات

اقتصادی پراکنده و محدود ظاهر می شوند، تجمعات و تشکلات کارگری در شکل محافل وجود دارد، درچنین شرایطی تاکتیک ما این است که مبارزه اقتصادی را محور اصلی فعالیت خویش قرار دهیم و درجهت گسترش محافل کارگری کوشش کنیم و سعی کنیم آن نیروهای باقیمانده از سازمانهای خط ۳ را که در کلی ترین وجوه به (ح.ک.ا.) نزدیک اند، در اینگونه محافل گرد آورده و به انتظار بحران انقلابی و اوج گیری جنبش توده ای بنشینیم، تا بتوانیم سریعاً در آن شرایط تشکیلات های حزب را سازمان دهیم. چنین است خط مشی تاکتیکی (ح.ک.ا.) در شرایط کنونی در قبال سازماندهی طبقه کارگر!

تصور می کنیم که فهم این موضوع دیگر کارمشکلی نباشد که خط مشی (ح.ک.ا.) که می خواهد سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر را خارج از مبارزه طبقاتی و از طریق صرفاً تعلیم و تربیت پیش ببرد، یک خط مشی اپورتونیستی و دنباله روانه است و درجوهر خود یک سیاست بورژوائی است. اما درک این موضوع مهم است که سیاست عملی (ح.ک.ا.) برخلاف تصور اتحادیه کمونیستها برزمینه انحلال ایدئولوژیک پرولتاریا شکل نگرفته است، بلکه برزمینه تجدید نظرطلبی و ارتداد از مارکسیسم شکل گرفت. ما دیدیم که چگونه این جریان هنگامی که در آغاز خود را در تقابل با "پوپولیسم" بسط داد، بازتاب سیاسی حرکت اش به اینجا منتهی شد که طبقه کارگر را از مبارزه سیاسی، از برعهده گرفتن نقش رهبری کننده انقلاب دمکراتیک و تامین دمکراسی نوین برحذر داشت. در این مرحله که هنوز سازماندهی طبقه کارگر بطور مشخص با امر تعلیم و تربیت تعویض نگردیده بود، مبارزه سیاسی تا سطح شرکت در تحولات دمکراتیک و تاحد شرکت در دولت موقت احتمالی حاصل از قیام به منظور بسیج پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی تنزل یافت. اما در سیکل بعدی که خود هدف نهائی یعنی سوسیالیسم تحریف می شود، دیگر این حد از مبارزه سیاسی نیز قطعاً اهمیت خود را ازدست می دهد. در اینجا دیگر نقش پیشرو کمونیست تا سطح آموزگار پرولتاریا تنزل می یابد که می بایست

امرتعلیم و تربیت طبقه کارگر را نه از طریق مبارزه طبقاتی آشکار و علنی بلکه در زمینه همان حرکات خود بخودی توده ها پیش ببرد. طبیعی است که در این چارچوب حزب کمونیست دیگر به مثابه ستاد جنگی طبقه کارگر که مبارزه طبقاتی وی را در عرصه های گوناگون رهبری و هدایت می نماید مطرح نیست. حزب کمونیست بدل به آموزشگاهی می گردد که کارگران در آن باید به آموزش سوسیالیسم ابداعی بپردازند.

روشن است که دوری گزینی (ح.ک.ا.) از سیاست و مبارزه طبقاتی و نادیده گرفتن نقش و اهمیت تعیین کننده سیاست کمونیستی و عامل آگاه انقلابی در امر سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر دقیقاً به خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک این جریان برمی گردد، یعنی به درک آن از سرمایه داری، از انقلاب دمکراتیک در ایران و رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی و مهم تر از همه به درک وی از انقلاب سوسیالیستی مربوط می گردد. (ح.ک.ا.) امروزه بطور مشخص در سیر حرکتی خود به نقطه عطفی رسیده است که وجه مشخصه آن گسست کامل از مارکسیسم - لنینیسم و تدوین مبانی ایدئولوژیک، سیاسی، تاکتیکی و تشکیلاتی رویونیسم نوظهوری است که علیرغم تمایزاتش با دیگر اشکال رویونیسم موجود در ایران، در نفی سیاست کمونیستی و مبارزه طبقاتی با آنها وحدت دارد.

پس بنابراین پراتیک سیاسی (ح.ک.ا.) را در میان کارگران باید بمثابه پراتیک یک شکل از رویونیسم درک کنیم. اگر این پراتیک امروزه با اکونومیسم شباهت می یابد دقیقاً بخاطر شرایط سیاسی حاکم بر ایران است. اگر در شرایط کنونی این خط مشی رویونیستی مبارزه اقتصادی را شکل عمده مبارزه و گسترش محفل های کارگری را شکل عمده سازمان یابی طبقه می داند، این برمی گردد به وضعیت کنونی مبارزه در ایران و به سطح رشد جنبشهای خود بخودی توده ها. هیچ شکی نیست هرآینه اوضاع سیاسی تغییر یابد و مبارزات توده ها در اشکال پیشرفته تری گسترش یابد و به قول آقای حکمت بحران انقلابی فرا رسد، طبعاً تاکتیکهای این

جریان نیز تغییر می کند. اما قدر مسلم تحت هرشرایطی محتوای این تاکتیکها یک چیز است و آنهم دنباله روی از توده ها است. چرا که تربیت و تشکل آنها از طریق امر آموزش و پرورش، فی نفسه هدف این حزب می باشد.

توضیحات

۱- البته لنین به هیچ وجه این نوع فعالیت ها را نفی نمی کرد. او از این نظر این فعالیت ها را نفی می کرد که اکونومیست ها می خواستند وظایف سیاسی و سازمانی سوسیال دمکراتیک را در همین حد معین کنند. خود لنین در "چه باید کرد" می نویسد:

"این افشاگری ها (در صورت استفاده معین سازمان انقلابیون از آن) می توانست آغاز و جزئی از اجزاء فعالیت سوسیال دمکراسی گردد، ولی (در صورت تسلیم در برابر جریان خود بخودی) می توانست به مبارزه "فقط حرفه ای" به نهضت کارگری غیر سوسیال دمکراتیک نیز منجر گردد. سوسیال دمکراسی مبارزه طبقه کارگر را نه فقط برای خاطر شرایط مفید فروش نیروی کارگری، بلکه همچنین برای محو آن رژیم اجتماعی نیز که ندارها را وادار می کند خود را به داراها بفروشند، رهبری می نماید."

۲- همانطوری که سابقا گفتیم، طیف بندی نیروهای "جنبش کمونیستی" در ایران براساس خط ۱، ۲، ۳ و ... اصولا نادرست و فاقد هرگونه پایه علمی است، چرا که در این گروه بندی شاخص و معیارهای نادرستی بکار گرفته شده است. شاخص اصلی در گروه بندی های درونی قبل از هرچیز برمبانی تئوریک و برنامه ای استوار است. برای مثال طیفی که به خط ۳ معروف گردید، طیفی بود که خود از لحاظ مبانی تئوریک و برنامه ای (اگرچه برنامه روشنی وجود نداشت) کاملا ناهمگون و نامتجانس بود. آنها صرفا از این نظر خود را یک خط می دانستند که برسر برخی

مسائل معین با یکدیگر وحدت داشتند و یا شاید بهتر باشد بگوئیم اعلام موضع کرده بودند. با این همه بکارگیری این اصطلاحات از جانب ما صرفاً بخاطر رساندن مطلب است و به هیچ وجه به معنی این نیست که ما براین خط و خطوط ها صحه می گذاریم.

۲ - ذکر این نکته را ضروری می دانیم. باعتقاد ما برای توصیف خصلت اساسی جامعه ایران بکارگیری ترم "سرمایه داری وابسته" اساساً نادرست است. جامعه ایران طی قرن اخیر بتدریج تحت سلطه سرمایه جهانی (امپریالیسم) قرار گرفت و اصولاً برمبنای تضاد خلق با سلطه امپریالیستی تکامل یافت. از همین رو خصلت عام جامعه ایران با این تضاد معین می گردد. اما سرمایه داری وابسته که نتیجه طبیعی گسترش سلطه امپریالیستی و رشد تضاد خلق با امپریالیسم می باشد، اگرچه تا قبل از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ وجود داشت، با اینهمه بعد از اصلاحات مزبور، به مقیاس وسیعی گسترش یافت. بنابراین معرفی ایران بعنوان یک کشور سرمایه داری وابسته، نه تنها نمی تواند ماهیت و خصلت اساسی آنرا روشن کند، بلکه درعین حال موجب اغتشاش فراوان می گردد. بی جهت نیست که در جنبش ایران مدتها برسر این ترم بحثهای گوناگون درگرفت و بالاخره بطرز غلطی این موضوع حل شد. اینکه ویژگی سرمایه داری ایران وابستگی است، بعبارت دیگر ایران یک کشور سرمایه داری است که وابستگی ویژگی آنرا تشکیل می دهد. بعداً ترم وابستگی نیز از ادبیات بسیاری از نیروهای مدعی کمونیسم محو گردید، بطوری که امروزه اکثریت آنها از ایران بعنوان یک کشور سرمایه داری (البته توسعه نیافته در مقایسه با سرمایه داری غرب) یاد می کنند.

قدر مسلم این است که سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک نتیجه طبیعی گسترش سلطه امپریالیستی و بیانگر تسلط اقتصادی سلطه سرمایه داری جهانی بر ایران بوده است. ایران تا قبل از اصلاحات ارضی یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال

بود، اما بعداز آن بدلیل تغییر کیفی در سلطه امپریالیستی، ایران از یک کشور نیمه مستعمره امپریالیستی بیک کشور نومستعمره امپریالیستی تکامل یافت.

۴- مقایسه تاکتیک سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی راه کارگر با تاکتیک (ح.ک.ا.) بخوبی می تواند همانندیها و ناهمانندی های این دو جریان رویزیونیستی را آشکار سازد. هردو جریان براساس یک مبانی تحلیلی - تئوریک بدین نتیجه می رسند که در شرایطی که طبقه کارگر آمادگی برقراری حکومت کارگری را ندارد، هدف از سرنگونی جمهوری اسلامی می بایستی تغییر شکل حکومت وابسته به امپریالیسم یعنی دمکراتیزه کردن آن باشد. آنها بدین طریق دربرابر سلطه امپریالیستی جبهه به زمین می ساینند و تحت پوشش عدم آمادگی طبقه کارگر برای برقراری حکومت خویش، از سرنگونی این سلطه و از بسیج کل خلق طرفه می روند و راه را برای هرگونه بند وبست، سازشکاری و بی عملی هموار می سازند. اما راه کارگر تاکتیک سرنگونی یا دقیق تر گفته باشیم تاکتیک استحاله رژیم بورژوازی وابسته را می خواهد از طریق اتحاد با جناحی از بورژوازی وابسته که وی آنرا "جمهوری خواه" می نامد، پیش ببرد و بدین ترتیب عملا به ضد انقلاب می پیوندد، در حالی که (ح.ک.ا.) خجولانه و با هزاران ترفند می خواهد این تحول را از طریق اتحاد با خرده بورژوازی (شهر و روستا) عملی کند و عملا خط مشی رفرمیستی و سازشکارانه ای را پیش می کشد. با این همه درست است که (ح.ک.ا.) امروزه تاکتیک راه کارگر را مجاز نمی شناسد و ظاهرا برعلیه آن مبارزه می کند، اما مطلقا راه را برای اتخاذ یک چنین تاکتیکی نمی بندد. چرا که هیچ چیزی تضمین نمی کند که (ح.ک.ا.) در تحت شرایطی برای حفظ تشکیلات های خود و آنها نه از نقطه نظر گسترش انقلاب، دست به چنین سازش هائی بزند.

روشن است که سرنوشت همه آن سازمانهای مدعی کمونیست که تئوری انقلاب بورژوا-دمکراتیک طراز نوین رفیق مائو را رد کرده اند، بهتر از این نخواهد بود.

۵ - در اینجا قصد ما انکار امر متشکل کردن کارگران نیست. در اینجا بحث ما این است که متشکل شدن فی نفسه هدف نیست، بلکه وسیله است. لنین در "یک گام به پیش، دوگام به پس" می نویسد: "پرولتاریا در مبارزه برای بدست گرفتن قدرت حاکمه (تاکید از ما است) سلاح دیگری جز سازمان ندارد. پرولتاریا که بعلت وجود رقابت پر هرج و مرج جهان بورژوازی، همواره دستخوش پراکندگی است، و پشتش در زیر بار کار اجباری برای سرمایه دوتاشده و دائماً به "عمق" فقر و مسکنت کامل نگویند می شود، بحالت بهیمی و انحطاط در می آید، فقط در سایه آن می تواند به نیروی غلبه ناپذیر مبدل گردد. ..."

بدین ترتیب اتحاد طبقه و آنهم در عالی ترین شکل خود یعنی اتحاد کمونیستی یا حزبی، اتحادی است که نه تنها در جریان مبارزه برعلیه بورژوازی و نظام سرمایه داری بدست می آید، بلکه درعین حال یگانه سلاحی است که طبقه کارگر می تواند در سایه آن به نیروی غلبه ناپذیری مبدل گردد و با بدست گرفتن قدرت حاکمه دولتی و با انهدام سرمایه داری، سوسیالیسم و سپس کمونیسم را برپا بدارد. اما موقعی که آقای حکمت به کارگران می گوید که "اتحاد طبقه فی نفسه یک هدف درخود حزب کمونیست ایران است" او دیگر نه بصورت یک پیشوای سیاسی، بلکه درست بصورت یک صوفی و عارف جلوه گر می شود که از مریدان خود می خواهد با زهد و تقوی به جنگ ناپاکی های جهان بروند.

برگرفته از: جنگ خلق شماره ۹، تیرماه ۱۳۶۷

(۲)

اتحادیه کمونیستها و راه انقلاب

ما در قسمت اول این مقاله به این موضوع پرداختیم که چگونه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در برخورد با خط مشی (ح.ک.ا.) در قبال سازماندهی طبقه کارگر به دلیل محدود بودن در چارچوب مدل‌های پیشین و انکاء به قرینه‌سازیهای تاریخی از یک بررسی علمی و زنده بازمانده و صرفاً با مشاهده یکرشته تشابهات صوری میان خط مشی (ح.ک.ا.) با خط مشی اکونومیست‌های روس حکم به اکونومیست بودن این جریان داده است. اتحادیه کمونیستها که بروشنی می‌بیند فعالیت عملی‌ای که (ح.ک.ا.) در میان کارگران پیش می‌گذارد هیچ نیست مگر کرنش به خودبخودی و اجتناب از هرگونه فعالیت جدی سیاسی برای متحول کردن توده‌ها و رها ساختن انرژی انقلابی آنها در راستای کسب قدرت سیاسی و ادامه انقلاب، در ارزیابی از پایه‌های سیاسی - ایدئولوژیک این انحرافات اپورتونیستی، این جریان را در مکانی قرار می‌دهد که لنین اکونومیست‌های روسیه را قرار می‌داد. از نظر اتحادیه، از آنجائی که (ح.ک.ا.) تصور می‌کند تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت بلزوم آنها بوجود می‌آورد، قادر بدرک نقش عامل آگاه انقلاب و اهمیت مبارزه سیاسی کمونیستی نمی‌گردد. از همین روست که به اکونومیست در می‌غلطد.

در مقابل این قرینه سازی و برخورد کلیشه ای اتحادیه، ما در یک بررسی زنده از سیر پیدایش و رشد جریان (ح.ک.ا.) نشان دادیم که علت دستکم گرفتن و حتی نادیده انگاشتن فعالیت همه جانبه سیاسی از سوی (ح.ک.ا.) و عدم توانائی این جریان در درک وظایف و نقش عامل آگاه انقلاب در ارتباط با حرکت خودبخودی توده ها، بطور مشخص به درک این جریان از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران، انقلاب دمکراتیک و رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی و بالاخره، و مهم تر از همه، بدرک از خود انقلاب سوسیالیستی مربوط است.

کرنش به خودبخودی و دنباله روی از جنبشهای خودبخودی توده ها، مربوط ساختن امر سازماندهی کارگران به بستر و زمینه خودبخودی اش، و انکار ارتباط مستقیم و ارگانیک میان این سازماندهی با زمینه همه جانبه مبارزه فعال انقلابی در رابطه با کسب قدرت سیاسی، تشابهاتی هستند که میان خط مشی (ح.ک.ا.) با خط مشی اکونومیست های روسیه وجود دارد، با اینهمه همانطوری که ما نشان دادیم این تشابهات اصولاً از دویینش کاملاً متفاوت ناشی می شوند. اکونومیستهای روسیه در برخورد به نقش پیشروان این نظرآنراتا سطح حرکات خودبخودی توده ها تنزل می دادند و سیاستهایش را تابعی از فعالیتهای خود بخودی توده ها و نیازمندی های گسترش آن می نمودند که تصور می کردند تولید سرمایه داری نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی را فراهم می آورد، بلکه درعین حال آگاهی سوسیالیستی را نیز مستقیماً در توده کارگر بوجود می آورد. به همین دلیل بود که آنها به اهمیت و جایگاه فعالیت های سیاسی انقلابی در به میدان کشیدن توده و سازماندهی انرژی انقلابی آنها در راستای تصرف قدرت سیاسی پی نمی بردند. اما در مورد (ح.ک.ا.) قضیه طور دیگری است. (ح.ک.ا.) به اهمیت وظیفه پیشرو در بردن آگاهی سیاسی و سوسیالیستی به میان کارگران واقف است اما از آنجائی که برداشت رویزیونیستی از مقولات سرمایه داری، دمکراسی و سوسیالیسم دارد، میان بردن آگاهی به میان توده ها و عمل آگاهانه انقلابی شکاف می اندازد و قادر به درک این رابطه نمی گردد.

از همین روست که این جریان امر تربیت سیاسی و سازماندهی کارگران را نه به چگونگی کسب قدرت سیاسی و در راستای این هدف، بلکه مستقیماً به حرکت خود بخودی توده ها و اشکال مختلف مبارزه آنها مربوط می سازد. لذا در چارچوب فعالیت های سیاسی اش، همواره دنبال حرکات و جنبشهای خودبخودی توده ها روان است.

اکنون باید ببینیم خود اتحادیه کمونیستها که اینهمه از مبارزه فعال سیاسی داد سخن می دهد و بر اهمیت و نقش عنصر آگاه انقلابی تاکید دارد، از وظیفه پیشرو کمونیست چه می فهمد و در شرایط ایران چه برداشتی از این وظیفه ارائه می دهد و بطور کلی چه راهی را برای سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر پیش می گذارد؟

ما گفتیم که اتحادیه کمونیستها در نقد نظرات حکمت از نقطه نظر یک بحث اصولی برمسائل درستی انگشت گذاشته است، از جمله این که مبارزه اقتصادی عرصه اصلی و واقعی تربیت و تشکل کمونیستی طبقه کارگر نیست. این عرصه از مبارزه در عین محدودیت های خاص خویش، به تنهایی قادر به هدایت پرولتاریا به درک عمیق و همه جانبه از مناسبات حاکم بر جامعه و تضادهای طبقاتی آن و پذیرش سیاستهای انقلابی نمی باشد. پرولتاریا در صورتی می تواند به ایفای نقش تاریخی - جهانی خود پردازد که در زمینه همه جانبه انقلابی و براساس پراتیک آگاهانه سیاسی و کمونیستی تربیت و متشکل شده و برای رهبری کلیه عرصه های مبارزه آماده گردیده باشد. و اینکه آن عرصه ای از مبارزه که این امکان را فراهم می آورد و پرولتاریا را قادر می سازد که ضمن شرکت در زندگی واقعی سیاسی، نقش خود را برعهده گیرد، عرصه مبارزه سیاسی است.

از این بحث این موضوع روشن می گردد که حل مسئله سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر به نحو اجتناب ناپذیری با حل مسئله راه انقلاب گره می خورد و با آن درمی آمیزد. هر نیروی جدی کمونیستی که قصد سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر

را در راستای انقلاب اجتماعی پرولتری دارد باید به نحوی جدی و مقدم برهرچیز راه انقلاب، راه بدست گرفتن قدرت توسط استثمارشدگان و ستم دیدگان را حداقل در خطوط اساسی آن روشن کند. در حقیقت با تشریح خطوط اساسی روند انقلاب و در پرتو آن است که پروسه سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر آشکار و روشن می‌گردد.

اتحادیه کمونیستها نیز کوشیده است در مقاله "طبقه کارگر و قدرت سیاسی"، در توضیح اینکه طبقه کارگر چگونه می‌تواند قدرت سیاسی را کسب کند، خطوط اساسی دیدگاههای خود را درخصوص راه انقلاب در ایران بیان دارد. بحث ما با اتحادیه درباره سازماندهی طبقه کارگر قبل از هر چیز با بحث راه انقلاب گره می‌خورد و برآن متمرکز است. چرا که سیاست اکونومیستی اتحادیه در قبال سازماندهی کارگران اساساً ریشه درانحراف پایه ای این جریان از راه انقلاب داشته و به آن مربوط است.

همین جا لازم است باین موضوع اشاره کنیم که برخلاف تصور اتحادیه کمونیستها طرح بحث راه انقلاب مطلقاً موضوع تازه و جدیدی نیست که صرفاً از جانب وی طرح می‌گردد. این موضوعی است که در جنبش ایران میان مدعیان کمونیست مدتها طرح بوده و پیرامون آن مباحثات گوناگونی نیز صورت گرفته و هنوز هم ادامه دارد. بحث درباره خصلت جامعه، خصلت و اهداف انقلاب، نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، متحدین طبیعی طبقه کارگر و بالاخره شیوه ها و اسلوبهای فعالیت و ... اینها همه مسائلی هستند که چه مستقیم و چه غیرمستقیم به راه انقلاب مربوط اند. اینکه هر جریان سیاسی چه پاسخی به این مسائل می‌دهد و چگونه سیر تحولات و دگرگونی های اجتماعی در ایران را تعبیر و تفسیر می‌نماید، و چه شیوه هائی از عمل و چه اشکالی از سازمان را برای تحقق اهداف و مقاصد خویش بر می‌گزیند، این دیگر به مبانی فکری و موضع طبقاتی آن جریان سیاسی بستگی می‌یابد. از تنوع نظرات و درکهای متفاوت درباره مسائل اساسی انقلاب و طبعاً راه انقلاب نمی‌توان

و نباید این نتیجه را گرفت که گویا مقوله راه انقلاب مقوله ناشناخته‌ای در جنبش ایران است، بلکه برعکس در جنبش ایران بویژه در میان مدعیان کمونیست طی دو دهه اخیر حادثترین و وسیع‌ترین منازعات و مباحثات پیرامون مسائل اساسی انقلاب و راه انقلاب در جریان بوده و هنوز هم ادامه دارد. مگر خود اتحادیه کمونیستها برای تبیین راه انقلاب و تشریح خط مشی سیاسی خویش، در نشریه حقیقت دوره دوم شماره‌های ۴ و ۳ در مقاله "طبقه کارگر و قدرت سیاسی" سعی نمی‌کند بر همین مولفه‌ها انگشت بگذارد؟ مگر اتحادیه برای تشریح نظرات خویش در مورد این موضوع که "چگونه طبقه کارگر می‌تواند قدرت دولتی را کسب کند" سعی نمی‌کند نظرات خود را درباره خصلت جامعه، خصلت و اهداف انقلاب، نیروهای انقلاب بیان دارد؟ اگر اتحادیه تصور می‌کند مقوله راه انقلاب از جمله مقولاتی است که در جنبش ما ناآشناست، این شاید بدین خاطر باشد که اتحادیه دیر به صحنه چنین منازعاتی پا گذاشته است.

و اما منظور از راه انقلاب چیست؟ به اعتقاد ما راه انقلاب را می‌توان بدو معنی در نظر گرفت. یکی به معنای وسیع کلمه و دیگری به معنای اخص آن. راه انقلاب در این دو معنا اصولاً هیچگونه تباینی با یکدیگر نداشته، بلکه توضیح دهنده جنبه‌های مختلف یک پروسه واحد بوده و مکمل یکدیگرند. راه انقلاب به معنای وسیع کلمه (یا طرح کل مسئله انقلاب از دیدگاه طبقاتی پرولتاریا) عبارت است از ترسیم نمودن آن روندهای عینی که مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بطور مشخص تا حصول به دیکتاتوری پرولتاریا و بالاخره انهدام کامل جامعه طبقاتی و برپائی جامعه نوین کمونیستی باید ببیماید. تشریح این پروسه که بر روندهای عینی مبارزه طبقاتی مبتنی است، کلیه تغییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی ناشی از این مبارزه و مراحل کیفی آنرا دربر می‌گیرد. روشن است برای کمونیستها سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر در روند عمومی اش معنائی بجز سازماندهی این طبقه برای انقلاب اجتماعی سوسیالیستی ندارد. هر معنائی جز این به منزله دنباله روی از سیر خودبخودی

حوادث و تابع سیاست و اهداف بورژوائی شدن است. راه انقلاب به معنی اخص کلمه (یا راه انقلاب به معنی دقیق کلمه) عبارت از تشریح پروسه کسب قدرت سیاسی یا حل مسئله اساسی انقلاب، به مثابه حلقه تعیین کننده در روند عمومی پروسه انقلاب است. تشریح این پروسه انقلابی اصولاً بر روندهائی مبتنی است که ناظر بر بردن آگاهی انقلابی به میان توده ها، رها ساختن و به میدان کشیدن انرژی انقلابی آنها از طریق عمل آگاهانه انقلابی، بسیج و سازماندهی این انرژی انقلابی رهاشده در راستای کسب قدرت سیاسی است.

برای مارکسیست - لنینیستها، تشریح پروسه چگونگی کسب قدرت سیاسی بدون آنکه نخست روندهای مبارزه طبقاتی و مراحل که این مبارزه براساس الزامات عینی در راستای هدف نهائی پرولتاریا باید طی کند را تجزیه و تحلیل و روشن کرده باشند، غیرممکن است. درعین حال روشن است که پروسه رشد انقلاب، پروسه بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی در جهت هدف نهائی پرولتاریا، به نحو ارگانیک با کسب قدرت سیاسی گره می خورد، و ازاین نظر هم هست که مسئله قدرت دولتی را مسئله اساسی هر انقلابی نام می برند. با اینهمه تصرف قدرت سیاسی باتوجه به مکانی که درکل پروسه انقلاب اشغال می نماید، خود جزئی ازکل مسئله انقلاب محسوب می گردد.

اپورتونیستها و رویونیستها همواره با این بهانه که تصرف قدرت سیاسی خود جزئی از کل مسئله انقلاب است، از پاسخگوئی جدی به این مسئله طفره رفته و آنرا بیک موضوع غیرمهم تبدیل می کنند. آنها تاکید مارکسیست - لنینیستهای انقلابی بر کسب قدرت سیاسی بعنوان نخستین شرط هرگونه تحول انقلابی درایران را اینطور جلوه می دهند که گویا هدف نهائی شان کسب قدرت سیاسی است و نه سوسیالیسم و کمونیسم. ما خود با اینگونه سفسطه های اپورتونیستی که تحت عنوان نقد از پوپولیسم بیان می گردد، طی ده سال اخیر باندازه کافی آشنائی داریم. مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی بهیچ وجه نمی تواند درنقطه مقابل اهداف تاریخی طبقه

کارگر قرار بگیرد. این هدف بمثابة یک هدف فوری و عاجل خود جزئی از کل پروسه انقلاب و بلحاظ نقش ابزاریش از اهمیت تعیین کننده ای در بسط و تکامل مبارزه طبقاتی برخوردار است. در ایران طبقه کارگر و توده های انقلابی بدون تصرف قدرت سیاسی نه تنها قادر به قطع سلطه امپریالیسم و برقراری حاکمیت خلق نیستند، بلکه حتی نمی توانند هیچگونه گام انقلابی در جهت منافع خویش بردارند و مضاف بر این گذار انقلاب از انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی نیز غیرممکن است.

در این مقاله با توجه به هدفی که دنبال می کنیم موضوع بحث ما بطور مشخص برخورد با نظرات و دیدگاههای اتحادیه درخصوص راه انقلاب به معنی اخص آن یعنی چگونگی تصرف قدرت سیاسی است. بحث پیرامون دیدگاههای اتحادیه پیرامون راه انقلاب به معنی وسیع آن یعنی برخورد با شیوه نگرش اتحادیه به کل مسئله انقلاب و روند عمومی آن، صرفا به منظور نشان دادن نقطه عزیمت و بینش اکونومیستی اتحادیه از مقوله راه انقلاب است.

* * *

اتحادیه کمونیستها برای توضیح راه انقلاب در ایران در جائی از مقاله اش می نویسد:

" بنابراین وظیفه مرکزی پرولتاریا عبارت است از برانگیختن توده ها، برپائی جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی. این تنها راه پیشبرد تدارک همه جانبه کمونیستی برای کسب قدرت سیاسی و ساختمان جامعه دمکراتیک نوین به مثابه گامی در راه ساختمان سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسیم است" (۱)

و در توضیح خطوط اساسی این پروسه، بعد از ارزیابی اش از تغییرات ساختاری و نتایج اقتصادی - اجتماعی آن بعد از جنگ دوم جهانی این نتیجه گیری را استنتاج می کند که:

"پرولتاریا باید کماکان امر کسب قدرت سیاسی و متحول کردن جامعه را زره به زره از طریق جنگی درازمدت و فتح مناطق سرخ پیش ببرد تا بتواند توان کیفی و کمی برای رها کردن این حلقه از زنجیر مناسبات امپریالیستی را افزایش بخشد، و این امر را تحقق بخشد. تغییرات ساختاری بیش از هر زمان به اعوجاج و عدم توازن جامعه افزوده و بیش از هر زمانی روشن شده که طبقه کارگر نخواهد توانست از طریق صرفاً قیام‌های شهری، و باصطلاح "ملی" و یا "دولتی" کردن‌های موعظه شده توسط اکونومیستها و رویونیستها امر کسب قدرت سیاسی و انقلابی کردن جامعه را به پیش ببرد."

از این گفته‌ها ممکن است اینطور تصور شود که گویا اتحادیه کمونیستها قصد دارد راه انقلاب در ایران را براساس استراتژی جنگ توده‌ای طولانی توضیح دهد و خواهان این است که مبارزه سیاسی بر محور برپائی و گسترش جنگ خلق سازمان یابد و هدایت شود. اما ادامه مقاله خلاف این تصور را نشان می‌دهد. منظور اتحادیه از برپائی جنگ خلق، فتح زره به زره مناطق و ایجاد مناطق سرخ بمثابة یک روند استراتژیک که می‌باید به تصرف سراسری قدرت سیاسی منجر شود، نیست، بلکه "انباشت سیاسی و نظامی" و "تمرین رهبری برای برپائی و سازماندهی قیام در شهرها است" خوب توجه کنید:

"مطالعه خصلت جامعه و مطالعه تحلیل انعکاساتی که در دوره گذشته جامعه با اوج یافتن اوضاع انقلابی از خود بروز داد، روشن می‌کند که شکل تعرض استراتژیک ارتش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی، حمله به شهرها و گرفتن آنها از طریق روستا نیست، بلکه قیام در شهرها است. پروسه تدارک طولانی جنگ خلق و پیشرفت هائی که طی آن حاصل شده در خدمت سازمان دادن تعرض استراتژیک که شکل قیام دارد قرار می‌گیرد و باید بگیرد. قیام در شهرها بخشی از تدارک نیست بلکه دیگر دوره تعرض استراتژیک برای کسب قدرت سیاسی است. در ایران تعیین تکلیف

نهائی نه محاصره شهرها از طریق دهات، بلکه از طریق سازمان دادن قیام در شهرها خواهد بود."

هیچ نیازی نیست که شخص کارشناس امور انقلاب باشد و درعین حال از تجربیات عملی فراوانی در این زمینه برخوردار باشد، همین قدر کافی است که تصویری کلی از مقوله راه انقلاب از دیدگاه مارکسیسم داشته باشد تا باین ملغمه آشکار پی ببرد. کسب قدرت سیاسی و تعیین تکلیف نهائی از طریق قیام مسلحانه شهری است، اما پروسه تدارک و سازماندهی چنین قیام هائی از طریق جنگ توده ای طولانی! آیا این مضحک نیست، نیروئی خود را پیشرو کمونیست بداند، از برپائی جنگ خلق، از آزادسازی مناطق و کسب زره به زره قدرت و ایجاد مناطق سرخ سخن بگوید، توده ها را به قیام و جنگ انقلابی، به آزادسازی مناطق فرا بخواند، اما از سوی دیگر بگوید که قیام و جنگ قطعی برعلیه رژیم هنوز آغاز نگردیده است. پرسیدنی است مگر شروع جنگ انقلابی و آزادسازی مناطق خود عالی ترین نمونه پیکار انقلابی توده در راستای کسب قدرت سیاسی نیست؟ و آیا این پروسه انقلابی بطرز روشنی تلفیق دیالکتیکی دوجنبه تدارک و تعرض استراتژیک در یک کل واحد را نشان نمی دهد؟ پس دیگر صحبت از جنگ خلق بعنوان پروسه تدارک برای قیام مسلحانه شهری چه معنائی دارد. آیا اتحادیه اینرا نمی داند که دوره تعرض استراتژیک ادامه منطقی و تکامل دوره تدارک بوده و خود مرحله تکاملی این پروسه را تشکیل می دهد. اگر نقشه استراتژیک برای تصرف قدرت سیاسی و تعرض استراتژیک برپایه قیام مسلحانه شهری است در این صورت روشن است که دوره تدارک برای برپائی چنین قیام هائی دیگر نمی تواند مبارزه مسلحانه طولانی و جنگ خلق با مضمون بسیج توده ها و تصرف تدریجی قدرت باشد، چرا که دوره تدارک برای قیامهای مسلحانه شهری به معنی دوره تدارک برای دست زدن به عالی ترین شکل مبارزه سیاسی است که خود اساسا دوره گردآوری قوا، تمرکز و سازماندهی نیروها از طریق شیوه های غیرقهرآمیز یعنی مسالمت آمیز است. هدف در این دوره

این است که تمام قوارا بگونه ای گرد آورد و در آنچنان موقعیت مناسبی قرار داد تا بتوان در لحظه ای که مبارزه مسلحانه بشکل قیام شهری در دستور کار قرار می گیرد، قدرت را بدست آورد. به همین دلیل است که دوره تدارک برای قیامهای مسلحانه شهری چیزی بجز تدارک سیاسی و تشکیلاتی، انباشت نیرو و آمادگی برای استفاده از موقعیت های انقلابی بشیوه غیرقهرآمیز نیست. اگر نیروئی برای به میدان کشیدن توده ها، سازماندهی و بسیج آنها در راستای کسب قدرت سیاسی به جنگ انقلابی طولانی توسل می جوید، جنگی که در عین بسیج توده ها، آزادسازی مناطق و تصرف ذره به ذره قدرت سیاسی را هدف خویش قرار می دهد، دیگر نمی تواند از آماده شدن و آماده کردن توده ها از "تمرین رهبری" برای قیامهای مسلحانه شهری سخن بگوید. چراکه با آغاز جنگ انقلابی، قیام و انقلاب عملاً آغاز می گردد و با پیوستن توده های هرچه وسیع تر بآن، دامنه و عمق اش افزایش می یابد. در جریان این مبارزه حاد و دشوار توده های انقلابی برای سرنگونی رژیم دست نشانده و برقراری قدرت سرخ، متشکل شده و ارتش انقلابی خویش را بنا می سازند. طبیعی است در چنین چارچوبی از روند گسترش انقلاب، بعنوان راه تعیین کننده انقلاب، که پروسه تدارک و تعرض در یکدیگر ادغام شده و حتی خود پروسه تدارک بشیوه قهری پیش می رود، تدارک و سازماندهی قیامهای مسلحانه شهری خود دیگر به جزئی از کل نقشه استراتژیک جنگ انقلابی طولانی تبدیل شده و در جهت تحقق اهداف آن قرار می گیرد.

حال باید دید اتحادیه کمونیستها این آشفته فکری خود را که می کوشد تحت پوشش نوآوری به جنبش عرضه نماید و از آن بعنوان "دستاوردهای تئوریک" خویش نام ببرد، چگونه توضیح می دهد. او چگونه دو پروسه متفاوت راه انقلاب، دو پروسه متفاوت تدارک و تعرض را بیکدیگر مربوط ساخته و در یک کل واحد استراتژیک می گنجاند. اتحادیه که خود معترف است در انجام وظیفه مرکزی، هیچ انقلابی کپی انقلاب دیگر نیست، و انقلاب ایران نه مانند چین است و نه مانند روسیه،

با این وصف دست آخر بطرز بسیار مضحکی انقلاب ایران را آمیزه ای از دو راه انقلاب چین و روسیه در نظر می گیرد. راه تدارک و انباشت نیرو بشیوه چین یعنی از طریق جنگ خلق و راه تعرض استراتژیک و کسب سراسری قدرت بشیوه روسیه یعنی از طریق قیام مسلحانه شهری.

کل مطلب اتحادیه در توضیح این "دستاورد تئوریک" خویش در مقاله " طبقه کارگر و قدرت سیاسی" نوشته است را می توان به اختصار چنین بیان داشت. به اعتقاد اتحادیه تجربیات انقلابی روسیه و چین دو مدل عمومی برای کسب قدرت سیاسی را نشان می دهند. این تجربیات نشان می دهند که پروسه کسب قدرت سیاسی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی بطور کلی از مدل روسیه و در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم از مدل چینی پیروی می نمایند. سپس اتحادیه ضمن بررسی این دو مدل علت اصلی تمایز این دو راه انقلاب را تکامل موزون کشورهای سرمایه داری و تکامل ناموزون کشورهای تحت سلطه اعلام می دارد. وی توضیح می دهد تکامل موزون کشورهای سرمایه داری امکان تکوین اوضاع انقلابی و پخته شدن شرایط عینی برای مبارزه مسلحانه دسراسر کشور را میسر می گرداند، بدین جهت شکل قهری کسب قدرت در آنجا قیام مسلحانه شهری است. اما در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که تکامل اجتماعی و اقتصادی بشکل ناموزون و معوج صورت می گیرد، اوضاع انقلابی دسراسر کشور بطور همزمان تکوین نیافته و پخته نمی شود، بلکه انقلاب در این کشورها بطور ناموزون تکامل می یابد. با اینهمه رشد ناموزون اگرچه از پخته شدن اوضاع انقلابی در سراسر کشور بطور همزمان جلوگیری می نماید، خود موجب پدیدار شدن زمینه های عینی تکوین اوضاع انقلابی در این یا آن گوشه کشور شده و زمینه دست زدن به مبارزه مسلحانه را فراهم می آورد. از همین رو پروسه کسب قدرت سیاسی در این کشورها از کانال جنگ خلق می گذرد.

اتحادیه بعد از توضیحاتش درباره این دومدل راه انقلاب و علت پایه ای تمایزات آنها می‌کوشد راه انقلاب در ایران را بر مبنای این دومدل بطور مشخص روشن سازد. در این باره اظهار نظر اتحادیه بدین قرار است: ایران از آنجائی که یک کشور تحت سلطه امپریالیسم است و بطریقی ناموزون و معوج تکامل یافته است، پس بنابراین پروسه کسب قدرت سیاسی در این کشور از طریق جنگ خلق پیش می‌رود. با اینهمه اتحادیه بلافاصله متذکر می‌شود که "بدلیل تغییر و تحولات ساختاری که متعاقب جنگ جهانی دوم بعلت نیازهای سرمایه مالی بین‌المللی در ایران بوجود آمد، رابطه شهر و روستا و نقش هرکدام و صف بندی نیروهای درون آن تغییرات مهمی کرده اند"، در نتیجه با شکل‌گیری اوضاع گرهگاهی در جامعه که در نتیجه تشدید تضادهای جهان و ایران بوجود می‌آید، اوضاع انقلابی در شهرها با گامهای بمراتب سریعتر از مناطق دورافتاده و روستائی پیشرفت کرده و شهرها را منفجر می‌کند، رژیم حاکم را بحد اعلائی ورشکستگی و تزلزل افکنده و فاکتورهای عینی مساعد را برای سرنگون کردن رژیم فراهم می‌آورد. "اتحادیه بالاخره از همه اینها چنین نتیجه‌گیری می‌کند" که شکل تعرض استراتژیک ارتش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی، حمله به شهر و گرفتن آنها از طریق روستا نیست بلکه قیام در شهرها است. پروسه تدارک طولانی جنگ خلق و پیشرفت هائی که طی آن حاصل شده در خدمت سازمان دادن تعرض استراتژیک که شکل قیام دارد قرار می‌گیرد و باید بگیرد."

این تصویری است که اتحادیه از راه انقلاب ایران ارائه می‌دهد! در واقع خطوط اساسی راهی که انقلاب باید تا کسب قدرت سیاسی بپیماید این چنین است: تعرض استراتژیک برای کسب قدرت سیاسی از طریق قیام مسلحانه شهری است، پروسه تدارک و آماده‌سازی نیروها به منظور سازمان دادن چنین قیامی از طریق جنگ خلق پیش می‌رود. اما چرا! بدین دلیل که از یک سو ایران بمثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم بطریق ناموزون و معوج تکامل یافته و از سوی دیگر در قیاس با

چین، شهرها در اینجا رشد عظیمی کرده اند، بطوری که در هر گرگاهی، این شهرها هستند که نقش کلیدی و تعیین کننده در تصرف قدرت سیاسی و تعیین تکلیف نهائی بازی می کنند.

روشن است که تبیین اتحادیه ازراه انقلاب ایران آشکارا مبین درک اکونومیستی اش از مقوله راه انقلاب است. واقعیت این است که اتحادیه کمونیستها چه آنجائی که به طرح مسئله انقلاب درایران یعنی به روند عمومی انقلاب می پردازد، موضعی اکونومیستی اتخاذ می کند و چه آنجائی که می خواهد پروسه کسب قدرت سیاسی در ایران را بیان دارد، بدلیل همین موضع اکونومیستی اش در تدوین استراتژی و تاکتیک انقلاب به دنباله روی از سیر حوادث وحرکات خودبخودی توده ها دچار می شود. درعین حال تبیین اتحادیه ازراه انقلاب ایران این حقیقت را هم روشن می سازد که اتحادیه نه تصویری از فعالیت سیاسی کمونیستی و نقش عامل آگاه انقلاب دارد و نه توانسته است تجربیات انقلابات روسیه و چین را درک کند. اینک این مطلب را از نزدیک بررسی می کنیم.

۱- اکونومیسم در طرح مسئله انقلاب

اتحادیه کمونیستها در همان ابتدای مقاله اش قبل از آنکه به تبیین راه انقلاب یعنی راه کسب قدرت سیاسی بپردازد، لازم دیده است نخست ماهیت و اهداف انقلاب را روشن ساخته و انعکاس آنرا در استراتژی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی نشان دهد. ازهمین گام نخست اتحادیه آشکارا موضعی اکونومیستی اتخاذ می کند که همین مبنای انحرافی در طرح مسئله انقلاب، بناگزیر اتحادیه را در برخوردش به تدوین راه انقلاب به موضع اکونومیستی می کشاند. در حقیقت اتحادیه در طرح و حل مسئله انقلاب ایران اساسا از نقطه نظریه یک نظریه پرداز اقتصادی حرکت کرده است و نه یک انقلابی مارکسیست. در بررسی اتحادیه ازخصلت جامعه و تلاش او

درکشف اهداف و عمق انقلاب ایران، آنچه که جایی ندارد طبقات و مبارزه طبقاتی است. برای اتحادیه این اقتصاد است که بلافصل در درک محتوا و عمق مسئله انقلاب اهمیت تعیین کننده ای داشته و مبنای اساسی در تدوین استراتژی و تاکتیک می باشد. اتحادیه می نویسد: "مهمترین خصلت جامعه ما که در مشخص کردن اهداف انقلاب دمکراتیک و تدوین راه انقلاب باید در نظر گرفته شود، خصلت تحت سلطگی و ناموزونی آن است." دراینکه در تدوین راه انقلاب می بایست به خصلت اساسی جامعه توجه داشت بحثی نیست، اما مسئله اینجا است که مضمون این رابطه چگونه است و مهم تر اینکه چگونه از مشخص کردن خصلت جامعه به تدوین راه انقلاب می رسیم.

اتحادیه مسئله را بدین نحو توضیح می دهد که مناسبات تولیدی که در جامعه ماحاکم بوده و موجب استثمار و فقر و فلاکت توده کارگر و تشدید استثمار دهقانان و خانه خرابی آنها می گردد و بطور کلی "جامعه را در عقب افتادگی و پوسیدگی" نگاه می دارد، انعکاسی است از رابطه ملل تحت سلطه و ملل ستمگر در اقتصاد جهانی امپریالیستی. و سپس ادامه می دهد که "اقتصادهای وابسته این کشورها مطلقا بر مبنای نیازهای سرمایه مالی و تحت کنترل آن رشد یافته است. این اقتصادها معجونی از وجود تولیدی گوناگون را شامل می شوند که سرمایه مالی آنان را در یک مجموعه و با تغییر و تحولاتی به خدمت خود در آورده است. بدین ترتیب، اقتصاد جامعه بطور معوج و از هم گسسته رشد کرده و بزحمت بخشهایی را می توان یافت که در خدمت به هم و در پیوستگی باهم تکامل یافته باشند."

اتحادیه بالاخره ضمن توضیحاتی پیرامون این وضعیت اقتصادی و معایب بیمارگونگی و وابسته آن نتیجه می گیرد که "انقلاب هیچ معنائی ندارد مگر قطع کردن بندهای این اقتصاد کمپرادوری و تجدید بنای تولید اجتماعی با منطق پرولتری. این هدف انقلاب است. "و اینکه" هرگونه تکامل مستقلانه، موزون و انقلابی منوط با این گسست است."

مارکسیست‌ها تئوری مبارزه طبقاتی را تا پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا و انهدام جامعه طبقاتی بسط می‌دهند. از همین رو است که در طرح مسئله انقلاب از این موضع حرکت می‌کنند که چگونه می‌توانند مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را تا حصول به دیکتاتوری پرولتاریا و انهدام جامعه طبقاتی و برپائی سوسیالیسم و کمونیسم هدایت نمایند. دشواری مسئله در تشریح واقعی و بیان روشن روند مبارزه طبقاتی تا دیکتاتوری پرولتاریا است. برای یک مارکسیست تحولات انقلابی جامعه تنها در ارتباط با چنین روندی جایگاه واقعی خویش را می‌یابد.

اما برای اتحادیه قضیه اصولاً طور دیگری مطرح است. او اگر چه بدرستی به برخی از جنبه‌های زندگی اقتصادی ایران اشاره دارد، با اینحال از یاد می‌برد که هدف مارکسیست‌ها از تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه قبل از هرچیز شناخت طبقات و ماهیت و محتوای مبارزه طبقاتی، یعنی دست‌یابی به کلید هرگونه تحول انقلابی در جامعه است تا در پرتو آن بتوانند دگرگونی‌های اجتماعی را در راستای هدف نهائی پرولتاریا روشن سازند. اتحادیه با مشاهده تکامل ناقص و ناموزون جامعه و از هم گسسته بودن بخش‌های مختلف اقتصادی بلافاصله چهره یک نظریه پرداز اقتصاد عامیانه خرده بورژوائی را بخود می‌گیرد و مانند بسیاری از ناسیونالیست‌های خیال‌پرداز به پیچیدن نسخه‌های خیال‌پردازانه برای شفای این جامعه "بیمار" می‌پردازد و با تبختر اعلام می‌کند که "انقلاب هیچ معنی ندارد مگر قطع کردن بندهای حیات این اقتصاد کمپرادوری و تجدید بنای این تولید اجتماعی بامنطق پرولتری".

حال اگر از اتحادیه پرسیده شود که براساس کدام معیار و باچه فاکتورهای عینی، هدف انقلاب را بدین گونه فرموله می‌کند، او بلافاصله همان روایات و کلی‌بافیهای اکونومیستی درباره انقلاب را برای ما بازگو می‌کند:

"برای پرولتاریای آگاه روشن است که مناسبات حاکم بر جامعه ایران در ارتباط لاینفک با سیستم سرمایه بین‌المللی امپریالیستی شکل گرفته و بنابراین انقلاب هیچ

معنایی کمتر از این قطع رابطه نخواهد داشت. هرگونه تکامل مستقلانه، موزون و انقلابی منوط به این گسست است، گسستی عمیق، نه صوری: یعنی نابود کردن و محو مناسبات کمپرادوری حاکم و مناسبات نیمه فئودالی موجود که بطورکلی ...".

اکنون می‌بایست در طرح و حل مسئله انقلاب، و تجزیه و تحلیل کل پروسه انقلاب همواره این حکم مارکسیستی را که اقتصاد پایه مادی حرکت جامعه و بنیان آنرا تشکیل می‌دهد تحریف کرده و از آن تعبیری ارائه می‌دهند که نقش و جایگاه تعیین کننده طبقات و مبارزه طبقاتی به مثابه نیروی محرکه حرکت جامعه مورد انکار قرار گرفته و بجای آن فعالیتها و حرکات اقتصادی جامعه موجد بلافصل دگرگونیهای اجتماعی قلمداد می‌گردد و اینگونه جلوه گر می‌شود که گویا طبقات و مبارزه طبقاتی عنصر تبعی این تحولات بوده و باید در خدمت آن قرار گیرد. کلید راهگشای اکنون می‌بایست در تبیین ماهیت و محتوای انقلاب، اقتصاد و چگونگی توسعه و بهبود تولید اجتماعی است و نه وضعیت طبقات و مبارزه طبقاتی. در این نگرش، کل پروسه انقلاب از نقطه نظر بسط و گسترش مبارزه طبقاتی تا حصول به دیکتاتوری پرولتاریا مورد توجه قرار نمی‌گیرد و یا در بهترین حالت به امری تبعی و فرعی مبدل شده که تنها بیانگر بازتاب ساده و مستقیم تغییرات و تحولات روندهای اقتصادی معرفی می‌گردد. طبیعی است که با این نگرش انقلاب به معنی پاسخ مشخص به تعارضات اجتماعی در عرصه مبارزه طبقات درک نگردد، بلکه صرفا از آنرو لازم می‌آید که راه توسعه و تکامل اقتصادی را هموار سازد.

در نقطه مقابل این نگرش کور اقتصادی، مارکسیسم زنده و خلاق قرار دارد که با قاطعیت تمام بر این مهمل بافی های تئوریک خط بطلان می‌کشد و آنرا بباد تمسخر می‌گیرد. این درست است که اقتصاد پایه مادی حرکت جامعه و بنیان آنرا تشکیل می‌دهد، و با این هم درست است که طبقات و مبارزه طبقاتی از درون تضادهای زندگی اقتصادی انسانها سربرون آورده اند، با اینهمه از اینها این نتیجه را نمی‌توان بدست آورد که پس سیاست و مبارزه طبقاتی تابع بی چون و چرای اقتصاد و

قوانین اقتصادی اند. برعکس با تقسیم جامعه به طبقات، این دیگر مبارزه طبقاتی است که به نیروی محرک و تحول بخش جامعه مبدل می گردد. این نیاز عام انسانها برای ارضاء حوایج مادی زندگیشان نیست که بلافاصله آنها را وادار به تولید و گسترش نیروهای مولده شان و بالطبع تغییر مناسبات تولیدی شان می کند. با پیدایش طبقات نه تنها خود تولید اجتماعی به مبارزه طبقات مشروط می گردد و به آن گره می خورد، بلکه درعین حال هر تغییری در شیوه تولید جامعه اساسا به وساطت همین طبقات و مبارزه طبقاتی صورت می گیرد. بنابراین قوانین تکامل اقتصادی جامعه از طریق و با واسط طبقات و مبارزه طبقاتی است که سیادت خود را بر حرکت جامعه اعمال می کنند و از سوی دیگر اقتصاد از مجرای مبارزه طبقاتی است که توسعه و تکامل یافته و بوساطت آن نیز متحول می شود.

در واقع مادرینجا با دوپراتیک اجتماعی انسانها مواجه ایم. پراتیک تولیدی و پراتیک مبارزه طبقاتی. این دو پراتیک اجتماعی درعین داشتن رابطه ای دیالکتیکی باهم، هرکدام از قوانین مستقلی پیروی می کنند. اقتصاد اگرچه عامل اساسی و تعیین کننده کلیه روندهای اجتماعی است، اگرچه بمثابة یک ضرورت عینی کلیه فعالیت های اجتماعی انسانها را مشروط و معین می سازد، با اینهمه بازتاب قوانین اقتصادی در زندگی اجتماعی انسانها بطور ساده و مستقیم نبوده، بلکه تنها از خلال حرکت طبقات و مبارزه طبقاتی خود را به منصف ظهور می رساند و موجودیت واقعی و عینی خویش را نیز ازهمین طریق بر حرکت جامعه و تکامل آن اعمال می کنند. درعین حال طبقات و مبارزه طبقاتی اگرچه زبان گویای تضادها و تعارضات زندگی اقتصادی اند، اما ابزاری مرده و مکانیکی نیستند. مبارزه طبقاتی دینامیسم زنده و فعالی است که به مثابه نیروی محرکه جامعه و عامل اساسی در تحول و دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی نقش ایفا می کند.

برای مارکسیستهای انقلابی برخلاف نظریه پردازان اقتصادی، مطالعه اقتصاد و پراتیک تولید اجتماعی از آن جهت مطرح است که آنها می خواهند از تجزیه و تحلیل

شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه، به شناخت طبقات و محتوای مبارزه طبقاتی دست یابند و از آنجا روند تحولات انقلابی را از نقطه نظر منافع آتی و آنی پرولتاریا در پرتو خصلت مبارزه طبقاتی ترسیم نمایند.

اگرچه شیوه برخورد مارکس و انگلس در ارزیابی از نظام سرمایه داری توجه کنیم، منطق برخورد آنها به جامعه سرمایه داری به غیر از این نبود. نزد مارکس و انگلس بررسی اقتصاد سرمایه داری فی نفسه مطرح نبود، درعین اینکه آنها سوسیالیسم را هم بعنوان داروی درد جامعه سرمایه داری تجویز نکردند. سوسیالیسم آنها بقول انگلس " در درجه اول محصول بینشی است که برپایه تضادهای طبقاتی حاکم در جامعه امروز، تضاد میان صاحبان تولید و آنها که فاقد همه چیزاند، یعنی میان سرمایه داران و مزدوران، و ازسوی دیگر برپایه هرج و مرج حاکم برتولید قرار دارد." (تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم).

درواقع مارکس و انگلس از موضع طبقه کارگرودرجهت رهائی این طبقه از استثمار سرمایه داری، جامعه سرمایه داری را مورد انتقاد قرار دادند. هدف آنها قبل از هرچیز مکشوف ساختن ماهیت و محتوای مبارزه طبقاتی درجامعه نوین سرمایه داری بود. آنها با اتکاء به درک مادی شان از تاریخ نشان دادند که سوسیالیسم نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی است. به دلیل همین نگرش است که انگلس مقاله فوق الذکر را با این جملات به پایان می رساند: "انجام امر آزادی جهان، رسالت تاریخی پرولتاریای نوین است. شناخت شرایط تاریخی و همراه با آن شناخت مبارزه رهائی بخش و آگاه نمودن طبقات استثمارشونده امروز که رسالت شرکت در این مبارزه را دارند، به شرایط و طبیعت عملشان، وظیفه بیان تئوریک جنبش پرولتری یعنی وظیفه سوسیالیسم علمی است."

لنین نیز دربرخورد به مسئله انقلاب درروسیه همین منطق و نگرش را بکار گرفت. هدف لنین از بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه روسیه، قبل ازهرچیز دست یابی به خصلت اساسی جامعه یعنی روشن ساختن محتوای تاریخی - مشخص

مبارزه طبقاتی در روسیه بود. روشن ساختن آن تضادی بود (تضاد اصلی) که هرگونه تحول انقلابی و تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی در راستای هدف نهائی پرولتاریا به آن مربوط می‌گردید. لنین در پرتو محتوای مبارزه طبقاتی در روسیه بود که توانست ضمن تشریح روند انقلاب روسیه، دورنمای انقلاب و مراحل آنرا بدقت ترسیم نماید. شیوه برخورد لنین در طرح و حل مسئله انقلاب در روسیه و تبیین روند عمومی انقلاب فرسنگها با شیوه های مرسوم اکونومیستی، ولنتاریستی و آنارشستی فاصله داشت.

بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی روسیه اگر چه نشان می‌داد که روسیه سرمایه داری است و بنابراین سرنوشت قطعی و نهائی انقلاب به مبارزه طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی مربوط است، با این همه لنین از این واقعیت بلافاصله این نتیجه را نگرفت که پس مبارزه طبقاتی در روسیه بطور مشخص بر محور حل تضاد کار و سرمایه دور می‌زند و وظیفه انقلاب هم بطور مشخص انهدام نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است. لنین بجای ارائه یک چنین طرحهای ذهنی و عبارت پردازی انقلابی، نخست خود مبارزه طبقاتی موجود را مبنای حرکت خود قرار داد و با در نظر داشتن مجموعه شرایط اقتصادی - اجتماعی روسیه، محتوای تاریخی - مشخص مبارزه طبقات را تضاد میان جامعه بورژوا - دمکراتیک با بقایای فئودالیسم، بطور مشخص روبنای کهنه تزاریسیم، (تضاد خلق با فئودالیسم) اعلام داشت و نشان داد که خواه منافع آنی و خواه منافع آتی پرولتاریا در رسیدن به هدف نهائی ضرورت یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک را نه تنها لازم بلکه حتمی ساخته است.

در واقع تعیین خصلت اساسی جامعه روسیه و روند تحولات اقتصادی - اجتماعی از کانال مبارزه طبقاتی راهنمای لنین در تعیین استراتژی و تاکتیک انقلاب روسیه و چگونگی گذار از دمکراسی به سوسیالیسم بود. در پرتو یک چنین ارزیابی بود که لنین توانست بدرستی خصلت و نیروهای محرکه انقلاب روسیه، ترکیب طبقاتی

دولت موقت انقلابی و اقدامات آنرا روشن ساخته و ماهیت احزاب و نیروهای سیاسی و نقش هریک را در روند گسترش انقلاب بیان دارد و اتحادها و ائتلافهای معینی را میان پرولتاریا و دیگر طبقات برمحور ضرورت‌های پیشروی چنین روندی سازمان دهد.

رفیق مائوتسه دون نیز بعنوان یک مارکسیست - لنینیست خلاق و پویا، بهمین شیوه با انقلاب چین برخورد کرد. مائو هرچند به حل مسئله انقلاب چین، یعنی به حل مسئله انقلاب در یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی نائل آمد، اما نتایج کار تنوریکش برای جنبش کمونیستی بین المللی میراث عظیمی است. مائو در مقاله "انقلاب چین و حزب کمونیست" بطرز روشنی مسئله انقلاب در کشورهای زیرسلطه امپریالیسم را طرح و حل کرد. مائو بیان داشت که کلید اصلی درحل مسئله انقلاب چین، شناخت خصلت اساسی جامعه و پیداکردن تضاد اصلی جامعه که هرگونه تحول انقلابی جامعه در راستای هدف نهائی پرولتاریا به آن بستگی دارد، است. مائو ضمن نشان دادن خصلت نیمه مستعمره - نیمه فئودالی چین، روشن ساخت که تضاد خلق با سلطه امپریالیستی (ازنظر عمدگی تضاد) محور اساسی مبارزه طبقاتی در چین را تشکیل داده و کلیه صف بندیهای طبقات را معین می نماید. مائو باتوجه به شناخت اش از محتوای مبارزه طبقات در چین بود که ازیکسو توانست دشمنان انقلاب، نیروهای محرکه و خصلت انقلاب و ازسوی دیگر دورنمای بعدی انقلاب تا حصول به دیکتاتوری پرولتاریا را بدقت تشریح نماید.

رفیق مائو سپس در مقاله "درباره دمکراسی نوین" به شرح تفصیلی نظراتش درباره انقلاب چین پرداخت و به نحو صریحی شرایط و عوامل تاریخی را که ضرورت انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین در چین را - بمثابه اولین مرحله از انقلاب بی وقفه ای که باید تحت رهبری پرولتاریای انقلابی به پیش برده شود - مطرح می ساختند، تشریح کرد. مائو در این مقاله طرفداران راه تکامل سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری بورژوازی را بیاد حمله گرفت و نشان داد که چه شرایط داخلی

چین و چه شرایط بین المللی این اجازه را نمی دهد که چین راه توسعه سرمایه داری را برگزیند. درعین حال مائو دست رد به سینه " قافیه بافی چپ " زد که مدعی بود چین می تواند بدون گذار از انقلاب دمکراتیک نوین بسمت انقلاب سوسیالیستی حرکت نماید. مائو در این باره نوشت:

" چنین نظریاتی که مراحل انقلاب را باهم مخلوط می کنند و از کوششی که دربرابر وظیفه کنونی لازم است می کاهند، به نوبه خود بسیار زیان بخش است. این درست است اگر گفته شود که از دومرحله انقلاب، مرحله نخستین شرایط مرحله دوم را فراهم می سازد و هر دو مرحله باید بهم متصل باشد، بدون اینکه امکان داده شود یک مرحله دیکتاتوری بورژوازی میان آنها فاصله افتد. این است تئوری مارکسیستی تکامل انقلاب. این ادعا که انقلاب دمکراتیک دارای وظیفه معینی نیست و زمان معینی بدان اختصاص ندارد و وظیفه دیگری مثلا وظیفه انقلاب سوسیالیستی را - که تنها می تواند در زمان دیگری انجام یابد - می توان همراه با وظیفه انقلاب دمکراتیک انجام داد و این را " انجام دو انقلاب بیکباره " نامیدند، یک پندار واهی است که انقلابیون واقعی آنرا نمی پذیرند."

اما اتحادیه کمونیستها چه می کند! او حسب المعمول همه اکونومیستها و برنامه ریزان اقتصادی از بررسی وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه می خواهد بلافاصله خصلت و هدف انقلاب را روشن سازد و از آنجائی که اقتصاد ایران را یک اقتصاد وابسته کمپرادوری و ناموزون می بیند این نتیجه را استنتاج می کند که پس هدف انقلاب شفای این اقتصاد بیمار و وابسته است و اینهم به تصور اتحادیه یعنی گسست از وابستگی و تکامل مستقلانه و موزون جامعه. خوب! طبیعی است که هنگامی که مسئله انقلاب بامنطقی اکونومیستی طرح می گردد، طبعا پاسخ اکونومیستی هم دریافت می کند و قدر مسلم با این نگرش نه جنبه طبقاتی انقلابی که درپیش روی است درک می شود و نه سیر تحول جامعه از دمکراسی به سوسیالیسم مورد توجه قرار می گیرد ، نه موقعیت طبقات و احزاب سیاسی روشن می گردد و نه اتحادها و

ائتلافهایی که لازمه پیشرفت انقلاب است فهمیده می شود. در یک کلام اکونومیسم در پاسخ به این مسائل به تمام معنا فلج می گردد و دست آخر مجبور می شود به عبارت پردازی و جار و جنجال روی آورد.

اتحادیه کمونیستها در مقاله " طبقه کارگر و قدرت سیاسی " بویژه در این زمینه ها آنچنان به اغتشاش فکری و آشفته گوئی عریانی دچار است که حتی قادر به پاسخگوئی به هیچ یک از مسائل فوق نمی گردد. اتحادیه اگرچه به ضرورت انقلاب دمکراتیک نوین بعنوان مرحله اول انقلاب معترف است، اما بدلیل منطق اکونومیستی اش از درک ماهیت این انقلاب ناتوان است، تا آنجا که دیکتاتوری خلق تحت رهبری پرولتاریا را یک شکل از دیکتاتوری پرولتاریا می نامد و شاید بهمین خاطر باشد که حتی کلمه ای از چگونگی گذار انقلاب از مرحله دمکراتیک به مرحله سوسیالیستی بزبان نمی آورد که گوئی با انقلاب دمکراتیک نوین، انقلاب از نقطه نظر پرولتاریا به پایان می رسد. همین اغتشاش فکری و سردرگمی در ارزیابی از موقعیت و نقش طبقات، رابطه طبقات انقلابی با پرولتاریا و میزان و دامنه وحدت اراده آنها با پرولتاریا و خلاصه در توضیح چگونگی اتحادها و ائتلافها بطرز مشهودی بچشم می خورد.

در واقع در دستگاه تفکر اکونومیستی اتحادیه انقلاب دمکراتیک نوین از مضمون واقعی اش تهی شده و بدل به چیز پوچ و مهملی می شود. در این نگرش انقلاب دمکراتیک از تکامل ناموزون و وابسته اقتصاد نتیجه گرفته می شود که قرار است اقتصاد بیمار را شفا بخشد. فقط این باقی می ماند که یک اقتصاددان مجرب پیدا شود و برنامه چگونگی این تحول اقتصادی را طرح ریزی نماید.

آری! این چنین است شاهکار تنوریک جریانی که خود را کمونیست اصیل می نامد. این مدعیان سردمداری در مبارزه با " مشی چریکی " اکنون که پس از سالها " تجربه اندوزی " و " سنتز تجارب پرولتاریای جهانی " قصد تبیین راه انقلاب ایران را

نموده اند، نشان داده اند که در درک و کاربست ابتدائی ترین مقولات مارکسیستی به چه افلاس تئوریک و فقر سیاسی عظیمی دچاراند.

در اینجا بی مورد نخواهد بود که در توضیح نگرش کمونیستهای انقلابی به مسئله انقلاب ایران، بویژه برای آشنائی جریاناتی از جمله اتحادیه کمونیستها که تلاش دارند برکار تئوریک بنیان گذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پرده افکنند و آنرا تحریف نمایند، به دیدگاههای رفیق احمدزاده که در مقاله "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" منعکس است، رجوع نمائیم. در مقدمه ای که در سال ۱۳۵۱ برکتاب فوق الذکر نگاشته شده است می خوانیم:

"رفیق (منظور رفیق احمدزاده است) بادورنگری یک مارکسیست، بی آنکه به تخیل یا ذهنیت درغلطد، دقیقاً تاجائی که تجارب مجال پیش بینی به ما می دهد، خطوط کلی روندی را که مبارزه مسلحانه تا توده ای شدن و آنگاه تحقق آزادی و سوسیالیسم در پیش دارد ترسیم می کند."

همانطوری که در مقدمه متذکر گردیده، در کتاب رفیق احمدزاده راه انقلاب چه به معنای وسیع کلمه و چه به معنای اخص آن بطرز موجز و دقیق بیان گردیده است. مبارزه مسلحانه بمثابة عالی ترین شکل مبارزه انقلابی، درجریان تکامل اش توده ای می گردد و سرانجام به آزادی از قید و بندها، و ستم و استثمار جابرانه سلطه امپریالیستی منتهی می شود. رهائی از سلطه امپریالیستم در تداومش به آزادی ازهرگونه قید و بند و ستم و استثمار طبقاتی یعنی سوسیالیسم منتهی می شود.

در واقع همه توجه رفیق احمدزاده در این کتاب برتجزیه و تحلیل روند انقلاب و تشریح چگونگی تصرف قدرت سیاسی و حل کلیه مسائلی که در این رابطه مطرح می باشند، معطوف گردیده است. رفیق از بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران درپی چاره جوئی برای اقتصاد "بیمار" نبود، تا آنکه بتواند راهی برای "تجدید بنای تولید اجتماعی با منطق پرولتری" بیابد. این عبارت پردازی های شبه مارکسیستی زیننده اکونومیستهای است که مارکسیسم را تا سطح لیبرالیسم تنزل داده و با آن

دمساز می سازند. برای رفیق احمدزاده تجزیه و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران صرفاً از آن جهت مطرح بود که می خواست این مسئله را روشن سازد که با اصلاحات ارضی در ایران و با نابودی فئودالیسم برسرجامه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ایران چه آمده است. آیا این تحول تضاد اصلی جامعه را، تضاد خلق با امپریالیسم را تغییر داده یا برشدت و حدت آن افزوده است؟ آیا بر اثر این تحول زمینه های مبارزه مسلحانه در روستا از بین رفته یا آنکه سرکوب گردیده است؟

رفیق احمدزاده در کتابش با افشای هدف اصلاحات ارضی بروشنی نشان داد که این تحول به وحدت تاکتیکی و موقتی میان امپریالیسم و فئودالیسم پایان بخشید و فئودالیسم را که در گذشته تکیه گاه عمده سلطه امپریالیسم در ایران بود، بکنار نهاد و بورژوازی کمپرادور و بوروکرات را به تکیه گاه عمده اجتماعی سلطه امپریالیسم مبدل ساخت. درعین حال اصلاحات ارضی اگرچه به استثمار فئودالی در روستاها بطور عمده پایان بخشید، اما بلافاصله استثمار و چپاول امپریالیستی را جایگزین آن ساخت. مسئله ارضی همچنان حل نشده باقی ماند و تضاد دهقانان نیمه صرف با فئودالیسم در تضاد دهقانان با ماشین دولتی وابسته به امپریالیسم جمع گردید.

این چنین بود که رفیق احمدزاده نقش اصلاحات ارضی در تحول جامعه را که تبدیل جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ایران بیک جامعه نومستعمره امپریالیستی، بمثابه جزء ارگانیک از سیستم جهانی امپریالیسم، است افشا ساخت و این را نشان داد که در نتیجه اصلاحات ارضی تضاد اصلی جامعه نه تنها تغییر نکرده، بلکه برحدت و شدت آن افزوده گردیده است. درعین حال او این را هم روشن ساخت که بر اثر این تحول زمینه عینی انقلاب نه تنها در روستاهای کشور از بین نرفته، بلکه "رژیم بعثت ماهیت خود، تنها با سرکوب و ستم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هرچه بیشتر و گسترش نفوذ شاخه های خود در روستاها و بسط سلطه بوروکراسی فاسد، می توانست به سرکوب زمینه انقلاب در روستاها دست بزند."

و بالاخره رفیق احمدزاده در پایان تحلیل اش از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران این نتیجه را خلاصه می کند. "درحقیقت با استقرار سلطه امپریالیستی، تمامی تضادهای درونی جامعه تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادی که درمقیاس جهانی گسترش دارد، تضاد خلق با امپریالیسم. درنیم قرن اخیر، میهن ما شاهد گسترش این تضاد، سلطه روز افزون امپریالیسم بوده است. هرگونه تحوی می بایست این تضاد را حل کند. وحل این تضاد یعنی استقرار حاکمیت خلق و سرنگونی سلطه امپریالیستی."

حال اگر این تحول تضاد اصلی جامعه را تغییر نداده و مبارزه طبقاتی همانند گذشته برمحور تضاد خلق با امپریالیسم دور می زند، آیا درکیفیت مبارزه طبقاتی تغییری ایجاد کرده است؟

رفیق احمدزاده در بررسی اش از اصلاحات ارضی این نکته را هم روشن می سازد و نشان می دهد که در اثر این تحول نزدیکی بیشتری میان پرولتاریا و دهقانان ایجاد گردیده است. درعین حال اصلاحات ارضی ضمن نابودی فئودالیسم بمثابه یک شیوه تولیدی مسلط، سرمایه داری ملی را نیز بتدریج منهدم کرده و با منحصر کردن هرگونه شیوه تولید سرمایه داری به سرمایه داری وابسته، بیش از پیش تضاد میان پرولتاریا و خرده بورژوازی شهری را تحت شعاع تضاد آنها با سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک و سلطه امپریالیستی قرار داده است.

بدین ترتیب این حقیقت هرچه بیشتر آشکار گردید که این طبقه کارگر است که می تواند و باید در مقام پیشاهنگ همه استشارشوندگان و ستم دیدگان جامعه قرار گیرد و این آلترناتیو پرولتاریای انقلابی است (دمکراسی نوین) که می تواند به ستم و استثمار امپریالیستی پایان بخشیده و راه را برای نابودی هرگونه ستم و استثمار طبقاتی هموار نماید. این تحول اگرچه ماهیت انقلاب را بمثابه یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین تغییر نداده، اما انقلاب ما درمقیاس با انقلاب دمکراتیک نوین در یک

کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال یک پله به انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی نزدیک تر کرده است.

بدین ترتیب می بینیم رفیق مسعوداحمدزاده با شیوه نگرش یک مارکسیست به طرح و حل مسئله انقلاب پرداخت و باتجزیه و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران، موشکافانه و دقیق وضعیت طبقات و مبارزه طبقاتی را از نقطه نظر طبقاتی پرولتاریا تشریح ساخت و ضمن روشن ساختن محتوای تاریخی - مشخص این مبارزه در راستای هدف نهائی پرولتاریا - تبدیل جامعه نومستمراتی امپریالیستی به یک اجتماع دمکراتیک نوین - حلقه اصلی مبارزه انقلابی در ایران را که هرگونه تحول انقلابی و انکشاف مبارزه طبقاتی منوط به حل آن است را مشخص ساخته و تضاد خلق با امپریالیسم را محور مبارزه طبقاتی در ایران اعلام داشت. او باتوجه باین واقعیت توانست خصلت و دورنمای انقلاب را ترسیم نماید. (۳)

توضیحات

۱- چه این قطعه و چه قطعاتی که بعداً می آید، همه اینها از مقاله " طبقه کارگر و قدرت سیاسی" مندرج در نشریه حقیقت، دوره دوم، شماره های ۳ و ۴ اخص گردیده اند.

۲- در شیوه برخورد اتحادیه با مسئله انقلاب هیچ چیز تازه و جدیدی وجود ندارد. ما خود به اینگونه بینشهای اکونومیستی در طرح و حل مسئله انقلاب دچار شدیم و اتحادیه می توانست بامراجعه به برخی آثار سازمانی ما طی سالهای ۵۸ - ۶۰ با اینگونه بینشهای اکونومیستی آشنائی یابد. اما متاسفانه "عقل سلیم" اتحادیه که دربحث راه انقلاب تازه کار است، باو این اجازه را نداد که خطاها و انحرافات تئوریک ما از موازین اعلام شده در سال ۴۹ در طی این سالها درس گرفته و از تکرار آنها اجتناب ورزد.

۳- اپورتونیست‌ها بویژه طی ده سال اخیر در مبارزه علیه "خلقیون" همواره سعی کرده اند به مباحثات مارکسیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم - بویژه به مباحثات لنین با ناردونیسم و جریانات درونی سوسیال دمکراسی روسیه - استناد جویند. اینان بر علیه "خلقیون" کارناوالی بنام مبارزه ایدئولوژیک براه انداخته اند تا ثابت کنند که ایران هم بعد از اصلاحات ارضی به جرگه کشورهای سرمایه داری وارد گردیده است و بنابراین در شرایط ایران هم تضاد کار و سرمایه محور مبارزه طبقاتی را تشکیل می دهد. اینان در حقیقت با بکارگیری شیوه ها و بینشهای اسکولاستیکی قصد دارند جنبش کمونیستی را یک قرن به عقب بکشند تا بدین وسیله عقب ماندگی فکری و جهل سیاسی خویش را توجیه نمایند. اینان ظاهرا از یاد برده اند که مجادله لنین با ناردونیسم و دیگر جریانات کهنه فکری در روسیه درباره توسعه سرمایه داری در روسیه به دوره ای تعلق دارد که سرمایه داری توانسته بود در اروپا بسط و گسترش یافته و در روسیه تازه در حال رشد و توسعه بود. مربوط به دوره ای است که نهضت کمونیستی بین المللی مبانی و بنیانهای تئوریک خویش را استحکام بخشیده و در پی ایجاد احزاب کمونیست کارگری توده ای بود.

اما طی قرن اخیر و بویژه بعد از جنگ جهانی اول عصر نوینی در تکامل سرمایه داری آغاز گردیده است. ظهور امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله تکامل سرمایه داری که بر بنیاد انحصارات، سرمایه مالی و الیگارشسی مالی، صدور سرمایه و مستعمرات و نیمه مستعمرات شکل گرفته، در عین حال عصر سیادت سرمایه داری جهانی نیز هست. این سیستم سرمایه داری جهانی که کشورهای امپریالیستی مستعمرات، نیمه مستعمرات و نومستعمرات را در بر می گیرد، خود نیز بر بنیاد مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا بورژوازی قرار دارد. از این رو محتوای تاریخی مبارزه طبقاتی در عصر ما، مبارزه میان سرمایه داری و سوسیالیسم است. پرولتاریا و بورژوازی دو طبقه بین المللی را تشکیل می دهند و جنبش کمونیستی به تمام معنا بین المللی گردیده است. بدین ترتیب وظیفه ای که در برابر کمونیستهای کشورهای

مختلف قرار می‌گیرد، این است که قبل از هرچیز روشن سازند که در هر کدام از این حلقه زنجیره سیستم جهانی سرمایه داری انقلابات چگونه در جهت هدف نهائی، یعنی انهدام سرمایه داری جهانی، برپائی سوسیالیسم و کمونیسم درمقیاسی جهانی، توسعه و تکامل می‌یابند.

آری زمینه‌ها تغییر کرده اند، روند انقلابات بویژه بعد از ظهور رویونیسم و تسط آن برشوروی و بعدا در چین فوق العاده پیچیده و بغرنج تر شده، اما اپورتونیستها بجای روشن ساختن چگونگی پیشرفت انقلابات در جهت هدف نهائی پرولتاریا، جنبش را یک قرن به عقب کشیده و مباحثاتی را پیش می‌کشند که صرفا بیگانگی آنها را با روند انقلابات در عصر حاضر نشان می‌دهد.

برگرفته از : جنگ خلق شماره ۱۰

(۳)

۲- اکونومیسم در تدوین راه انقلاب

الف - کمونیستها و جنبشهای خود بخودی توده‌ها

همان گونه که در قسمت دوم این مقاله ملاحظه کردیم در نگرش اتحادیه کمونیستها به مسئله انقلاب، طبقات و مبارزه طبقاتی بعنوان نیروی محرکه و موتور حرکت تاریخ مکانی را اشغال نمی‌کنند و صرفا ابزارهای مکانیکی و مرده ای تلقی می‌شوند که مستقیما و بلاواسطه بر اثر عملکرد تضادها و کشمکشهای زندگی اقتصادی انسانها فعال می‌گردند. همین منطق نگرش اکونومیستی به کل مسئله انقلاب است که خواه ناخواه در درک اتحادیه از راه انقلاب منعکس شده و راهنمای آن در تدوین راه انقلاب می‌گردد. اگر این اقتصاد جامعه است که مستقیما و

بیواسطه بامعین ساختن خصلت و اهداف انقلاب و نشان دادن سیر آتی تحولات انقلابی جامعه، موجبات فعالیت اجتماعی طبقات را فراهم می‌آورد، پس طبیعی است که با اتکاء به همین فاکتور عینی، می‌توان و باید مسئله چگونگی کسب قدرت سیاسی را نیز حل کرد. در واقع محتوای اکونومیستی راهی که اتحادیه برای انقلاب ایران پیش می‌گذارد و التقاط لاعلاجی که در تبیین این راه بدان دچار است، ریشه در همین منطق نگرش اکونومیستی دارد.

اساس راه انقلابی که اتحادیه در شرایط ایران طرح می‌کند همانطور که در قسمت دوم این مقاله بدان پرداختیم، تلفیقی از قیام مسلحانه شهری و جنگ توده‌ای طولانی است: تعرض استراتژیک به منظور کسب سراسری قدرت سیاسی بشکل قیام مسلحانه شهری، و پروسه تدارک و سازماندهی چنین قیامی از طریق جنگ انقلابی طولانی.

صرف نظر از جنبه التقاطی چنین راهی، توضیح اتحادیه پیرامون ضرورت این راه انقلاب، سراسر بیان یک بینش اکونومیستی است. برای نشان دادن این موضوع هیچ لازم نیست کل راهی را که اتحادیه طرح می‌کند مورد بررسی قرار دهیم، همین قدر کافی است که نقطه شروع این پروسه یعنی آغاز جنگ انقلابی طولانی که در واقع از نظر اتحادیه دوره تدارک قیام مسلحانه شهری را دربرمی‌گیرد را مورد توجه قرار دهیم تا ماهیت اکونومیستی این بینش روشن گردد. اتحادیه کمونیستها می‌نویسد:

"اما درعین حال، پروسه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی باید دربرگیرنده تدارک و آماده شدن برای رهبری و به سرانجام رساندن تحولات آتی انقلابی جامعه باشد. تدارک و آماده شدن پرولتاریا باید عمیق‌ترین و پرتب و تاب‌ترین بسیج سیاسی و انقلابی توده‌های کارگران و دهقانان را دربرگیرد. در جامعه ما پرولتاریای آگاه می‌تواند از همان مراحل اولیه فعالیت اش و با نیروئی کم با دست زدن به عالی‌ترین

شکل مبارزه انقلابی - یعنی جنگ مسلحانه - در نقطه ای مساعد از کشور این نوع بسیج و تدارک را آغاز کند."

اما باید دید که منظور اتحادیه از نقطه مساعد برای شروع جنگ انقلابی طولانی به منظور " عمیق ترین و پرتب و تاب ترین بسیج سیاسی و انقلابی توده های کارگران و دهقانان" به مثابه دوره تدارک و آماده شدن برای سازماندهی قیام مسلحانه شهری چیست و این نقطه مساعد چه مختصاتی دارد و اصولا در چارچوب راه انقلاب مورد نظر اتحادیه از چه جایگاه و اهمیتی برخوردار است ؟ اتحادیه این نقطه مساعد برای شروع جنگ انقلابی را بدین نحو روشن می کند:

" تجارب انقلابی اخیر ایران نشان داده که فرصت دست زدن به عالی ترین شکل مبارزه سیاسی انقلابی طبقه کارگر - جنگ انقلابی دراز مدت - مکررا بدست می آید. موقعیت متزلزل رژیم شاه از اوائل سال ۵۷ آنچنان بود که سلطه نیروهای نظامی رژیم در بسیاری از شهرهای کوچک سریعا شکننده گشته و درحالی قیام بهممن در بسیاری از نقاط مسلما خبری از آن حاکمیت آهین نبود. در این موقعیت بسیار مساعد، یک نیروی کوچک پرولتری اما مستحکم بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون می توانست طغیان انقلابی مردم را بسوی برپائی جنگ مسلحانه درازمدت هدایت کندوحتی مناطقی را نیز آزاد کرده و با استقرار قدرت سیاسی سرخ و شروع تحولات انقلابی در روبنا و زیربنا در آن مناطق، جنگ خلق را آغاز نماید."

این بیانات آشکارا نمونه درخشانی از یک نگرش اکونومیستی به مسئله راه انقلاب بطور اعم و جنگ مسلحانه طولانی بطور اخص است. در واقع اتحادیه بهتر از این نمی توانست جوهر دنباله روانه خط مشی خود را از جنبشهای خود بخودی توده ها بیان نماید. بدون آنکه قصد داشته باشیم اهمیت و نقش چنین موقعیتهای مساعدی را درگسترش انقلاب نادیده بگیریم، مسئله اساسی که باید برآن مکت شود، رابطه و پیوندی است که اتحادیه بین راه انقلاب، راه بسیج و متشکل کردن آگاهانه توده ها در راستای تصرف قدرت سیاسی، با جنبشهای خودبخودی توده هابقرار می سازد.

اتحادیه راه انقلاب و شروع جنگ انقلابی طولانی را به وجود یک موقعیت مساعد در واقع به تضعیف سلطه نظامی رژیم و برآمد طغیان انقلابی مردم که با تضعیف این سلطه ملازم می باشد، مربوط و مشروط می گرداند. تصور نمی کنیم فهم این موضوع برای اتحادیه کار مشکلی باشد که راه انقلاب را به طغیان انقلابی مردم و انفجارات توده ای مشروط و مربوط گردانیدن، روشی آشکارا اکنومستی است. "پراالتهاب ترین بسیج انقلابی توده ها" را به پیدایش و یا وجود انفجارهای خود بخودی توده ها مربوط کردن درست مانند همان استدلال اکنومستهای روسیه است که می گفتند:

"همانطوری که افراد باوجود کلیه موفقیت های علوم طبیعی، با اصول آبا و اجدادی زاد و ولد خواهند کرد، همانطور هم پیدایش نظام جدید اجتماعی درعالم با وجود کلیه موفقیت های علوم اجتماعی و رشد مبارزین آگاه، درآینده بیشتر نتیجه انفجارهای خود بخودی خواهد بود." (چه باید کرد)

در واقع مربوط ساختن راه انقلاب و شروع جنگ انقلابی طولانی به طغیان خود بخودی توده ها دقیقاً بدین معنی است که پیدایش نظام جدید اجتماعی آینده را بیشتر نتیجه انفجارهای خود بخودی مردم بدانیم تامحصول فعالیت آگاهانه انسانها. راه انقلاب از دیدگاه مارکسیسم اساساً به عمل آگاهانه انقلابی و فعالیت پیگیر و همه جانبه پیشاهنگ انقلابی که توده ها را درزمینه همه جانبه مبارزه پرورش داده و برمحور چگونگی تصرف قدرت سیاسی و انهدام نظام موجود متشکل می کند، مربوط و مشروط است.

اگر به گفته های اتحادیه درخصوص پروسه کسب قدرت سیاسی توجه کنیم، می بینیم که خود اتحادیه هم می پذیرد که "پروسه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی باید دربرگیرنده تدارک و آماده شدن برای رهبری و بسرانجام رساندن تحولات آتی انقلابی باشد. و تدارک و آماده شدن پرولتاریا باید عمیق ترین و پرتب و تاب ترین بسیج سیاسی و انقلابی توده های کارگران و دهقانان را دربرگیرد."، با این

همه حل عملی مسئله بسیج پرتب و تاب سیاسی و انقلابی را به پیدایش طغیان انقلابی مردم مربوط می سازد. باید از اتحادیه پرسید، انباشت نیرو، بسیج و متحدکردن وسیع توده های زحمتکش در راه آزادی و سوسیالیسم مگر نباید برمحور خلق افکار انقلابی، پرورش و آماده سازی انقلابی توده ها و آگاه نمودن آنها به شرایط وخصصت عملشان صورت پذیرد؟ طغیان انقلابی مردم که در واقع حادثین جمع خود بخودی توده ها است، نه تنها نمی تواند ذره ای از اهمیت رهاسازی انرژی انقلابی توده ها به شیوه آگاهانه و در راستای تصرف قدرت سیاسی بکاهد، بلکه اتفاقا این شرایط به مراتب بر اهمیت این کار می افزاید و وظیفه پیشرو کمونیست را در بردن آگاهی بمیان توده ها و پرورش سیاسی و متشکل ساختن آنها پیچیده تر و سنگین تر می نماید.

و اما راه انقلاب، راه مبارزه با حکومت مطلقه، به چه معنا است؟ این باید عبارت باشد از:

" پرورش، با انضباط کردن و متشکل ساختن پرولتاریا، تبلیغات سیاسی میان کارگران به منظور رسوا ساختن تمام مظاهر حکومت مطلقه و داغ ننگ زدن بر چهره کلیه شوالیه های حکومت پلیسی و مجبور کردن حکومت به گذشت و نه توطئه." (لنین - وظایف سوسیال دمکراتهای روس)

از همین گفته روشن است که راه انقلاب اساسا به یک کار ماهیتا سیاسی مربوط می گردد ومسئله گرهی دربحث راه انقلاب این است که درهر شرایط خود ویژه سیاسی روشن کنیم که این کار ماهیتا سیاسی به چه صورتی انجام می پذیرد. بعبارت دیگر پیشاهنگ انقلاب چه شکل از سازمان و عمل انقلابی را باید برگزیند تا با اتکاء به این وسایل بتواند توده های زحمتکش را برای انقلاب کردن و بدست گرفتن قدرت سیاسی آماده و متشکل سازد.

آنچه که مسلم است و باندازه کافی در مارکسیسم پیرامون آن بحث شده است، جنبشهای خود بخودی کارگران و یا حتی طغیان انقلابی مردم، تنها بیانگر روح

بیداری در توده‌ها است و از علائم تمایل و علاقمندی توده‌ها به شرکت در مبارزه انقلابی و پیگیر است. این جنبش‌ها نشان می‌دهند که توده‌های وسیع زحمت‌کشان آمادگی شرکت در مبارزه سیاسی را بطور بالفعل دارند. با این وصف این مبارزات خودبخودی و طغیان انقلابی مردم که درحقیقت پاسخ خودبخودی آنها به وضع موجود است را هنوز نمی‌توان به معنای مبارزه طبقاتی تلقی کرد این جنبش‌ها باید به مبارزه طبقاتی تبدیل گردد. بقول لنین: "تکامل خودبخودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی می‌شود". لنین از این واقعیت نتیجه می‌گیرد که پس "وظیفه ما یعنی سوسیال دموکراسی عبارت است از مبارزه علیه جریان خود بخودی و عبارت از آن است که نهضت کارگری را از این تمایل خود بخودی تردیونیونیست که خود را زیر بال و پر بورژوازی می‌کشاند منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشانیم." پس از دیدگاه طبقاتی پرولتاریا در بحث راه انقلاب مسئله این است که تحت هر شرایط مشخص سیاسی، چگونه انرژی انقلابی توده‌ها از طریق عمل آگاهانه انقلابی و در راستای کسب قدرت سیاسی آزاد می‌شود و هم از این رو است که کوشش پیشاهنگ انقلابی در تحت هر شرایط معین سیاسی که مبارزه توده‌ها در آن جریان دارد، تماما معطوف باین امر است که چگونه می‌تواند با "عنصر خود بخودی تکامل" مبارزه کند و نیروی مخرب خود بخودی را از مسیری که طی می‌کند یعنی از مسیری که به اسارت و تبعیت آن از ایدئولوژی و سیاست بورژوازی منجر می‌گردد، منحرف ساخته و آنرا به تخریب آگاهانه نظام موجود فرابخواند و در این راستا سازمان دهد. در واقع تعیین راه انقلاب یعنی تعیین اشکال و شیوه‌های کار ماهیتا سیاسی، پیدا کردن آن شکل از سازمان و عمل انقلابی که بتوسط آن می‌توان دست به انقلاب زد.

بنابراین اگر اتحادیه کمونیست‌ها حقیقتاً قصد روشن ساختن راه انقلاب ایران را نموده است، قبل از هر چیز باید باین مسئله پاسخ دهد که در شرایط سیاسی ایران

کار ماهیتا سیاسی چه شکل مشخصی بخود می‌گیرد و چگونه می‌توان برعلیه جریان خود بخودی مبارزه کرد و این جریان را به فعالیت آگاهانه انقلابی کشانید. واقعیت این است که اتحادیه کمونیستها به هیچ یک از مسائل فوق پاسخ نمی‌دهد و درحقیقت راهی که برای انقلاب ایران پیش می‌گذارد "درست طریقت همان اپورتونیسیم بیکرانی است که بطور غیرفعال خود را با جریان خود بخودی هماهنگ می‌سازد." حتی این ادعای اتحادیه مبنی براینکه می‌خواهد طغیان انقلابی مردم را درهرکجا که بروز نمود به سمت برپائی جنگ انقلابی طولانی بعنوان دوره تدارک و آماده سازی نیروها به منظور برپائی قیام مسلحانه شهری هدایت نماید، مطلقا نمی‌تواند توضیح دهنده مبارزه علیه جریان خود بخودی باشد. این اضافات همان داستان سرائی اکونومیستهای روسیه است، با این تفاوت که اکونومیستهای روسی می‌خواستند به جنبشهای خود بخودی در روسیه که اساسا اقتصادی بود جنبه سیاسی بدهند اما اتحادیه قصد دارد به طغیانهای خود بخودی مردم جنبه مسلحانه بخشد. لنین در اثر جاودانه خود "چه باید کرد" قاطعانه این چنین سرفرود آوردن در مقابل جریان خود بخودی را بباد حمله می‌گیرد و تاکید می‌کند شرط آنکه بتوان فعالیت خود بخودی توده‌ها را به یک فعالیت آگاهانه انقلابی کشانید این است که پیشرو انقلابی ازهمان آغاز با یک خط و برنامه انقلابی پا به جلو صحنه گذارد، و یک فعالیت آگاهانه انقلابی را بنا کند و سپس درطی عمل انقلابی این جریان را با توده‌های هرچه وسیع تری پیوند داده تا بدین ترتیب یک جنبش توده‌ای مستقل سیاسی، آگاه و متشکل تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی شکل گیرد. درست در برپا کردن همین فعالیت آگاهانه انقلابی است که راه انقلابیون کمونیست از راه اکونومیست‌ها جدا می‌گردد.

ما در ادامه همین مقاله معنای حقیقی "هدایت طغیان انقلابی مردم بسوی برپائی جنگ مسلحانه درازمدت" را روشن می‌سازیم و نشان می‌دهیم که منظور از این عمل تبدیل حرکت خود بخودی به حرکت آگاهانه نیست، بلکه تبدیل یک شکل خود

بخودی بشکل دیگر آن است. اما اینک ببینیم مبانی استدلالی اتحادیه در وابسته دانستن راه انقلاب به وجود "طغیان انقلابی مردم" و اینکه برپائی جنگ انقلابی در هر منطقه ای بوجود چنین "طغیان هائی" مربوط است، برچه اساسی استوار می باشد، چراکه با روشن شدن همین مبانی است که کل دستگاه بینشی اتحادیه درخصوص راه انقلاب به نحو کاملا بارزی خود را آشکار می سازد. اتحادیه مطلب را چنین توضیح می دهد:

" پایه های آن تضادی که با تشدیدش جامعه ما مرتبا به تکان در می آید و طلب انقلاب می کند، نه در ترکیب نیروهای سیاسی و صف بندی طبقات حاکم - که باتعویض آن، این تضاد حل شود و یا تخفیف یابد - بلکه اساسا در ساختار اقتصادی و اجتماعی این جامعه است."

با این ادراک است که اتحادیه درپی یافتن آن تضادی که با تشدیدش جامعه ما مرتبا به تکان در می آید و طلب انقلاب می کند، به بررسی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه می پردازد و پس از مختصر بررسی اعلام می دارد که جامعه ما اقتصادش ازیکسو وابسته به سرمایه داری جهانی است و ازسوی دیگر بطور ناقص و ناموزون رشد یافته است. بدین ترتیب اتحادیه پس از روشن ساختن این تضاد "تکان دهنده جامعه" از یکسو هدف انقلاب را قطع وابستگی و حل ناموزونی تکامل جامعه اعلام می دارد و از سوی دیگر می کوشد انعکاس این هدف را در استراتژی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی ردیابی کند. اتحادیه در این خصوص می نویسد:

"اگر تکامل تاریخی جامعه ما اینگونه بوده که پروسه انقلاب و قطع حیات جامعه از منظر امپریالیستی را بسیار پیچیده ساخته است، اما خود این سیستم طریق معین سرنگون ساختنش را نیز ارائه می دهد و درعین پیچیدگی فرصت های مهمی را درمقابل پرولتاریا می نهد که باسود جستن از آن بتواند این پروسه را به سرانجام رساند. بعکس کشورهای پیشرفته سرمایه داری که عموما اوضاع عینی در مقاطع تاریخی خاصی برای بدست زدن به مبارزه مسلحانه بمثابه شکل عالی تر مبارزه

سیاسی انقلابی، پخته و آماده می شود، در کشورهای تحت سلطه بدلیل شکل تکامل تاریخی شان امکان دست زدن به این نبرد بعنوان شکل اصلی مبارزه انقلابی مدتها قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی فراهم می آید. اگرچه این امکان بطور ثابت و یکسان و موزون برای سراسر کشور پیش نمی آید، اما همین خصلت معوج جامعه موجب می شود که اغلب اوقات شرایط عینی کافی برای شروع مبارزه مسلحانه از یک یا چند گوشه مهیا باشد. عامل بسیار مهم در وجود چنین امکانی، انعکاس هرگونه جذر ومدی از سرمایه داری جهانی، باشدت و سرعت، در جامعه تحت سلطه است که متناوبا پایه های سلطه هیئت حاکمه این کشورها را بلرزه در می آورد.

مارکس گفت "انسانها خود سازندگان تاریخ خویش اند، ولی نه طبق دلخواه خود و در اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده اند، بلکه در اوضاع و احوالی که از گذشته بارث رسیده و مستقیما با آن روبرو هستند" و البته اتحادیه هم معتقد است که انسانها خود سازندگان تاریخ خویش اند، اما نه بصورت موجودات باشعوری که باشناختن الزامات عینی مبارزه خویش، بلکه بعنوان موجودات ذی شعوری که تابع بی چون و چرای اوامر اقتصادی خویش اند، تاریخ خویش را می سازند. اتحادیه کمونیستها که مارکسیسم را بسیاق اکونومیستها درک کرده و تنها اینرا آموخته است که همواره بزبان عاریتی سخن بگوید، علیرغم تاکیداتش بر نقش عامل آگاه انقلاب در متحول کردن توده ها، هنگامی که پایه عرصه سیاست عملی می گذارد و می خواهد راه انقلاب را معین سازد، پی محرکه های عینی اقتصادی روان می گردد تا این را دریابد که چگونه توده ها در نتیجه عملکرد تضادهای عینی اقتصادی بحرکت و جنبش در می آیند و جالب تر اینکه در این کنکاش باین نتیجه می رسد که اگر اقتصاد جامعه ای بشیوه معوج و ناموزون تکامل یافته است، پس توده ها هم محکومند بحکم این شرایط عینی بشیوه معوج و ناموزون مبارزه کنند، بشیوه معوج و ناموزون متشکل گردند و بشیوه معوج و ناموزون هم قدرت سیاسی را تصاحب کنند.

همانطوری که گفتیم یک اکونومیست در تعیین راه انقلاب اساساً توجه خود را بآن محرکه‌های اقتصادی که زمینه‌ی برانگیخته شدن حرکات و جنبش‌های خود بخودی توده‌هاست معطوف می‌دارد و دائماً در اندیشه یافتن آن تضاد "تکان دهنده‌ای" است که توده‌ها را بطور خود بخودی به مبارزه سیاسی می‌کشاند. فکر منجمد و کلیشه‌ای‌اش حتی لحظه‌ای باین مسئله معطوف نمی‌شود که چگونه می‌توان از طریق عمل آگاهانه انقلابی نقیبی به قدرت تاریخی توده‌ها زد و انرژی انقلابی آنها را بطور آگاهانه به مسیر انقلاب کشانید. کالبد بی‌جان و بی‌روح یک اکونومیست که از هرگونه انرژی و ابتکار انقلابی تهی است، فقط می‌تواند با حرکات و طغیان‌های خود بخودی توده‌ها جان بگیرد و این طغیانها است که مشوق و راهنمای او در مبارزه سیاسی می‌گردد. هر زمان جنبش توده‌ای اوج می‌گیرد او نیز شاد و خرسند می‌شود و استعدادهای اکونومیستی‌اش شکوفا می‌شود و هر زمان این جنبشها فرو می‌نشینند، افسرده و نالان به گوشه‌ای پرتاب می‌گردد و به انتظار تشدید آن تضاد "تکان دهنده جامعه" و خیزشهای مجدد توده‌ای روزشماری می‌کند تا شاید بتواند از وضعیت فلاکت‌باری که بدان دچار است رهائی یابد. برای یک اکونومیست بسیار دردناک و درعین حال ترسناک است که لحظه‌ای باین بیندیشد که "کمونیستها از سرشت دیگری هستند" و خمیرمایه آنها در مکتب مارکسیسم - لنینیسم ساخته و پرداخته می‌گردد و به پشتوانه همین تئوری انقلابی است که سرشار از انرژی و ابتکار عمل انقلابی‌اند. کمونیستها با شناخت دقیق از شرایط عینی جامعه و وضعیت طبقات و مبارزه طبقاتی قادرند افق دید توده‌ها را وسعت بخشیده و با نشان دادن راه انقلاب یعنی راه خلاصی از فقر و فلاکت موجود بآنها، انرژی، ابتکار و خلاقیت بیکران نهان در توده‌ها را به منصفه ظهور رسانند، پیشرو کمونیست از خود قدرت نشان می‌دهد تا بتواند توده‌ها را به قدرت خود متقاعد کند. مبانی استدلالی اتحادیه درخصوص راه انقلابی که پیشنهاد می‌کند تکرار بی‌روح همان داستان سرائی‌های اکونومیستی است. اتحادیه می‌گوید برای تعیین راه

انقلاب یعنی راه تصرف قدرت سیاسی در ایران نخست باید آن تضاد "تکان دهنده جامعه" که موجب خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم است را پیدا کرد و سپس عملکرد های این تضاد را بر حرکت مبارزاتی توده ها مورد توجه قرار داد. از نظر اتحادیه در شرایط ایران این تضاد "تکان دهنده" ریشه در اقتصاد وابسته و معوج جامعه دارد که یکسرش به اقتصاد سرمایه داری جهانی متصل است، که تشدید تضادهای درونی اش باشدت و سرعت در جامعه تحت سلطه ما منعکس شده و ضمن بلرزه درآوردن پایه های سلطه هیئت حاکمه، زمینه ساز خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم می گردد، و سر دیگرش به اعوجاج و رشد ناموزون جامعه ما مربوط است که این امر خواه ناخواه برچگونگی گسترش خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم تاثیر تعیین کننده ای داشته و موجب رشد و تکامل ناموزون انقلاب می گردد. اتحادیه آنگاه از این واقعیت نتیجه می گیرد که بنابراین دیالکتیک رشد ناموزون و وابسته جامعه ما باید زیربنای استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران قرار بگیرد. بدین معنی که بزعم اتحادیه نباید به انتظار خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم در مقیاس سراسری نشست و آنگاه با سازمان دادن این طغیانها، این جنبشها را در جهت برپائی قیام مسلحانه شهری هدایت کرد، چراکه اعوجاج و ناموزونی رشد جامعه چنین امکانی را سلب می کند. آنچه که با شرایط عینی جامعه ما مطابق است وجود خیزشها و طغیان های انقلابی مردم در این یا آن گوشه کشور است. از این رو باید از این طغیان های انقلابی مردم حداکثر در جهت تجمع قوا و تمرین رهبری سود جست و برای سازماندهی قیام مسلحانه شهری که "باشکل گیری اوضاع گرگاهی در جامعه که در نتیجه تشدید تضادهای جهان و ایران بوجود می آید... و شهرها را منفجر می کند، رژیم حاکم را بحد اعلاى ورشکستگی و تزلزل" می افکند، آماده شد.

برای روشن تر شدن منطق و درک اکونومیستی اتحادیه در خصوص راه انقلاب لازم است یکبار دیگر به مباحثات لنین با اکونومیستهای روسیه برگردیم. لنین در بحث با اکونومیستهای روسیه همواره بر بردن آگاهی سیاسی و سوسیالیستی

بمیان توده ها تاکید داشت و تاکید می کرد که کارگران نمی توانند و قادر نیستند باتمام قوای خود به تنهایی و بدون نقش عامل آگاه انقلاب در جریان مبارزه روزمره خویش، خودآگاهی طبقاتی کسب کنند و انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را سازمان دهند. چراکه از نظر لنین "معرفت سوسیالیستی نتیجه ناگزیر و مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا" نیست و "سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نیست، بلکه درکناریکدیگر بوجود می آیند و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است، اما اکونومیستهای روسیه در مخالفت با ایده های لنین نقش و اهمیت عنصر ابژکتیو را تعیین کننده دانسته و مطرح می ساختند وظیفه سوسیال دمکراتها این نیست که جنبش "صد در صد" کارگری را به چیزی که "نتایج محسوسی" ببار نمی آورد، به چیزی که در ماوراء آن بی شکل درحال پرواز است مربوط کنند، نهضت کارگری باید باحفظ خلوص خود، جدا از آزاده و خواست رهبران تکامل یابد. این نهضت را نباید از مسیری که خود کارگران پیش کشیده اند منحرف ساخت، بلکه باید آنرا دائما تقویت کرد و درجهت تعمیق و گسترش جنبش های خود بخودی کارگران، متحد ساختن و هدایت آنها فعالیت نمود. چراکه از نظر اکونومیستهای روسیه "هرقدر تکامل سرمایه داری برکمیت پرولتاریا می افزاید همانقدر هم پرولتاریا ناگزیر می گردد و امکان حاصل می نماید برضد سرمایه داری مبارزه کند، پرولتاریا رفته رفته درک می کند" که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است.

اما این "اختلاف عمومی" یعنی "مبالغه در کاهش اهمیت عنصر ابژکتیو یا خود بخودی تکامل" یا (پر بها دادن به نقش عنصر آگاه) که بقول لنین "تذ پرمعنی است به بهترین طرز تمام ماهیت اختلاف تئوریکی و سیاسی کنونی بین سوسیال دمکراتهای روس را روشن می سازد" به چه نحوی خود را در راه انقلاب انعکاس می دهد؟

آنهائی که می پذیرند کارگران در جریان مبارزه خود بخودی می توانند به آگاهی طبقاتی دست یابند، طبعاً وظایف و نقش پیشرو انقلاب را در این می بینند که درعین

مطالعه قوانین تکامل اقتصادی و حرکت تضادهای زندگی اقتصادی جامعه و با تشریح منظم آنها، انعکاسات این تضادها را در حرکات و جنبشهای خودبخودی توده ها دنبال کرده و باروشن ساختن مکانیزم های این رابطه و تدقیق و تنظیم مطالبات و خواسته های کارگران، حرکت خود را با جنبش خود بخودی توده ها هماهنگ سازند و تلاش کنند با تعمیق بخشیدن و گسترش این مبارزات و هدایت آنها از اشکال پست به اشکال عالی تر مبارزه، از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی، نیرو انباشت نمایند، تمرین رهبری کنند و توده ها را برای کسب قدرت سیاسی در یک نقطه گرهی که این مبارزات بصورت قیامهای مسلحانه توده ای منفجر می گردند آماده نمایند.

اما در مقابل این نگرش کور اقتصادی و دنباله روانه، مارکسیسم براین اعتقاد است که جنبش توده ای که بطور خودبخودی برانگیخته شده باشد هنوز مبین رها شدن انرژی انقلابی در راستای تصرف قدرت سیاسی و انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی نیست. این جنبش صرفا بیانگر روح بیداری در توده ها است و در بهترین حالت می تواند نطفه آگاهی طبقاتی را درخود داشته باشد و بنابراین نه تنها نمی تواند بخودی خود مبنا و پایه فعالیت پیشرو انقلابی باشد، بلکه برعکس برای آنکه بتوان این جنبش را عملا و واقعا در راستای انقلاب اجتماعی سازمان داد، باید بطور مستمر و پیگیر برعلیه جریان خود بخودی مبارزه کرد و تلاش نمود تا توده ها را از فعالیت خود بخودی بازداشته و به فعالیت آگاهانه انقلابی، هماهنگ و متحد کشانید. بدون شک جریان خود بخودی نمی تواند درجریان تکامل خود بخودی اش به حرکت آگاهانه انقلابی مبدل شود. باید شرایط و امکانات این دگرسانی را فراهم کرد و لازمه این امر هم آن است که پیشرو انقلاب یک فعالیت آگاهانه و مستقل از حرکات خود بخودی توده ها بنانهد. با بناکردن این فعالیت نقشه مند انقلابی و درجریان بیش از پیش توده ای ساختن آن است که مبارزه آگاهانه و مستقل انقلابی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری رشد می کند، استعداد مبارزاتی و قوه ابتکار انقلابی

توده ها شکفته می گردد و پیشرو انقلابی با اتکاء به همین فعالیت و در جریان توسعه و تعمیق آن است که قادر می گردد (حرکات) خودبخودی را تحت رهبری و کنترل آگاهانه درآورد، به آن نظم بخشیده و سازمان دهد. و خلاصه آنکه در جریان این فعالیت است که انرژی تاریخساز توده ها از قوه به فعل در می آید و در قیامهای مسلحانه شهری منفجر می گردد (نمونه روسیه).

بنابراین دو راه انقلاب می تواند مطرح باشد. راه انقلاب اکونومیستی و راه انقلاب مارکسیستی. اکونومیسم راه انقلاب را مستقیماً به محرکه های اقتصادی و حرکات خود بخودی توده ها مربوط می سازد و براین باور است که گسترش و تعمیق انقلاب از طریق همین فعالیت ها پیش می رود، اما مارکسیسم براین اعتقاد است که راه انقلاب نه مستقیماً به شرایط اقتصادی و حرکات خودانگیخته توده ها، بلکه به شرایط سیاسی و چگونگی پیشبرد فعالیت های آگاهانه انقلابی ارتباط می یابد. از نظر اولی رهاسدن انرژی انقلابی توده ها بطور خودبخودی و سازماندهی آن مبنای کار را تشکیل می دهد، در حالی که برای دیگری مبنای کار عبارت از رهاسازی انرژی انقلابی توده ها بشیوه آگاهانه و از طریق فعالیت های آگاهانه انقلابی است. یکی مبارزات توده ای را در همان چارچوب خودبخودی اش محصور می سازد و دیگری تلاش دارد که مبارزات توده ها را از این محدوده خارج ساخته و تا سطح عنصر آگاهی ارتقاء دهد. یکی شرایط رهاسدن انرژی توده ها را مستقیماً به اقتصاد و شرایط اقتصادی مشروط می کند و دیگری به سیاست و شرایط سیاسی. در حقیقت اکونومیسم را نباید به معنای طرفداران مبارزه اقتصادی کارگران فهمید. حتی نمی توان آنرا دقیقاً در تمام موارد با دنباله روی از جنبش خود بخودی توده ها منطبق دانست. این برداشت از اکونومیسم بیانگر داشتن درکی سطحی و الگوبردارانه از خط مشی اکونومیست های روسیه است. این همان اشتباهی است که اتحادیه در برخورد با خط مشی (ح.ک.ا.) بدان دچار است. وجه مشخصه منطبق و بینش اکونومیستی درخصوص راه انقلاب این است که اکونومیست ها اصولاً هیچ تمایز

اصولی میان رهاشدن انرژی انقلابی توده‌ها بطور خودبخودی و بطور آگاهانه قائل نیستند و از همین رو است که پایه فعالیت آنها بر انرژی رهاشده خود بخودی توده‌ها استوار است، آنها فعالیت عامل آگاه انقلاب را تابع بی چون و چرای "عنصر خود بخودی تکامل" می‌دانند و بنابراین در ارتباط با وظایف سیاسی و سازمانی، بصورت دنباله روان جنبش‌های خودبخودی توده‌ها و طرفداران خرده‌کاری جلوه‌گر می‌شوند. بی‌جهت نیست که لنین در افشای اکونومیست‌های روسیه بر عدم درک آنها از رابطه خود بخودی با آگاهی که پایه‌ای‌ترین و اساسی‌ترین انحراف اکونومیست‌ها است انگشت می‌گذارد و در پرتو آن انحرافات سیاسی و تشکیلاتی آنها را نشان می‌دهد. این اساس مسئله و نقطه مشترک کلیه خط‌مشی‌های اکونومیستی است. اما طبیعی است که در هر شرایط تاریخی معین و در هر کشوری، بینش اکونومیستی درخصوص راه انقلاب شکل و بیان خاص خود را می‌یابد و پایه استدلالی متفاوتی کسب می‌کند. از این رو برای شناخت خط‌مشی‌های اکونومیستی، باید قبل از هر چیز جوهر و منطق این انحرافات را درک کرد تا در پرتو آن بتوان اشکال متنوع اکونومیسم را شناخت.

ما راهی را که اتحادیه برای انقلاب پیش می‌گذارد اکونومیستی می‌نامیم، نه باین دلیل که گویا اتحادیه هم می‌گوید تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت به لزوم آنها هم در ذهن کارگران بوجود می‌آورد. و باز نه باین دلیل که اتحادیه می‌گوید نباید آگاهی را پیمیان توده‌ها برد، اتفاقاً برعکس اتحادیه با این نظرات شدیداً "مرزبندی" دارد و دائماً صفحات نشریه‌اش را جا و بی‌جا با بیاناتی در رد این نظرات و در ستایش از نقش پویای انسان و نقش پیشاهنگ انقلاب در بردن آگاهی انقلابی به میان توده‌ها و متحول کردن آنها آذین‌بندی می‌کند، بطوری که حتی جای کمترین شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که احیاناً کسی تصور کند اتحادیه درک اکونومیستی از راه انقلاب دارد. ما راه انقلاب اتحادیه را اکونومیستی می‌نامیم بخاطر منطقی که این راه بر آن بنا شده است.

اتحادیه آموزشهای لنین درخصوص مبارزه سیاسی و نقش عامل آگاه انقلاب را مرتباً در حرف تکرار می‌کند، اما هنگامی که می‌خواهد راه انقلاب در ایران را تدوین کند تمام دل مشغولیش این می‌شود که آن تضاد زیربنائی که جامعه و بالطبع خودش را مکرراً به تب و تاب درمی‌آورد را، پیدا کند. اتحادیه همچون یک جستجوگر خستگی‌ناپذیر اکونومیست درپی یافتن کلید حل مسئله اساسی انقلاب، بالاخره آن تضاد دوران ساز را کشف می‌کند و استنتاجات لازم را از آن می‌نماید: اقتصاد ایران وابسته است و بطور ناقص و معوج تکامل یافته است، از نظر اتحادیه این اقتصاد و مبارزه طبقاتی منتج از آن یعنی همان حرکات و طغیان‌های انقلابی مردم، نه تنها ضرورت یک تولید مستقل، موزون و هماهنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد، بلکه درعین حال راه کسب قدرت سیاسی را نیز نشان می‌دهد. اتحادیه که شهادت اینرا ندارد مانند یک اکونومیست صریح اللهجه آشکارا بگوید که این واقعیت اقتصادی جامعه ما است که راه انقلاب را مستقیماً به توده‌ها نشان می‌دهد، ناشیانه می‌کوشد مطلب را بگونه‌ای توضیح دهد که پندارهای اکونومیستی‌اش پوشیده بماند. اما در سراسر مقاله‌اش حتی کلمه‌ای راجع به اینکه راه انقلاب بکار ماهیتا سیاسی مربوط می‌شود، نمی‌گوید. حتی لحظه‌ای باین نمی‌اندیشد که درشرایط ایران چه عواملی توده‌ها را از فعالیت مستقل و انقلابی باز می‌دارند و پیشرو انقلابی چگونه می‌تواند انرژی تاریخساز توده‌ها را از طریق عمل بردن آگاهی بمرکز آنها واقعا و عملاً رهاساخته و در راستای تصرف قدرت سیاسی سازمان دهد. در مقابل، همه‌جا صحبت از این می‌رود که ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران چنین وچنان است، رژیم در فلان یا بهمان شرایط بلرزه در می‌آید، خیزش و طغیان انقلابی مردم این یا آن شکل را بخود می‌گیرد و خلاصه اینکه راه انقلاب به شرایط اقتصادی و چگونگی فعالیت‌های خود بخودی توده‌ها مربوط بوده و در ارتباط با این فعالیت‌ها شکل گرفته و تکامل می‌یابد.

ب - دو برداشت از مبارزه سیاسی و وظایف پیشرو انقلاب

اکنون که روشن گردیده است، اتحادیه کمونیستها درتدوین راه انقلاب، شکل گیری و گسترش انقلاب را به حرکات خود بخودی و طغیانهای خودانگیخته توده ای مربوط و مشروط می کند، پس باید ببینیم که از مبارزه سیاسی و مضمون فعالیت پیشرو انقلابی چه برداشتی ارائه می دهد.

مطالب بیان شده ازجانب اتحادیه دراین خصوص نیز مضمونی کاملاً اکونومیستی دارد و ازهر عبارت و کلمه آن پندار اکونومیستی از مبارزه سیاسی و وظایف پیشرو انقلاب هویدا است. اتحادیه علیرغم لفاظی های بیمارگونه اش درخصوص نقش عامل آگاه انقلاب در برانگیختن توده ها و به میدان کشیدن انرژی انقلابی آنها از طریق عمل بردن آگاهی انقلابی به میان توده ها در بررسی مشخص از راه انقلاب در ایران عملاً و آشکارا مبارزه سیاسی را تابع شرایط اقتصادی می کند و تصورش از مضمون وظایف پیشرو انقلابی از حد سازمان دادن توده ای که بطور خود بخودی بیدار می شود، فراتر نمی رود. اتحادیه می نویسد:

" اعوجاج تشدید یافته جوامع تحت سلطه و انتقال سریع و شدید بحرانهای سیستم جهانی امپریالیستی بآنها، بطورمکرر شرایط بی ثباتی رژیم های حاکم در این کشورها را بوجود می آورد و توده ها را به تکان درآورده و بیشتر و بیشتر بدرون زندگی مبارزاتی و سیاسی می کشاند. بدین ترتیب، با تزلزل سلطه رژیم، امکانات مساعدی برای شروع جنگ انقلابی از مناطقی و گسترش آن و ارتقاء آن به سطح جنگ خلق را فراهم می آورد."

آری! آن تضاد افسون گر و معجزه آسا، آن تضاد دوران ساز، وقتی به تکان درآید، نه تنها ناقوس مرگ رژیم را بصدا درمی آورد، بلکه "توده ها را به تکان درآورده، بیشتر و بیشتر به درون زندگی مبارزاتی و سیاسی می کشاند." در این هنگام اتحادیه که در انتظار فرارسیدن چنین موقعیتهای مساعدی سالها روزشماری

کرده است، بامشاهده توده ای که بطور خودبخودی و درنتیجه عملکرد آن تضاد "تکان دهنده" فعال شده و به "زندگی مبارزاتی و سیاسی" کشیده شده است، بلافاصله خود را باین کانونهای انقلابی مردم می رساند و تلاش می کند تا این طغیان های انقلابی را بسمت برپائی جنگ انقلابی برای "پرالتهاب ترین بسیج انقلابی توده ها" هدایت کند تا با بحرکت درآوردن موتور انقلاب، تحولات آتی انقلابی را بشارت دهد.

اگر به دلایل اتحادیه درخصوص اینکه چرا در شرایط ایران وظایف سیاسی پیشرو انقلاب اصولاً در کاربست" این شکل ویژه پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر" می باشد، توجه کنیم، کل مطلب فهمیده می شود. اتحادیه براین عقیده است که در شرایط ایران جنگ مسلحانه درازمدت از آنرو به شکل اصلی مبارزه در دوره تدارک و آمادگی مبدل می گردد که اعوجاج تشدید یافته و وابستگی اقتصادی جامعه ایران به امپریالیسم، انجام این شکل عمل را ممکن و ضروری می سازد. این اعوجاج تشدید یافته و وابستگی اقتصادی به سرمایه داری جهانی که بطور مکرر پایه های هیئت حاکمه را بلرزه درمی آورد، درعین حال برنحوه و چگونگی شکل گیری و توسعه حرکات خود بخودی توده ها تاثیر تعیین کننده ای برجای می گذارد، بطوری که در یک نقطه گرگاهی موجب انفجار در درون شهرها می گردد. لذا به منظور استفاده از این فرصتهای بسیار نادر و برای سازماندهی و هدایت این انفجارات توده ای در شهرها درجهت برپائی قیامهای مسلحانه شهری و کسب سراسری قدرت سیاسی، باید تدارک آنرا ازقبل دید. درعین حال اتحادیه براین تصور است که خوداین پروسه تدارک و آمادگی برای سازماندهی قیام های مسلحانه شهری نیز باید باتوجه به خصلت معوج و وابسته اقتصاد ایران انجام گیرد. بدین معنی که خصلت معوج و وابستگی اقتصادی جامعه به امپریالیسم اگرچه در شرایط گرگاهی انفجارات توده ای در شهرها را موجب می گردد و زمینه را برای کسب سراسری قدرت سیاسی فراهم می گرداند، درعین حال خود این

خصلت زمینه ساز طغیان ها و حرکات توده ای بطور ناموزون در این یا آن گوشه کشور می گردد و بدلیل وجود چنین واقعیتی است که پروسه تدارک برای سازمان دادن قیامهای مسلحانه شهری ضرورتا از کانال سازماندهی و هدایت این طغیان های پراکنده درجهت برپائی جنگ مسلحانه طولانی پیش می رود و تاکید دارد که " بی توجهی باین قانونمندی و مشخص نکردن و بکار نبستن این شکل ویژه پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر در ایران منجر بآن خواهد شد که طبقه کارگر هرگز آمادگی لازم را برای حاکمیت بدست نیاورد."

جریانی که راه انقلاب را مستقیما به شرایط اقتصادی و چگونگی حرکات و طغیان های خود بخودی توده ها که از این شرایط عینی برمی خیزند، مربوط می سازد، بطور ناگزیر مجبوراست تعبیر و تفسیرهای خود ویژه ای نیز از خود راه یعنی از خود مبارزه سیاسی و فعالیت پیگیر سیاسی نیز ارائه دهد و به این عمل در چارچوب دستگاه فکری خویش معنای ویژه ای بخشد. از نظر اتحادیه دامنه مبارزه سیاسی در ایران تابعی از شرایط اقتصادی و نحوه حرکات خود بخودی توده ها است. وسعت گیری دامنه مبارزه سیاسی باین امر بستگی دارد که تاچه اندازه تضادهای زندگی اقتصادی حدت و شدت یافته و موقعیت های مساعد تکوین یافته باشند. هر قدر مبارزه خود بخودی توده ها محدودتر باشد، دامنه مبارزه سیاسی و فعالیت سیاسی نیز محدودتر است و آنزمان که در جامعه جنبشهای خود بخودی بیشتر و وسیعتر می گردند، بهمان نسبت امکان گسترش مبارزه سیاسی نیز فراهم می شود. بدین ترتیب در قالب نگرش اتحادیه، جایگاه و نقشی که مبارزه سیاسی انقلابی و فعالیت عامل آگاه انقلاب دارد، تقویت و توسعه همان مبارزات خودبخودی توده ای، هماهنگ شدن با این مبارزات و سازماندهی و هدایت آنها است.

آیا درک اینکه اتحادیه از مبارزه سیاسی و نقش عامل آگاه انقلاب، برداشتی اکونومیستی دارد، دشوار است؟ آیا استراتژی ای که اتحادیه برای کسب قدرت سیاسی پیشنهاد می کند آشکارا یک استراتژی کرنش به خود روئی نیست؟ اما نکته

جالب این است که اتحادیه در تمجید از استراتژی خود می نویسد: " این استراتژی رابطه ای لاینفک با امر برانگیختن توده های پرولتر و تحت ستم داشته و ضدگرایش به خود روئی است. این استراتژی تفکر غلطی را که انقلاب را "برخاستن توده ها و مبارزه و فداکاری متعالی آنان" تصویر می کند و نقش حزب را در این میان تنها " بیان تشکل دادن به چنین حرکتی " معنا می کند، را درهم می کوبد."

واقعا هم که درهم می کوبد؟! چطور می توان استراتژی ای را که اساس و بنیان آن خدمت منفعل به طغیانهای انقلابی مردم در این یا آن گوشه کشور است و قصد انباشتن نیرو از این طریق را دارد، یک استراتژی "ضد گرایش به خود روئی" نامید. از سراسر این استراتژی عفونت فرصت طلبی و دنباله روی آشکار است. این استراتژی چه هدفی را دنبال می کند جز اینکه اتحادیه بتواند هر جا که تجمعات خود بخودی توده ای یا بزبان اتحادیه طغیانهای انقلابی مردم ظاهر گردیدند حضور یابد و با هماهنگ ساختن خود با این تجمعات برای خود نیرو انباشت نماید. چیزی که در این استراتژی کاملا مسکوت باقی مانده و کلمه ای از آن سخن نمی رود، چگونگی انباشت آگاهانه نیرو از طریق کار آگاهگرانه کمونیستی و تربیت و تشکل توده ها برمحور سرنگونی قدرت حاکمه است. اینکه اتحادیه می خواهد تجمعات خود بخودی توده ای را بسوی برپائی جنگ انقلابی درازمدت هدایت کند، نره ای از ماهیت اکونومیستی خط مشی مزبور نمی کاهد، چراکه ضرورت دست زدن به چنین مبارزه ای مطلقا از زاویه بسط شعور سیاسی توده ها در جهت کسب قدرت سیاسی طرح نگردیده، بلکه این عمل از آنجائی برای اتحادیه الزامی شده است که نحوه حرکات خود بخودی توده ها و سازمان یابی آنها، آنرا طلب می کند. ادراک اتحادیه از مبارزه سیاسی و برپائی جنگ انقلابی درحین یا بعداز تجمع خود بخودی توده ها همان درک اکونومیستهای روسیه از مبارزه سیاسی است. اکونومیست های روسیه هم منکر سیاست نبودند اما می گفتند:

" ایسگرا" که وظیفه مربوط به اقدام فوری به مبارزه برضد حکومت مطلقه را بوسیله فرمولهای تئوریک ... " (نه بوسیله "رشد وظایف حزبی که با حزب درحال رشدند...")، " حل کرده است و از قرار معلوم تمام دشواری این وظیفه را برای کارگران در شرایط کنونی احساس می نماید..." " ولی درعین حال شکیبائی آنرا ندارد که منتظر تجمع بعدی قوای کارگران برای این مبارزه گردد، ..."

و لنین پاسخ می دهد:

"ما از اکونومیست های خود می پرسیم: "تجمع قوای کارگران برای این مبارزه " باید عبارت از چه باشد؟ آیا بدهی نیست که این باید عبارت باشد از پرورش سیاسی کارگران و افشای تمام جوانب حکومت منفور ما دربرابر آنها؟ ... ولی باتمام این اوصاف بازهم مارتینف و سایر اکونومیست ها قضیه را اینطور تصور می نمایند که کارگران نخست باید" بوسیله مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت " برای خود تجمع قوا نمایند (برای سیاست تردیونیونیستی) و بعد - از قرار معلوم ازمرحله " پرورش روح فعالیت " بشیوه تردیونیونیستی به فعالیت بشیوه سوسیال دمکراتیک "پردازند".

اتحادیه کمونیستها هم می گوید برای بکارگیری قهر انقلابی بشیوه جنگ مسلحانه طولانی باید "منتظر تجمع بعدی قوای کارگران برای این مبارزه" بود و همه کسانی راکه این شیوه مبارزه را یک فعالیت مستقل کمونیستی می دانند و آنرا بعنوان یک کار ماهیتا سیاسی بمثابه افشاگری های همه جانبه سیاسی - نظامی ضروری می دانند، طرفداران مشی چریکی جدا از توده ها می نامند. آیا این اکونومیست نیست؟ از سازمان دادن طغیانهای محلی بسمت برپائی جنگ انقلابی طولانی (دوره تدارک) تا سازمان دادن طغیان های انقلابی مردم در شهرهای کلیدی بسمت قیام مسلحانه شهری (دوره تعرض استراتژیک)، چنین است اساس استراتژی اتحادیه برای کسب سراسری قدرت سیاسی! ما به اتحادیه بخاطر تفسیر جدیدش از عبارت

"از جرعه حریق بر می خیزد" شادباش می گوئیم و به استعداد خارق العاده اش در به ابتدال کشاندن قضایای مارکسیستی درود می فرستیم.

آن جریانی که می خواهد استراتژی اش "ضد گرایش کرنش به خودروئی" باشد و رابطه ای لاینفک با امر برانگیختن توده های پرولتر و تحت ستم" در راستای کسب قدرت سیاسی برقرار نماید، باید بتواند برخورد فعال با حرکات خودبخودی توده ها داشته باشد و در منحرف ساختن این جنبشها بسمت یک قطب انقلابی موفق گردد. باید بتواند با "عرضه کردن منافع جنبش بمثابه یک کل و مشخص ساختن هدف نهائی و وظایف سیاسی این جنبش و حراست از استقلال ایدئولوژیک و سیاسی آن"، بیک کار فعال انقلابی اقدام نماید. به بیان دیگر پیشاهنگ انقلابی باید بتواند با عرضه داشتن یک برنامه روشن انقلابی، با پیروی از یک تاکتیک استوار و بصورت یک سازمان محکم از انقلابیون حرفه ای پای به میدان مبارزه گذارد و با خطاب قرار دادن توده ها، انرژی انقلابی آنها را از طریق فعالیت پیگیر، همه جانبه و آگاهانه خود به تمام معنی در راستای تصرف قدرت سیاسی رها سازد و سازمان دهد. بنابراین روشن است آن استراتژی ای که در جستجوی یافتن طغیان های انقلابی مردم در این یا آن گوشه کشور است و می خواهد فرصت طلبانه خود را با این طغیان ها هماهنگ سازد و از این طریق نیرو انباشت کند و درعین حال در انتظار فرارسیدن نقطه گرگهای روزشماری می کند، این استراتژی، خیلی ببخشید یک استراتژی "گرایش کرنش به خود روئی" است.

این طور بنظر نمی رسد که اتحادیه در جایی نخوانده باشد که در روسیه آن جرعه ای که کاخ ستم و استثمار را به آتش کشید و برسر ستمگران و استثمارگران ویران ساخت و بر ویرانه های آن قدرت کارگران را برپا ساخت، اساسا خود را در یک روزنامه "ایسگرا" متجلی کرد و نه در طغیانهای انقلابی مردم ستمدیده در این یا آن گوشه کشور. چرا که طغیانهای انقلابی مردم در بهترین حالت تنها می توانستند به قدرت گیری یک حکومت بورژوازی خدمت نمایند. البته انکار این واقعیت از سوی

اتحادیه کمونیستها موجب شگفتی نیست چرا که جریانی که در مبارزه سیاسی تمام استعدادش را در تابع نمودن پرولتاریا به اهداف و سیاست بورژوازی بکارمی گیرد، طبیعی است که نمی تواند این استعداد شگفت انگیز خود را در هر شرایطی عریان نسازد. جریانی که سالها دور بودن از مبارزه واقعی در ایران را فضیلت و نقطه قوتی برای خود می داند، دنباله روی خود از این یا آن حزب کمونیست را نتیجه تربیت و تعهدات انترناسیونالیستی خویش قلمداد می کند، تحریف و مسخ مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق را دستاورد تئوریک خود می نامد و در عمل هم نشان داده است که در اولین تجربه خود در برخورد با جنبش توده ای، در جلب و جذب توده های انقلابی به زیر پرچم این یا آن جناح بورژوازی وابسته، دارای چه استعداد سرشاری است، مسلما امروز هم نمی تواند علیرغم اینکه می کوشد تا "با سلاح نقد" این گذشته "سراسر افتخارآفرین" را بفراموشی سپارد، برای تابع نمودن مبارزه پرولتاریا از اهداف و سیاست های بورژوازی تلاش نوزد.

در حقیقت مشی کنونی اتحادیه کمونیستها، اجرای نیمه دوم مشی گذشته اش است، اگر اتحادیه " سابقا براحتی فریب خورد و زیر پرچم طبقات دیگر و با چشمانی بسته ... جنگید و حاصل فداکاریها" یش را خمینی ربود، امروز هم که در تلاش است تا طغیان های انقلابی احتمالی مردم در این یا آن گوشه کشور را بسمت برپائی جنگ انقلابی مورد نظرش هدایت کند، بازهم از این امر غافل است که هنوز هم " باچشمان بسته" و " زیر پرچم طبقات دیگر" در جهت منافع یک رژیم بورژوازی دیگر تلاش می کند. چرا که طغیان های انقلابی مردم در بهترین حالت فقط می تواند به روی کار آمدن یک رژیم بورژوائی یاری رسانند.

سیاست داریم تا سیاست! درک مارکسیستی از سیاست از بیخ و بن متفاوت از برداشت اتحادیه از مبارزه سیاسی است. جوهر تفکر مارکسیستی درخصوص مکان پراتیک سیاسی را می توان از این گفته مارکس در مقدمه " نقد بر فلسفه حقوق هگل" یافت.

" هم چنانکه فلسفه در پرولتاریا (اسلحه) مادی خویش را می یابد، هم چنان نیز پرولتاریا در فلسفه اسلحه معنوی خویش را پیدا می کند. همین که برق این تفکر در ژرفای این زمین ساده لوحانه خلق بدرخشد، رهائی آلمانها به انسان تحقق خواهد یافت."

همان گونه که ازگفته مارکس پیداست جایگاه پراتیک سیاسی و فعالیت پیشرو انقلابی از دیدگاه مارکسیسم در این است که "در ژرفای ساده لوحانه" کارگران، "برق این تفکر" را بدرخشاند و همین که چنین کند، رهائی کارگران بدست خود کارگران تحقق خواهد یافت. آری! سیاست داریم تا سیاست. پرولتاریا به سیاست بعنوان عرصه ای از مبارزه می نگرد که از طریق آن قادر به رهائی اقتصادی خویش است. از همین رو است که پرولتاریا در سیاست حقیقت خود را می جوید تا واقعیت واژگونه خود را از بیخ و بن دگرگون سازد. اگر بورژوازی در سیاست، حفظ موجودیت و تحکیم سیادت اقتصادی خویش را دنبال می کند، پرولتاریا در سیاست، نفی و انهدام خود بعنوان یک طبقه مزدور و تحت ستم را می جوید. پس سیاست برای بورژوازی دروغ، ریا و سوء استفاده را تداعی می کند، در حالی که پرولتاریا در سیاست تشکل و خودآگاهی طبقاتی خود را می یابد.

درواقع جوهر مبارزه سیاسی کمونیستی درکاشتن بذراگاهی انقلابی در توده های ستم دیده و انباشت نیرو از این طریق، نهفته است. پیشروان انقلابی با توسل به مبارزه سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی، قصد تجهیز میلیونها کارگر و زحمتکش را به سلاح مارکسیسم - لنینیسم دارند و با پرورش دادن یک حزب قدرتمند کارگری می خواهند نه تنها نهضت کارگری، بلکه حتی جنبش دمکراتیک توده ای را نیز تحت رهبری خویش درآورند. کمونیستها مبنا و اساس مبارزه سیاسی خویش را بر برسپش شعور سیاسی و طبقاتی توده ها قرار می دهند و براین مبنا اشکال خاص این مبارزه را درهر شرایطی طرح و حل می نمایند و برهمین مبنا نیز به گسترش این فعالیت و انباشت نیرو می پردازند. مربوط ساختن مبارزه

سیاسی مستقیماً به چگونگی حرکات خود بخودی توده‌ها و گسترش آن براساس گسترش مبارزات خود بخودی، راه و روش بورژوازی است.

مباحثات لنین با اکونومیست‌های روسیه در خصوص جایگاه پراتیک سیاسی و وظایف پیشرو کمونیست، حاوی نکات جالبی است که تشابهات و همسانی‌های برداشت اتحادیه از مبارزه سیاسی را با برداشت اکونومیست‌های روسیه به نحو کاملاً بارزی نشان می‌دهد.

در روسیه اکونومیست‌ها طرفدار "تبلیغات سیاسی بر زمینه اقتصادی" بودند، در حالی که لنین بر "توسعه ضروری تبلیغات سیاسی، از طریق تهیه افشاگری‌های همه‌جانبه سیاسی" اصرار داشت. اما باید دید که ریشه تفاوت این دو برداشت از مبارزه سیاسی در چه بود؟ اکونومیست‌ها از آنجا که به مبارزه سیاسی بمثابه آن فعالیتی می‌نگریستند که می‌بایست موجبات توسعه و تکامل جنبش‌های خود بخودی کارگران را که در آنزمان اساساً اقتصادی بود، فراهم کند، وظیفه سوسیال‌دمکراسی را، رفتن به میان کارگران، شرکت در مبارزات اقتصادی آنان، شفافیت بخشیدن به مطالبات و خواسته‌های کارگری و متحد ساختن کارگران بر محور این مطالبات می‌دانستند و براین باور بودند که جنبش کارگری در این مسیر است که جنبه سیاسی می‌یابد و در جهت اهداف پرولتاریا تکامل می‌یابد. اما برخورد لنین به مبارزه سیاسی و وظایف سیاسی کمونیست‌ها کاملاً متفاوت از برخورد اکونومیست‌ها بود. لنین مبارزه سیاسی را آن عرصه‌ای از مبارزه می‌دانست که در آن عرصه سوسیال‌دمکراسی می‌توانست زمینه شکل‌گیری و توسعه دائمی و منظم یک جنبش توده‌ای کارگری آگاه، متشکل و مستقل را فراهم کند و لذا لنین مضمون اساسی فعالیت سوسیال‌دمکراسی را تبدیل حرکات خود بخودی توده‌ها به حرکات آگاهانه می‌دانست و برای حصول به چنین مقصودی، ضروری می‌دانست که پیشاهنگ انقلابی "سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی بعهده خویش بگیرد و" وظیفه خود را بسط و تکامل آگاهی طبقاتی

کارگران است انجام" دهد. لنین مرتباً تأکید داشت که بر محور این عمل است که کارگران بتدریج و در جریان آن خودآگاهی طبقاتی کسب می‌کنند. و یک حزب قدرتمند سیاسی کارگران پرورده شده و تحکیم می‌یابد و آماده تصرف قدرت سیاسی می‌گردد. از همین طریق است که جنبش کارگری تحت اتوریته چنین حزبی متحد شده و توسط آن هدایت می‌شود.

در حقیقت تفاوت این دو برداشت از پراتیک سیاسی ریشه در همان "اختلاف عمومی" در مورد "رابطه آگاهی و خود بخودی" داشت. از آنجائی که اکونومیستها تصور می‌کردند، کارگران در جریان مبارزات خود بخودی شان قادر به کسب آگاهی طبقاتی اند، وظایف سیاسی پیشرو را تابعی از حرکات خود بخودی کارگران می‌کردند و بر توسعه مبارزات خود بخودی کارگران و متحد ساختن آنها از همین طریق اصرار می‌ورزیدند. در مقابل لنین از آنجائی که بر این اعتقاد بود که کارگران با تمام قوای خود و به تنهائی قادر به کسب آگاهی طبقاتی نیستند، مبارزه سیاسی (مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی) را تابع بسط شعور طبقاتی کارگران می‌دانست و بر این امر تأکید داشت که در کانون بسط عملیات انقلابی، ضروری است گسترش منظم و دائمی افشاگری‌های همه جانبه سیاسی به منظور جلب هرچه بیشتر توده‌ها به میدان مبارزه طبقاتی و متحد کردن آنها در مسیر تصرف قدرت سیاسی قرار بگیرد. بی‌جهت نبود که اکونومیستها لنین را متهم می‌کردند که در ارزیابی از نقش عامل آگاه مبالغه می‌کند، که "خواستار مبارزه مستقیم با حکومت است، بدون اینکه بسنجند که نیروی مادی برای این مبارزه در کجا است"، و لنین پاسخ می‌داد، "همه کسانی که از "مبالغه در ارزیابی ایدئولوژی" و از افراط در ارزش نقش عنصر آگاه و غیره سخن می‌رانند، خیال می‌کنند که جنبش صد در صد کارگری بخودی خود می‌تواند ایدئولوژی مستقلی برای خویش تنظیم کند و تنها باید کارگران "سرنوشت خود را از دست رهبران خارج کنند" ..."

بدین ترتیب می توان ملاحظه کرد که ما با دو برداشت از مبارزه سیاسی و وظایف سیاسی پیشرو انقلابی روبرو هستیم. یکی مبارزه سیاسی را آن عرصه ای از مبارزه می داند که از طریق آن می توان با ارتقاء شعور طبقاتی کارگران و مجتمع گردانیدن آنها در درون و پیرامون یک حزب سیاسی، قدرت سیاسی را بدست آورد و دیگری مبارزه سیاسی را وسیله ای می پندارد که باید موجبات هرچه بیشتر فعالیت های خود بخودی کارگران و سازمانهای کارگری را فراهم سازد و ایضا براین باور است که از همین طریق می تواند برای کسب قدرت سیاسی آماده شود. برداشت نخست، برداشت لنین و بلشویکها از مبارزه سیاسی و وظایف پیشرو انقلابی است و برداشت دومی، برداشت اکونومیستها از مبارزه سیاسی و وظایف پیشرو است.

اکنون با یک قیاس ساده و مختصر هم می توان دریافت که برداشت اتحادیه از مبارزه سیاسی در ایران هیچ تفاوت اصولی با برداشت اکونومیستهای روسیه ندارد. کل بحث اتحادیه درخصوص مبارزه سیاسی در ایران به این خلاصه می شود که مبارزه سیاسی در ایران باید با توجه به شرایط اقتصادی جامعه و چگونگی حرکات خود بخودی توده ها سازمان یابد. از نظر اتحادیه شکل گیری و توسعه مبارزه سیاسی در ایران دقیقا به چگونگی حرکات خود بخودی مربوط است. "بسیج پرتب و تاب" توده ها که عمدتا از طریق جنگ مسلحانه طولانی انجام می گیرد، باید در آنجائی که تجمع قوای توده ای " برای این مبارزه " فراهم است آغاز گردد. در واقع از دیدگاه اتحادیه ضرورت مبارزه مسلحانه طولانی که آنرا یکی از اشکال مبارزه سیاسی می داند، مطلقا از نقطه نظر منحرف ساختن جنبش خود بخودی و تبدیل آن بیک حرکت آگاهانه در راستای تصرف قدرت سیاسی ؟ یعنی یک کار ماهیتا سیاسی - طرح نمی باشد، بلکه او ضرورت این عمل را اصولا از خصلت جنبشهای خودبخودی و بطریق اولی از اعوجاج و وابستگی اقتصادی جامعه استنتاج می نماید.

حرکات خود بخودی توده ها پیوند زند و ضمن انباشت نیرو از این طریق، درجهت کسب قدرت سیاسی پیش رود. این چنین نگرش به مبارزه سیاسی، منطقی در تعیین شکل اصلی مبارزه یعنی آن چارچوب اساسی ای که مبارزات توده ای انقلابی در کادر آن بسمت کسب قدرت سیاسی بسط می یابند، نمی تواند معیار و شاخص خود را از آن شرایط مادی اخص نکند که مبارزات خود بخودی توده ها از آن شرایط مادی نشات می گیرند. براین اساس است که اتحادیه می گوید: اگر شرایط مادی (شرایط اقتصادی) جامعه ای بطور موزون و هماهنگ رشد یافته است، جنبش های توده ای برانگیخته از این شرایط نیز لزوما موزون، هماهنگ و همزمان گسترش می یابند و در "مقاطع تاریخی خاصی" بصورت یک انفجار عظیم توده ای ظاهر می شوند. در چنین وضعیتی شکل قهری کسب قدرت سیاسی قیام مسلحانه شهری است. اما اگر برعکس، شکل تکامل تاریخی جامعه معوج و ناموزون باشد، شکل بروز مبارزات توده ای نیز یقینا ناموزون و معوج است که چه بلحاظ زمانی و چه بلحاظ مکانی برهم منطبق نمی شوند، نتیجتا چه در "مقاطع تاریخی خاصی" که تضادهادر بالاترین حدت و شدت خود قرار دارند و چه در حالت عمومی، اعتراضات و حتی طغیانهای انقلابی مردم، بصورت مجموعه ای از هم گسسته و مجزا در می آیند که در این یا آن گوشه کشور بروز می یابند. در چنین حالتی شکل "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" لزوما از درون جنگ انقلابی درازمدت گذر می کند.

این تز که علت اصلی تمایز "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" - شکل اصلی مبارزه - در کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت سلطه، در موزونی یا ناموزونی رشد تاریخی آنها است، از اساس بی معنی است. کافی است به تجربیات و آموزشهای لنین در این خصوص توجه کنیم تا بی پایه بودن این تز روشن گردد.

بلحاظ تجربی اگر نمونه روسیه را در نظر بگیریم، این کشور در ربع اول قرن بیستم اگرچه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم نبود و اگرچه اقتصادش به آن مفهومی که اتحادیه در نظر دارد، معوج و ناموزون رشد نیافته بود، اما بهرحال کلیت

اقتصادی آن یک مجموعه اقتصادی بهم پیوسته و بقدر کافی موزون و هماهنگ را نشان نمی‌داد و بیشتر از ترکیبی از اقتصادیات سرمایه‌داری، نیمه فئودالی دهقانی، کمونهای روستائی و... تشکیل می‌شد. با این حال " همه این واقعیات عینی" که بی‌شک بر مبارزات توده‌ها بی‌تاثیر هم نبودند، پرولتاریای آگاه روسیه را از پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" درچارچوب یک مبارزه اساسا سیاسی بمثابه شکل اصلی مبارزه باز نداشت و مانع از آن نگردید که به عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی قیام مسلحانه شهری برای کسب قدرت سیاسی دست‌زند. پس نمونه روسیه، اگرچه در مقایسه با شرایط تکاملی جامعه تحت سلطه مورد نظر اتحادیه تفاوتی اساسی دارد، اما بدلیل عدم برخورداری از مختصات جامعه‌ای بقدر کافی موزون و هماهنگ بلحاظ اقتصادی، یک نمونه عینی است که بطور جدی تز اتحادیه را درخصوص تعیین شکل اصلی مبارزه براساس رشد موزون یا ناموزون، به زیر سوال می‌برد. بعلاوه از نقطه نظر تحلیلی هم این تز فاقد هرگونه پشتوانه تئوریک است. اگر به آثار لنین در این خصوص توجه کنیم، می‌بینیم که لنین در تعیین شکل اصلی مبارزه با حکومت مطلقه مطلقا توجهی به رشد موزون یا ناموزون جامعه روسیه ندارد. چرا که رشد موزون (یا ناموزون) جامعه در تعیین شکل "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" و تعیین اینکه ضربه قطعی و استراتژیک بر حکومت مطلقه لزوما قیام مسلحانه شهری است، نقش قابل ملاحظه‌ای نداشته و پارامترتعیین‌کننده‌ای محسوب نمی‌شوند. همینطور اگر به مقاله "وظایف سوسیال دمکراتهای روس" که تاریخ نگارش آن به سال ۱۸۹۷ بر می‌گردد، رجوع کنیم، در این مقاله لنین ضمن تشریح تمام جوانب اساسی وظایف عملی سوسیال دمکراتهای روسیه یعنی "رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه درهر دو صورت آن"، مبارزه سوسیالیستی و مبارزه دمکراتیک، از پاسخ قطعی و نهائی باین پرسش که "این تشکیلات برای وارد آوردن ضربه قطعی بر حکومت مطلقه به چه وسیله‌ای متشبث خواهد شد" و اینکه "آیا مثلا قیام را ترجیح خواهد

داد یا اعتصاب توده ای سیاسی یا یک شیوه دیگر حمله را " طفره می رود و حتی " گفتگوی قبلی درباره این موضوع و حل مسئله (را) در حال حاضر آئین پرستی پوچ " می خواند و تصریح می کند که " این موضوع نظیر این است که فرضا ژنرالها، هنوز ارتش نداشته شورای جنگی تشکیل دهند، و اما وقتی که ارتش پرولتاریا با عزمی راسخ و در زیر رهبری سازمان نیرومند سوسیال دمکرات در راه مبارزه اقتصادی و سیاسی خود مبارزه کرد، آن وقت خود این ارتش شیوه و وسائل عمل را به ژنرالها نشان خواهد داد. آن وقت و فقط آن وقت ممکن است مسئله وارد آوردن ضربه قطعی بر حکومت مطلقه را حل کرد ". حال اگر از لنین سنوال می شد که چرا نمی توان ضربه قطعی برحکومت مطلقه را تا قبل از گرد آوردن ارتش پرولتاریا تحت رهبری سازمان نیرومند سوسیال دمکرات، بطور قطعی حل کرد و اینکه آیا این امر به روشن شدن رشد موزون یا ناموزون جامعه روسیه مشروط است، قدر مسلم لنین با پوزخند مسخره آمیزی همین پاسخ را می داد: " زیرا حل مسئله همانا منوط است به وضعیت جنبش کارگری، بوسعت آن، بآن شیوه های مبارزه که در جنبش بوجود آمده است، به خصوصیات تشکیلات انقلابی که جنبش را رهبری می نماید، به روش سایر عناصر اجتماعی نسبت به پرولتاریا و حکومت مطلقه، شرایط سیاست داخلی و خارجی و خلاصه منوط است به هزاران شرط که پیشگویی درباره آن هم محال و هم بی فایده است."

حال که لنین پیشگویی درباره چگونگی وارد آوردن ضربه قطعی و نهائی بر حکومت مطلقه را در زمانی که هنوز ارتش پرولتاریا تحت رهبری سازمان قدرتمند سوسیال دموکراتیک متحد نشده، " هم محال و هم بی فایده " می داند، پس در شرایط روسیه " پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی "راچه می داند و اصولا برچه اساسی آنرا معین می سازد. بدون شک لنین در مقاله "وظایف سوسیال دمکراتهای روس" که قصد تشریح سازماندهی، رهبری و هدایت مبارزه طبقاتی پرولتاریا را داشت، نمی توانست از مشخص ساختن چارچوب اساسی مبارزه با

کمتر انتظار می رود، بوی حمله گردد". اشتباه بزرگی بود هرآینه سازمان حزبی فقط بنا به حساب انفجار یا مبارزه در خیابانها و یا فقط بنا به حساب "سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره" بنا می شد. ما باید کار روزمره خود را همواره انجام دهیم و همیشه برای همه چیز آماده باشیم، زیرا که پیش بینی تغییر دوره های آرامش و تبدیل آن به دوره های انفجار در خیلی از مواقع تقریباً غیرممکن است و در موارد ممکن هم نمی توان از آن برای تجدید ساختمان تشکیلات استفاده نمود. زیرا یک چنین تبدیلی در یک کشور استبدادی بینهایت سریع انجام می گیرد و گاهی فقط بیک تاخت و تاز شبانه فراشهای تزاری وابسته است. خود انقلاب راهم باید بشکل چند تغییر و تبدیل سریع بین انفجار و آرامش کم و بیش شدید در نظر مجسم کرد، نه بشکل یک عمل منفرد. بدین جهت مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما و کانون این فعالیت باید کاری باشد که خواه در دوره قوی ترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل هم ممکن و هم لازم است، یعنی: کار تبلیغات سیاسی که در تمام روسیه متحداً صورت گرفته و تمام جهات زندگی را روشن سازد و وسیع ترین توده ها را در نظر داشته باشد. این کار هم در روسیه فعلی بدون یک روزنامه برای سراسر روسیه، که خیلی زود بزود منتشر شود، غیرقابل تصور است، سازمانی که بخودی خود در پیرامون این روزنامه تشکیل می شود، یعنی سازمان کارکنان این روزنامه (کارکنان به معنی وسیع کلمه یعنی تمام کسانی که برای روزنامه کار می کنند) برای همه چیز، از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری درحزب در لحظه بزرگ ترین اعمال "ظلم" انقلابی گرفته تا تهیه و تعیین و اجرای قیام مسلحانه همگانی حاضر و آماده است."

تصور می کنیم قضیه کاملاروشن شده باشد. سوسیال دمکراسی انقلاب (بلشویکها) در روسیه مبارزه باحکومت مطلقه را " خواه در دوره قوی ترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل" از طریق یک مبارزه اساساً سیاسی که کانون این فعالیت را کار تبلیغات سیاسی تشکیل می داد و " در تمام روسیه متحداً صورت

می‌گرفت و تمام جهات زندگی را روشن" می‌ساخت و وسیع‌ترین توده‌ها را در نظر داشت، پیش‌برد. سازمانی هم که بخودی خود پیرامون این فعالیت که بصورت یک روزنامه سراسری متجلی می‌شد، شکل گرفت و گسترش یافت، یعنی کارکنان این روزنامه خود را بطور جدی" برای همه چیز از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری در حزب در لحظه بزرگ‌ترین اعمال" ظلم" انقلابی گرفته تا تهیه و تعیین و اجرای قیام مسلحانه همگانی حاضر و آماده" ساخته بود و بدین ترتیب در روسیه در چارچوب و در کادر یک مبارزه اساسا سیاسی و برم‌محور افشای همه جوانب حکومت مطلقه بود که آن انرژی تاریخی توده‌ها بتدریج از قوه به فعل درآمد و سرانجام در قیام مسلحانه شهری منفجر گردید.

اتحادیه که سالها در اثر تجربه اندوزی از" آخرین دستاوردهای بین‌المللی پرولتاریا" در تحریف و به‌ابتدال‌کشاندن مارکسیسم تبحر یافته است، در برخورد رو در رو با تجربه انقلابی روسیه آشکارا میان تدارک جنگ و خود جنگ، میان کار سیاسی و کار نظامی، میان کار ماهیتا سیاسی و اشکال خاص آن، میان تاکتیکها و خود استراتژی کلی شکاف می‌اندازد و در نهایت قیام که خود محصول عملکرد یک روند آگاهانه و در واقع نقطه اوج آن محسوب می‌گردد و بیانگر انفجار آگاهی در مقیاس عظیم و توده‌ای است را محصول انفجارهای خود بخودی می‌داند و در نتیجه" پیش‌برد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" از طریق قهر را که در روسیه اساسا در قیام مسلحانه شهری تجلی یافت، فقط در آن خلاصه می‌نماید.

همواره گفته‌اند جنگ ادامه سیاست است، اما بشیوه دیگر. سیاست جنگی است بدون خونریزی و جنگ، سیاستی است که با خونریزی همراه است. سوسیال‌دمکراسی انقلابی در روسیه از آن هنگامی که درگیر فعالیت عملی گردید، عملا جنگ خود را باحکومت مطلقه آغاز کرد. این جنگ اگر چه در ابتدا بدون خونریزی بود یا بقول لنین "اعلام جنگ" بود، اما با اینهمه مسالمت‌آمیز بودن این جنگ به معنای

عدم شروع جنگ نبود. جنگ سیاسی درست در نقطه اوج تکامل خود به سیاست جنگی تبدیل گردید.

در تعیین شکل اصلی مبارزه، مارکسیستها از آنجائی که تحولات انقلابی را از زاویه مبارزه طبقاتی بررسی می کنند و معتقدند که کلیه دگرگونی های انقلابی در جامعه از کانال طبقات و مبارزه طبقاتی انجام می گیرند، همواره به مجموعه شرایط اجتماعی و بویژه سیاسی که کلیه فعالیت های طبقات اجتماعی را محدود و مشروط می کند، توجه دارند، چراکه محیط سیاسی جامعه آن شرایط اساسی است که بر شکل مبارزه طبقات، گسترش و تعمیق آن تاثیر تعیین کننده ای برجای می نهد. البته این درست است که طبقات اجتماعی از درون تضادهای زندگی اقتصادی شکل می گیرند و درعین حال موجودیت و مناسبات عینی آنها توسط همان شرایط اقتصادی که از آن هستی یافته اند، مشروط و معین می شود. با این حال حرکت طبقات یعنی مبارزه طبقاتی با منفک ساختن خود از قلمرو اقتصاد و با بوجود آوردن قلمرو سیاست گسترش و تعمیق اش را ناگزیر با مجموعه شرایط سیاسی جامعه گره می زند. به همین جهت مارکسیستها که برای آمیختن مبارزه سیاسی با امر تشکل و تربیت سیاسی توده ها و بوجود آوردن یک جنبش وسیع توده ای آگاه و مستقل تحت رهبری پرولتاریای انقلابی در برابر قدرت حاکمه بورژوازی تلاش می کنند، در تعیین اشکال مختلف مبارزه سیاسی و از جمله شکل اصلی مبارزه، شرایط سیاسی جامعه را مبنای کار خود قرار می دهند و در هر شرایطی مشخص با روشن ساختن شکل عمده سازمان و عمل انقلابی بکار اقدام می نمایند.

اگر در روسیه پیشاهنگ انقلابی با اتکاء به مبارزه اساسا سیاسی با حکومت مطلقه، و با استفاده از اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی توانست "وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" را بدرستی پیش ببرد و در همین راستا میلیونها توده کارگر و زحمتکش را بگرد خود متحد و متشکل سازد و قدرت سیاسی را از طریق قیام مسلحانه شهری بدست آورد، این دقیقا به شرایط

سیاسی منتزع شده از اوضاع اقتصادی جامعه و بویژه صف بندی طبقات اجتماعی و خصلت مبارزه میان طبقات موجود در جامعه روسیه برمی گشت. چنین شرایط عینی بود که بلحاظ سیاسی وضعی را آفرید که پیشاهنگ انقلابی توانست بدین طریق فعالیت انقلابی را شکل داده و توسعه بخشد.

در این خصوص مائوتسه دون نیز نکته قابل ملاحظه ای را بیان می دارد که بنظر ما ذکر آن در این جا بیهوده نیست. مائو در مقاله "مسائل جنگ و استراتژی" با زبانی بسیار ساده، آنقدر عامه فهم که برای ذهن اتحادیه نیز قابل درک است، ضمن مقایسه "دو مدل راه انقلاب" علت تمایزات آنها را روشن می نماید. مائو می نویسد: "وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشورهای دیگر، صادق است.

معدالک در حالی که اصل یکی است، اشکال اجرای آن از طرف حزب پرولتاریا برحسب شرایط مختلف گوناگون است. در کشورهای سرمایه داری، صرف نظر از دوران فاشیسم و دوران جنگ، شرایط از این قرارند: در درون کشور دیگر رژیم فئودالی وجود ندارد، رژیم دمکراسی بورژوائی برقرار است، این کشورها در مناسبات خارجی خود زیرستم ملی نیستند، بلکه بر ملت‌های دیگر ستم روا می دارند. باتوجه باین خصوصیات، وظیفه حزب پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری عبارت از این است که طی یک دوران طولانی مبارزه قانونی کارگران را آموزش و پرورش دهد و نیرو مجتمع سازد و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهائی سرمایه داری آماده نماید. مسائلی که در این کشورها مطرح اند، عبارتند از: مبارزه قانونی طولانی، استفاده از تریبون پارلمان، اعتصابات اقتصادی و سیاسی، سازماندهی سندیکاها و آموزش کارگران. در این کشورها شکل سازمان قانونی است. شکل مبارزه خونین نیست (از طریق جنگ نیست) ... جنگی که این احزاب می خواهند، جنگ داخلی است که آنرا تدارک می بینند. اما تا زمانی که بورژوازی

واقعا ناتوان نگردد، اکثریت عظیم پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ مصمم نشود، تازمانی که توده های دهقانی آماده نباشند داوطلبانه به پرولتاریا یاری برسانند، این قیام و این جنگ نباید برپاشود... این است آنچه که انقلاب اکتبر روسیه برآن صحنه گذاشته است. در چین وضع طور دیگری است، ویژگیهای چین در این است که کشور مستقل و دمکراتیک نیست، بلکه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی است. در داخل آن رژیم دمکراتیک مستقر نیست، بلکه ستم فئودالی حکمفرما است. کشوری است که در مناسبات خارجی خویش از استقلال ملی برخوردار نیست، بلکه زیریوغ امپریالیسم قرار دارد. از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نیست و حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری هم وجود ندارد، در اینجا وظیفه حزب کمونیست علی الاصول این نیست که مبارزه قانونی طویل المدتی را از سر بگذارند تا به قیام و جنگ برسد و یا نخست شهرها را تصرف کند و سپس دهات را، بلکه برعکس این است ...

تمام اینها نشان دهنده تفاوتی است که میان چین و کشورهای سرمایه داری وجود دارد. در چین شکل عمده مبارزه جنگ و شکل عمده سازمان ارتش است. سایر تشکلهای مانند سازمانهای توده ای و مبارزه توده ها نیز بسیار مهم و واقعا ضرورند و در هیچ حالتی نمی توان از آنها صرف نظر کرد، ولی بدون شک همه آنها بخاطر جنگ اند..."

همانطور که مشاهده می کنیم مائو که از نظرگاه یک مارکسیست - لنینیست به مسائل انقلاب می نگرد، شرایطی را مبنای اتخاذ تعیین شکل "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" قرار می دهد که عامل اساسی در امر انکشاف مبارزه طبقاتی است، یعنی شرایط سیاسی جامعه! مائو ضمن نشان دادن تمایزات پایه ای میان جامعه چین و جوامع سرمایه داری، تفاوتی اساسی شرایط مبارزه طبقاتی میان آنها را نیز روشن می نماید و تصریح می کند که در جوامع سرمایه داری برخلاف چین، از آنجائی که در این کشورها دیگر رژیم فئودالیسم وجود ندارد و دمکراسی

بورژوازی برقرار است و نیز در مناسبات خارجی خود نیز زیر ستم ملی نیستند، یک وضعیت عینی طبقاتی و یک شرایط سیاسی عینی در مبارزه طبقاتی پدید می آید که خواه ناخواه بر شکل "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" تاثیر اساسی برجای می گذارد. در چنین شرایطی وظیفه حزب پرولتاریا این است که طی یک دوران طولانی مبارزه قانونی یعنی مبارزه اساسا سیاسی، کارگران را آموزش و پرورش داده، نیرو مجتمع سازد و بدین طریق خود را آماده سرنگون ساختن نهائی سرمایه داری کند. بدین ترتیب پس از سپری شدن دوره تدارک جنگ و شکل گیری موقعیت انقلابی در جامعه یعنی شرایطی که حزب پرولتاریا قادر گردیده است، رژیم بورژوائی را از ادامه حکومت ناتوان کند، اکثریت عظیم پرولتاریا را برای اقدام به قیام مسلح مصمم و آماده کند، توده های دهقانی را به حمایت از پرولتاریا جلب کند، است که قیام مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی برپا می گردد. مائو سپس ادامه می دهد که "در چین وضع طور دیگری است" بعبارت دیگر شکل "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" در چین درمقایسه با جوامع سرمایه داری متفاوت است. چرا که در چین رژیم نیمه مستعمره - نیمه فئودال برقرار است که به نحو اجتناب ناپذیری یک وضعیت عینی طبقاتی و یک شرایط خاص از مبارزه طبقاتی را ایجاد می کند. "از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد" وجود ندارد و از "حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری" هم اصلا نباید سخن گفت و بنابراین راه حزب کمونیست هم این نیست که به مبارزه قانونی یعنی به مبارزه اساسا سیاسی بر علیه دولت مرکزی دست زند و با انباشتن نیرو از این طریق خود را برای قیام و جنگ آماده سازد. چرا که شرایط وسیعا و شدیداً قهرآمیز، هرگونه فعالیت اساسا سیاسی و کار آزاد را ناممکن می سازد. بنابراین تحت چنین شرایطی از اوضاع سیاسی، وظیفه پیشاهنگ انقلابی این است که از همان آغاز باتوسل به حادثترین شکل مبارزه انقلابی یعنی مبارزه مسلحانه بکار اقدام نماید و نیروهایش را عمدتا در سازمانی که قادر به ادامه حیات و ضامن ادامه کاری این مبارزه است،

یعنی ارتش خلق جمع کند. بهمین دلیل است که مائو می گوید " در چین شکل عمده مبارزه جنگ و شکل عمده سازمان ارتش " می گردد.

در چین برخلاف روسیه، جز در همان دوره های اولیه قبل از کودتای چیانکای چک، مبارزه سیاسی براساس مبارزه مسلحانه طولانی سازمان یافت. حزب کمونیست چین " وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی " را برمحور مبارزه مسلحانه طولانی که در کانون آن کار سیاسی - نظامی و افشاگری های همه جانبه سیاسی - نظامی قرار داشت، چه در سخت ترین دوره تهاجمات دولت مرکزی و جنگهای داخلی و چه در دوره جنگهای امپریالیستی و جنگ ضدژاپنی و چه در شرایط طغیان های انقلابی مردم، پیش برد. فعالیتی که در چین متحدا صورت می گرفت و درعین گسترش منظم خود، تمام جهات زندگی را روشن می ساخت و وسیع ترین توده های مردم را مورد خطاب قرار می داد. سازمانهایی هم که بخودی خود پیرامون این فعالیت و این عمل آگاهانه انقلابی شکل گرفته و تحکیم یافتند، یعنی کارکنان ارتش توده ای، بمثابة ابزار اصلی اجرای وظایف سیاسی انقلاب و حزب کمونیست بمثابة ابزار اصلی و تعیین کننده رهبری کل انقلاب و جبهه واحد ضدامپریالیستی، خود را برای همه چیز از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری درحزب و ارتش توده ای درلحظه اعمال بزرگ ترین تهاجمات ضدانقلابی و جنگهای داخلی گرفته تا جنگ مقاومت ضدژاپنی و تهیه و اجرای تهاجمات استراتژیک بمنظور وارد آوردن ضربه نهائی و قطعی بر حاکمیت امپریالیستی - نیمه فئودالی، حاضر و آماده می ساختند.

بدین ترتیب راه انقلاب در روسیه و چین از این نظر می تواند دو مدل راه انقلاب محسوب گردد، که در یکی مبارزه سیاسی یعنی مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی، اساسا سیاسی بود که برپایه افشاگری های همه جانبه سیاسی پیش می رفت و در دیگری اساسا مسلحانه بود که بر افشاگریهای همه جانبه سیاسی - نظامی قرار داشت. دریکی انرژی انقلابی توده ها در جریان عمل آگاهگرانه سیاسی و از طریق

اشکال مختلف مبارزه سیاسی از قوه به فعل درآمد، بتدریج رشد نمود و سرانجام در قیام‌های مسلحانه شهری منفجر شد و در دیگری انرژی انقلابی توده‌ها در حین عمل مسلحانه طولانی با بردن آگاهی انقلابی بمیان توده‌ها بکار گرفته شد و طبعا آن خصلت انفجاری سابق را نداشت.

خلاصه کنیم :

اکنون اگر راه انقلابی را که اتحادیه طرح می‌کند، درک‌لیت آن و باتوجه به پشتیبان‌های تئوریک آن در مجموع در نظر بگیریم، بخوبی می‌توان فهمید که چرا این خط مشی ماهیتی اکونومیستی دارد و دوآلیسم آن در کجاست.

اساس مسئله قبل از هر چیز باین انحراف پایه‌ای مربوط می‌گردد که اتحادیه کمونیست‌ها کل مسئله انقلاب را از موضعی کاملا اکونومیستی و از نظرگاه نیروهای بورژوا - ناسیونالیستی جنبش ضد امپریالیستی ایران طرح می‌نماید، بدین معنی که هدف انقلاب را مستقیما از شرایط اقتصادی جامعه استنتاج می‌کند. اتحادیه که این هدف را در ساختن ایرانی "مستقل و موزون" می‌بیند، ناگزیر است با بخت کردن طبقات اجتماعی در ارتباط با این هدف و تبدیل نمودن آنها به ابزارهای اقتصاد، به ارزیابی از موقعیت و نقش هر یک از طبقات اجتماعی، در پروسه تحقق این هدف بپردازد. مشکلات و مسائل اتحادیه در تحقق اهدافش در این خلاصه می‌شود که "باقطع بندهای این جامعه با امپریالیسم، چگونه سازمان تولید اجتماعی را بنا خواهد نمود، با صنایع وابسته که طبقه کارگر در ارتباط با آن رشد یافته، چه خواهد کرد، با جمعیت اضافه در شهرها، چه برخوردی خواهد داشت، با بوروکراسی عظیم شهرها که در نتیجه نیازهای امپریالیسم شکل گرفته‌اند، چه معامله‌ای خواهد نمود...؟"

روشن است طرح کل مسئله انقلاب از موضع اکونومیستی، خواه ناخواه اتحادیه را به آنجا می کشاند که در قلمرو سیاست دیگر با چهره ای تماما بورژوائی ظاهر شود. حرکت اکونومیستی اتحادیه در عرصه مبارزه سیاسی، در جستجوی وی برای یافتن حرکات خود بخودی و طغیان های اعتراضی توده ها و تلاش برای هماهنگ شدن با این تجمعات خودبخودی و انباشتن نیروی خودبخودی در جهت تحقق اهدافش انعکاس می یابد. بی جهت نیست که تمام توجه اتحادیه در توضیح و تشریح استراتژی اش بآن شرایطی معطوف است که زمینه مادی بروز جنبشهای خودبخودی و تجمعات خودبخودی توده هارا فراهم می آورد، یعنی شرایط اقتصادی جامعه! از نظر اتحادیه در پرتو روشن شدن شرایط اقتصادی جامعه است که نه تنها مستقیماً اهداف انقلاب، بلکه حتی چگونگی تصرف قدرت سیاسی نیز روشن می گردد. بدین معنی که اگر اقتصاد جامعه ای موزون و مستقل رشد یافته است، طبعاً اوضاع عینی انقلاب در مقیاس وسیع و سراسری پخته و آماده می شود، طغیان انقلابی مردم نیز در بعدی گسترده و بطور هماهنگ و موزون ظاهر می گردد و بنابراین کسب قدرت سیاسی از طریق قهر بصورت یک قیام مسلحانه شهری است و وظیفه انقلابیون هم تا فرارسیدن این "مقطع تاریخی خاص" کار سیاسی - تشکیلاتی است. اما اگر اقتصاد جامعه ای بطور ناموزون و وابسته رشد یافته باشد، اوضاع عینی انقلابی در مقیاس وسیع بطور همزمان پخته و آماده نمی شود، طغیان های انقلابی مردم هم نه بطور گسترده و هماهنگ، بلکه در این یا آن گوشه کشور تظاهر می یابد و بنابراین در چنین شرایطی "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" از طریق قهر از درون مبارزه مسلحانه طولانی و آزادسازی مناطق می گذرد. مضاف بر این هرآینه در جوامع اخیر شهرها رشد قابل ملاحظه ای کرده باشند، ضروری است که در پروسه کسب قدرت سیاسی به مبارزه مسلحانه طولانی بمثابه پروسه تدارک و آمادگی برای سازماندهی قیام مسلحانه شهری نگریسته شود.

مسلم است استراتژی ای که دقیقاً در پی تحقق اهداف نیروهای بورژوا - ناسیونالیستی حرکت می کند و درعین حال برای فریفتن توده ها و تبدیل آنها به ابزارهای اجرائی خویش خود را نیز به لباس مارکسیسم می آراید، در تهیه پشتوانه تئوریک برای خویش، ناگزیر به تحریف تجربیات انقلابی تاکنونی نیز می گردد. اتحادیه در برخورد با تجربه انقلابی روسیه نخست می کوشد، آن عمل آگاهانه انقلابی که طی آن انرژی انقلابی توده ها از قوه به فعل درآمد، بتدریج رشد کرد و در قیامهای مسلحانه شهری منفجر گردید، را از محتوای واقعی اش تهی گرداند، بطوری که بتواند قیام مسلحانه شهری در روسیه را که بیان یک انفجار آگاهانه توده ای و تاکتیکی بود که برای تصرف قدرت سیاسی اهمیت استراتژیک داشت و تحت رهبری و هدایت دقیق بلشویکها، بطور دقیق و حساب شده از آن استفاده گردید، بیشتر بصورت انفجار خود بخودی توده ها جلوه گر سازد. و مهمتر اینکه با تبدیل ساختن این تاکتیک بعنوان استراتژی بلشویکها، می کوشد کل پروسه انقلاب در روسیه را مخدوش و مبهم سازد. در برخورد با انقلاب چین نیز اتحادیه با همطراز قراردادن قیام مسلحانه شهری و جنگ توده ای طولانی در واقع عمل مسلحانه طولانی را که پایه استراتژی و تاکتیک انقلاب چین بود، با انفجارات خود بخودی توده ای البته در اشلی کوچک تر برهم منطبق می سازد تا این نتیجه را منطقی جلوه دهد که مبارزه مسلحانه توده ای و جنگ خلق همان قیام مسلحانه شهری است، البته با این تفاوت که در بعدی محدود و در مکانی متفاوت یعنی ابتدا از مناطق روستائی آغاز می گردد.

در حقیقت اتحادیه کمونیستها تز بی معنی تبیین شکل اصلی مبارزه از روی رشد موزون یا ناموزون و شیوه بروز حرکات خود بخودی توده ها براساس آنرا از آنرو اختراع می کند تا با سنگر گرفتن در پشت این تز، مشی اکونومیستی خود را، مشی توده ای - انقلابی جلوه دهد و از درگیر شدن مستقیم باحکومت مطلقه و دست و پنجه نرم کردن با مسائل و مشکلات کار انقلابی اجتناب ورزد. استفاده از فرصتها و

بهره‌گیری از طغیان‌های انقلابی مردم که اتحادیه سراسر مقاله‌اش را باتوصیف آن می‌آراید و آنرا پایه استراتژی و تاکتیک خود قرار می‌دهد، چیزی جز بیان یک فرصت طلبی محض نیست.

اتحادیه نمی‌خواهد و یا شاید هم نمی‌تواند بفهمد که براساس استفاده از فرصتها هرگز نمی‌توان به پیشرو انقلابی توده‌ها تبدیل شد، چراکه سود جستن از فرصتها امری صرفاً تاکتیکی است و اگرچه برای گسترش کار انقلابی نیز بسیار با اهمیت می‌باشد، اما برای تبدیل شدن به پیشرو واقعی انقلاب و نه دنباله‌رو توده‌ها، پیروی از یک سیاست اصولی و برخوردار بودن از یک خط مشی متین پرولتری ضرورت حتمی دارد. با پرسه زدن در این و آن گوشه کشور به منظور یافتن طغیان‌های انقلابی مردم و هماهنگ کردن خود با این طغیانها و هدایت آنها بسمت برپائی جنگ انقلابی که آشکارا مبین گام برداشتن بدنبال جنبش است، نمی‌توان به پیشرو واقعی توده‌ها مبدل شد. برای ایفای نقش پیشرو واقعی انقلاب باید قبل از هرچیز شکل عمده مبارزه با حکومت مطلقه را روشن ساخت و با افشای همه جوانب رژیم منفور در برابر توده‌های میلیونی، یک جنبش سیاسی در تقابل با قدرت حاکمه دولتی برپا ساخت. تنها برمحور این عمل است که می‌توان جنبش توده‌ای را درجهت کسب قدرت سیاسی سازمان داد و هدایت کرد.

د - طرح درست مسئله

در طرح درست مسئله راه انقلاب در ایران، هدف ما بازگویی نظرات خودمان نیست، چه این نظرات به تفصیل و بادقت کافی در مقاله "مبارزه مسلحانه - هم

استراتژی، هم تاکتیک" توسط رفیق احمدزاده بیان گردیده است. معهذاً از آنجا که اپورتونیستها (وازان جمله اتحادیه کمونیستها) دیر زمانی است سعی در تحریف این نظرات و تهی ساختن آن از محتوای واقعی اش را دارند، ما نیز برای افشای هرچه بیشتر این تحریفات لازم دیدیم، در این قسمت مقاله، مستقیماً با زبان خود رفیق احمدزاده، که نزدیک به ۲۰ سال پیش این نظرات را بیان داشته و طبعاً مهر زمان خود را باخود حمل می نماید، سخن بگوئیم و تنها برخی جابجائی ها و افزودن برخی توضیحات را لازم دانستیم.

رفیق احمدزاده مسئله را بدین شکل طرح می کند:

" اصولاً وظیفه پیشرو چیست؟ مگر نه این است که وظیفه ای که تاریخ بر عهده رزمندگان پیشرو انقلاب نهاده است، این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی و ایجاد ارتباط باتوده، در حقیقت نقبی به قدرت تاریخی توده بزند و آن چه را که تعیین کننده سرنوشت نبرد است، وسیعاً به میدان مبارزه واقعی و تعیین کننده بکشاند؟ هرچه شرایط پیچیده تر باشد، هرچه قدرت سرکوب کننده دشمن بیشتر باشد، هرچه انقلاب بیشتر در دستور روز قرار داشته باشد، طبیعی است که عمل نقب زنی دشوارتر خواهد شد. این حکم اساساً درست است که هرگاه آگاهی انقلابی توده ها را فراگیرد، برزمینه شرایط مادی توده ها، بیک نیروی مادی عظیم تبدیل خواهد شد، تنها نیروئی که قادر است جامعه را دگرگون کند، اما مسئله همیشه این بوده که این آگاهی چگونه باید به میان توده ها برده شود، چه سازمانها و وسائلی باید این آگاهی را به میان توده ها ببرند، و از طریق کدام اشکال سازمانی، و اتخاذ چه شیوه هائی از مبارزه می توان انرژی انقلابی توده ها را در مسیر درست، در مسیری که به پیروزی انقلاب، به سرنگونی ارتجاع، به تصرف قدرت سیاسی منجر می شود، انداخت و هدایت کرد؟"

درواقع رفیق احمدزاده با علم براین حقیقت که راه انقلاب بکار ماهیتاً سیاسی مربوط است و مسئله اساسی " همیشه این بوده که این آگاهی چگونه باید به میان

مبارزه ای که ضرورت‌های تاریخی پیروزی آنرا تضمین کرده اند، مبارزه ای که ریشه اش در بطن شرایط مادی زندگی خود توده ها است، مبارزه ای راکه در عمل آگاهانه پیشقراولان انقلابی انعکاس یافته، مبارزه ای را که در جنبشهای پراکنده و جرقه وار توده ها انعکاس یافته، مبارزه ای راکه در شرایط استبداد سنگین و اختناق مداوم گاه خصلت انفجاری پیدا کرده و دفعتا نیروی عظیمی از توده هارا به خیابان می کشاند و یکبار چون شعله ای زودگذر خاموش می شود، عملا به توده ها نشان داد؛ چگونه می توان آن جریانی را بنانهاد که در مسیر آن توده بر خود، برمنافع واقعی خود، بر قدرت سهمگین و شکست ناپذیر خود واقف شود و بجریان مبارزه کشانده شود؟ چگونه می توان در آن سد عظیم قدرت سرکوب کننده که اختناق و سرکوب مداوم، عقب ماندن رهبری و عدم توانائی پیشرو در ایفای نقش خود، بالاخره تبلیغات جهنمی رژیم متکی بر سرنیزه میان روشنفکران خلق و خلق، میان توده و خود توده، میان ضرورت مبارزه توده ای و خود مبارزه توده ای، برپا داشته، شکاف انداخت و سیل خروشان مبارزه توده ای را جاری کرد؟

تنها راه، عمل مسلحانه است."

ضرورت عمل مسلحانه ماهیتا سیاسی و سازمان سیاسی - نظامی انقلابیون " اساسا براین واقعیت متکی است که عامل بقاء سلطه امپریالیستی عمدتا ماشین سرکوب نظامی و قهرآمیز است و هم چنین براین واقعیت متکی است که شیوه های ابقاء این سلطه هرگونه مبارزه رفرمیستی را نه تنها بی اهمیت کرده اند، بلکه ناممکن ساخته اند، " در نتیجه " ضرورت نقش آگاهانه و عمل فعال پیشرو انقلابی درست بدلیل نقش روزافزون عامل آگاه ضدانقلاب نه کمتر، بلکه بیشتر شده است. اینک پیشرو تنها باتوسل به حادثترین شکل عمل انقلابی، یعنی عمل مسلحانه و خدشه دار کردن آن سد عظیم می تواند آن مبارزه ای را که در تاریخ جریان دارد، بتوده ها بنمایاند... باید در عمل نشان داد که قهر ضدانقلابی را می توان شکست داد، باید نشان داد که ثبات و امنیت فریبی بیش نیست. در جریان این عمل است که آن انرژی

تاریخی توده ها که در پشت این سد عظیم قدرت سرکوب کننده انباشته شده، اما ساکت و ساکن است، بتدریج جریان یافته و درهمین جریان است که توده بتدریج و در بطن مبارزه مسلحانه طولانی، بر خود، برنقش تاریخی و بر قدرت شکست ناپذیر خود آگاهی پیدا می کند.

رفیق احمدزاده تجربیات انقلابی روسیه و چین را بررسی می نماید و نشان می دهد که در آنجا پیشرو انقلاب چگونه توانست " نقبی بر قدرت تاریخی توده ها بزند " و انرژی انقلابی آنها را به مسیر واقعی مبارزه بکشاند. او می نویسد:

" واما اگر در روسیه لازم بود که سازمانی از انقلابیون حرفه ای، اساسا با توسل به اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی این عمل را انجام دهد، در چین و ویتنام لازم شد که این اعمال اساسا با توسل به عالی ترین شکل مبارزه، یعنی مبارزه مسلحانه انجام پذیرد. اگر در روسیه موقعی می توان دست به قیام مسلحانه زد که توده ها وسیعا امکان زندگی در شرایط موجود را نفی کرده و عملا طالب تغییر آن گردند، و نیز حکومت هم نتواند بشیوه های سابق حکومت کند، و این طلب تغییر، و این عدم امکان حکومت بشیوه های سابق، درست در طی یک جریان مبارزه اقتصادی - سیاسی حاصل شده و بدین ترتیب این حکم مصداق پیدا می کند که توسل به قیام مسلحانه، بی آنکه از قبل توده های وسیع، در جریان تجربه سیاسی خود به صحت این عمل اعتقاد پیدا کرده باشند، عملی است پیش از وقت. این حکم مصداق پیدا می کند که دعوت به قیام و طرح یک شعار خاص مثلا "حکومت بدست شوراها" هرگاه کمی دیر یا زود مطرح شود، موجب شکست قیام خواهد بود. اگر در شرایط روسیه، انرژی تاریخی توده ها، در یکرشته مبارزات اساسا اقتصادی و سیاسی بتدریج از قوه بفعال درآمد، بتدریج شکل گرفته و در قیام های مسلحانه منفجر می شوند، در چین، انرژی انقلابی توده ها درست در جریان بردن آگاهی انقلابی میان توده ها، درست در حین عمل مسلحانه طولانی بکارگرفته می شود، و در نتیجه آن خصلت انفجاری سابق را ندارد.

بدین ترتیب قیام مسلحانه شهری، تبدیل به مبارزه مسلحانه توده ای طولانی می شود، و انرژی انقلابی توده ها بتدریج وارد میدان کارزار تعیین کننده می شود. بدین ترتیب ارتش توده ای، نیروی "تبلیغاتی مسلح، هم هست."

رفیق احمدزاده سپس برای آنکه " تفاوت شرایط دمکراتیک یا نیمه دمکراتیک، شرایط کار سیاسی صرف را با شرایط دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز، شرایطی که به توده های شهری و در راس آنها پرولتاریا، و بطریق اولی بتوده های روستائی، هیچکدام امکان هیچگونه تشکیلی را نداده " یعنی تفاوت شرایطی که مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی است و شرایطی که مبارزه با حکومت مطلقه اساساً مسلحانه می گردد را نشان دهد، می نویسد:

" اگر در روسیه " افشاگری های سیاسی خود بخود یکی از وسایل توانای (تاکید از احمدزاده) متلاشی ساختن رژیم متخاصم و یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی یا موقتی ازدشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است " (چه باید کرد؟)، در اینجا، در شرایط کنونی، تنها افشاگری های سیاسی - نظامی، تنها عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی است که وسیله توانای " متلاشی ساختن رژیم " است. تنها عمل مسلحانه سیاسی - نظامی است که می تواند به تضادهای درونی بوروکراسی حاکم شدت بخشد. اگر در روسیه " آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ می دهد تا شروع به جنگ نماید، هرچه پرجمعیت تر و مصمم تر باشد بهمان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می نماید " (چه باید کرد؟)، امروز در اینجا اعلان جنگ خود جنگ است، این دو جدائی ناپذیرند. اهمیت معنوی جنگ وابسته است به پیشرفت مادی آن، و پیشرفت مادی آن وابسته است به پیشرفت معنوی آن. هرچه دشمن بیشتر ضربه بخورد، بیشتر متلاشی شود، نیروی سیاسی بیشتر رشد می کند، اهمیت معنوی آن، جاذبه توده ای آن بیشتر می شود. و این امر موجب تقویت مادی نیروی سیاسی - نظامی می شود."

بدین ترتیب:

" می بینیم که صحبت برسر انگیزه ها، هدفهای سیاسی جنبش نیست، صحبت برسر این نیست که باید کار توده ای کرد یا نه، مسئله برسر این است که از طریق کدام اشکال عمل و سازمان می توان توده ها را مورد خطاب قرار داد و آنها را به مبارزه جلب کرد. باید دقیقا توجه داشت که بسته به شرایط مختلف، کار ماهیتا سیاسی می تواند شکل صرفا سیاسی داشته باشد، می تواند کار سیاسی - نظامی باشد، و یا می تواند صرفا یک کار نظامی باشد."

رفیق احمدزاده بالاخره نتیجه می گیرد:

"ما چکار باید بکنیم؟ در برابر جنبش کمونیستی ایران چه راهی قرار دارد؟ جنبش کمونیستی چگونه می تواند خود را به پیشرو واقعی مبارزه ضدامپریالیستی خلق مبدل سازد؟ چگونه می تواند خود را از گنداب محیط روشنفکری که اساسا در آن گرفتار است، بیرون بکشد و با توده ها ارتباط عمیق برقرار کند؟ جنبش کمونیستی باید و می تواند یک پاسخ عینی، چه در نظر و چه در عمل، باین سؤال بدهد، چگونه می توان سلطه جابرانه امپریالیستی را که عمدتا متکی به نیروهای سرکوب کننده مسلح است، درهم شکست؟ چگونه می توان افسانه "جزیره ثبات و امنیت" را رسوا کرد؟ چگونه می توان راه انقلاب، راه بدست گرفتن قدرت برای استثمارشدگان و ستمدیدگان، راه پیروزی را بتوده ها نشان داد، و آنها را به میدان مبارزه کشانید؟ بنظر ما جنبش کمونیستی می تواند این راه را پیدا کند و گرمی خواهد به پیشرو واقعی مبدل شود نه دنباله رو توده ها گردد، باید در عمل، این راه را بتوده ها نشان دهد. اگر مبارزه مسلحانه تنها راه نجات خلق است، و بگمان ما این راه را جنبش نوین کمونیستی پذیرفته، پس تعلل معنائی ندارد. تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خود ما، راه کلی، استراتژی عام انقلاب را به ما نشان می دهد. این تجربیات نشان داده اند که نه باکار مسالمت آمیز و نه با کار صرفا سیاسی، نه باکار مخفی، نمی توان به پیشرو مردم تبدیل شد و شرایط را باصطلاح برای مبارزه مسلحانه توده ای فراهم

کرد. در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی بناچار باید براساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد. و تنها موتور کوچک مسلح است که می تواند موتور بزرگ توده ها را بحرکت درآورد. شرایط ذهنی انقلاب، در طی عمل مسلحانه، به کمال شکل خواهد گرفت. پیشرو واقعی، پیشروئی که پیوند عمیق باتوده ها دارد و قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده ها باشد، تنها در طی عمل مسلحانه، در جریان کار سیاسی - نظامی می تواند بوجود آید."

برگرفته از: جنگ خلق شماره ۱۱، مرداد ماه ۱۳۶۸

(۴)

حزب و مبارزه مسلحانه

اگر بیاد داشته باشید، ما در قسمت اول این مقاله در ارزیابی از نقد اتحادیه کمونیستها از خط مشی (ح.ک.ا.) در قبال سازماندهی طبقه کارگر، مدعی شدیم اتحادیه در نقد خود از خط مشی (ح.ک.ا.) نشان داده است که نه تنها محتوای رویزونیستی خط مشی مزبور را درک نکرده، بلکه در عین حال این خود او است که از یک خط مشی اکونومیستی در قبال سازماندهی طبقه کارگر پیروی می نماید. آنگاه در ادامه مقاله با تاکید بر اینکه مشی "اکونومیستی اتحادیه در قبال سازماندهی طبقه کارگر اساساً ریشه در درک انحرافی این جریان از راه انقلاب ایران داشته و بر آن متمرکز است." تلاش کردیم در یک بررسی تفصیلی ضمن نشان دادن نقطه عزیمت اکونومیستی اتحادیه در طرح کل مسئله انقلاب و تعیین خصلت و اهداف آن، بینش اکونومیستی اتحادیه را در مورد راه انقلاب روشن سازیم.

اینک در ادامه همین بحث و در پرتو روشن بودن مباحثی که تاکنون بحث شده، بطور مشخص به موضوع سازماندهی طبقه کارگر و مسئله حزب کمونیست انقلابی کارگران از دیدگاه اتحادیه می پردازیم و درک این جریان را از ضرورت، نقش و جایگاه حزب کمونیست در انقلاب ایران و رابطه ای راکه بین سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر با راه انقلاب مورد نظر خویش برقرار می نماید، مورد بررسی قرار می دهیم.

بحث رابطه حزب و مبارزه مسلحانه، یکی از بحثهای قدیمی و شاید کهنه شده ای است که نزدیک به دو دهه قبل جنبش کمونیستی ایران بدان یک پاسخ روشن و عملی داده است. اما متأسفانه علیرغم گذشت این سالها و علیرغم شواهد و مدارک فراوانی که تجارب مبارزه انقلابی در ایران طی دو دهه اخیر و بویژه ده سال گذشته در تایید و اثبات درستی آن فراهم آورده است، هنوز هم این موضوع برای بسیاری از جریانات سیاسی لاینحل باقی مانده است. اتحادیه کمونیستها که خود از جمله یکی از این جریانات است، سابقاً برای این مسئله یک پاسخ استاندارد و سنتی داشت. اینکه برای دست زدن به مبارزه مسلحانه وجود یک حزب کمونیست ضرورت حتمی دارد

و یا اینکه اسلحه باید از حزب تبعیت کند. بر مبنای این پاسخ بود که اتحادیه مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق را عملی آوانتوریستی و خرده بورژوائی ارزیابی می‌کرد.

اما امروز می‌بینیم که اتحادیه کمونیستها علیرغم آنهمه هياهوئی که در ستیز با جنبش مسلحانه انقلابی برپا کرده بود، ظاهراً گامی به پیش نهاده و برخلاف گذشته اعتقاد دارد که :

"ممکن است جنگ انقلابی قبل از تشکیل حزب، تحت رهبری یک سازمان متکی به پیشروترین تئوری انقلابی آغاز شود."

اینکه چرا و به چه دلیل اتحادیه امروزه بحثی را پیش می‌کشد که در گذشته طرح (و نه فقط طرح، بلکه عمل) آنرا از جانب چریک‌های فدائی خلق انحراف از اصول و توهین به مقدسات تلقی می‌نمود و معتقدین به آنرا به القابی چون کاستریسم، دبره ایسم، گواریسیم و ... مفتخر می‌کرد، خود جای بحث جداگانه ای دارد و مقدم بر هرکس وظیفه خود این جریان است که عقب نشینی خود را از باورهای گذشته اش درباره تقدم حزب بر مبارزه مسلحانه و تقدم کار سیاسی بر کار نظامی توضیح دهد. اما آنچه که در این رابطه برای ما اهمیت دارد، روشن ساختن این موضوع است که اعتقاد امروزین اتحادیه حاصل یک بررسی و برخورد انتقادی و مبین یک گسست ریشه ای از انحرافات گذشته اش نیست، بلکه بیشتر پاسخی است پرمگامتیستی در مقابل فشار دائم التزاید واقعیت‌های عملاً موجودی که بر سر راه فعالیت عملی آن قرار دارد.

واقعیت اینست که اتحادیه کمونیستها در طی آن سالها که موضوع حزب و مبارزه مسلحانه در جنبش کمونیستی ایران طرح گردید، کمتر به درگیر شدن در مبارزه عملی - انقلابی در ایران می‌اندیشید و بیشتر مسائل انقلاب از زاویه صرفاً تئوریک برای او مطرح بود. از همین رو هنگامی که بحث انقلاب با حزب و یا بدون حزب در جنبش کمونیستی ایران طرح گردید، اتحادیه این بحث را بمثابة یک معضل صرفاً

تئوریک دریافت کرد و از نقطه نظر یک بحث صرفاً تئوریک و با تکیه بر "اصول" به آن پاسخ داد. آنهم پاسخی درنقطه مقابل پاسخ کمونیستهای انقلابی که درپی راهجویی نظری و عملی انقلاب ایران بودند.

اما گسترش مبارزه انقلابی در ایران بخصوص در ایام پرتب و تاب ده سال اخیر که اتحادیه را نیز جبرا به گرداب مبارزه فعال کشانید، این جریان را باآنچنان مسائل و مشکلات عملی روبرو ساخت که دیگر لفاظی های تئوریک و پاسخهای انتزاعی نمی توانست در این رویارویی مجالی برای خودنمایی داشته باشد. متاسفانه اتحادیه هنگامی که قصد نمود باگذشته خود تصفیه حساب کند، تلاشش ازحد برخوردی صوری و فرمالیستی باگذشته خود فراتر نرفت و حاصل برخورد "خلاق" اش با مسائل انقلاب ایران غلبه یافتن بر ریشه انحرافات گذشته نبود، بلکه بازتولید همان انحرافات و دیدگاهها اینبار درشکل دیگری بود که نتیجتاً این جریان را با انحرافات نوین، تناقضات و گمراهی های عدیده ای مواجه ساخته است.

طبیعی است هنگامی که افکار و برداشتهای دگماتیکی و سطحی گذشته بی سر و صدا، بدون هیچ بازنگری جدی نظری و بدون یک بررسی انتقادی و صادقانه از نتایج عملی انحرافات کنار گذاشته می شود، نتیجه کار بیک گسست جدی و واقعی از گذشته نمی انجامد و برخورد باگذشته حتی نمی تواند یک دستاورد تئوریک ببار آورد. امروز گرچه اتحادیه می پذیرد که :

" اگرچه ممکن است جنگ انقلابی قبل از تشکیل حزب، تحت رهبری یک سازمان متکی به پیشروترین تئوری انقلابی آغاز شود."

ولی بلافاصله می افزاید:

" اما مطمئناً در پروسه تدارک و پیشبرد وظیفه مرکزی مهم ترین و عاجل ترین وظیفه ما عبارت است از تشکیل حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر، از آگاهترین، تواناترین و دوراندیش ترین نمایندگان منافع این طبقه و ساختمان و استحکام بخشیدن به آن در جریان پیشبرد وظیفه مرکزی "

بدین ترتیب می بینیم اتحادیه اگرچه ظاهراً یک گام بجلو برمی دارد و می پذیرد که بدون حزب هم می توان دست به مبارزه مسلحانه زد، اما از آنجائی که هنوز از عمق باورهای گذشته خود نگسسته است و هنوز ریشه انحرافات گذشته خود را نشناخته است، بلافاصله یک "اما"ئی اضافه می کند که در واقع خود اعتقاد امروزی خود را به سخره می گیرد.

در واقع پاسخ امروزی اتحادیه به رابطه حزب و مبارزه مسلحانه، پاسخی است نیم بند و متناقض که برپایه درک نادرستی از مقوله حزب کمونیست بنا گردیده است. چگونه می توان معتقد بود که بدون حزب می توان برای تصرف قدرت سیاسی طرح و برنامه ریخت و حتی دست به اقدامات عملی نیز زد، اما درعین حال بیان داشت که پیشبرد این برنامه بدون حزب کمونیست ناممکن است. اگر اتحادیه می پذیرد که قبل از تشکیل حزب کمونیست یک سازمان متکی به پیشروترین تئوری انقلابی می تواند و حق دارد جنگ انقلابی را آغاز نماید و توده ها را برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و متحول کردن جامعه فراخواند، پس دیگر چه ضرورتی برای ایجاد حزب کمونیست وجود دارد و اصولاً اتحادیه، حزب کمونیست را برای چه می خواهد و چرا معتقد است که:

"مطمئناً در پروسه تدارک و پیشبرد وظیفه مرکزی مهم ترین و عاجل ترین وظیفه ما عبارت است از تشکیل حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر"

اگر بزعم اتحادیه سازمانی که به پیشروترین تئوری انقلابی متکی است، بلحاظ اصولی مجاز است و می تواند دست به انقلاب زند، چرا خود این سازمان قادر نیست وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی را پیش ببرد، که "مطمئناً" لازم می آید سازمانی از " آگاه ترین، تواناترین و دوراندیش ترین نمایندگان منافع" طبقه کارگر تشکیل گردد؟ آیا سازمانی که به پیشروترین تئوری انقلابی متکی است و این قابلیت و توانائی را هم دارد که برنامه ای وسیع و همه جانبه برای تصرف قدرت سیاسی طرح ریزد، راه انقلاب را روشن سازد و توده ها را در این راستا تربیت و متشکل

کند، خود از آگاه ترین، تواناترین و دوراندیش ترین نمایندگان منافع طبقه کارگر تشکیل نشده است؟

در مقاله "طبقه کارگر و قدرت سیاسی" در مورد این سئوالات هر قدر بگردید هیچ پاسخ مشخصی نخواهید یافت جز این ادعا که "طبقه کارگر بدون ستاد فرماندهی اش نخواهد توانست وظیفه مرکزی خود را تا به انتها و موفقیت آمیز به پیش ببرد". اما صرف همین ادعای کوتاه کافی است تاکنه دیدگاه اتحادیه درخصوص سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر روشن گردد. اتحادیه با همین جمله کوتاه بخوبی عمق باورهایش را در مورد حزب کمونیست برملا می سازد و نشان می دهد که تا چه اندازه از درک این موضوع که حزب کمونیست مظهر پروسه تشکل و خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر و ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سرنگونی سلطه سرمایه و بورژوازی و برقراری سوسیالیسم و کمونیسم است، ناتوان است.

اگر منظور اتحادیه از پیشبرد "وظیفه مرکزی"، همانا پیشروی بسوی سوسیالیسم و برپائی جامعه نوین کمونیستی می بود، بی شک در درستی این حکم اتحادیه هیچ تردیدی جایز نبود. چرا که انقلاب ایران باتوجه به خصلت دوگانه آن و پیوستگی انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی مسلما بیک حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر بمثابه ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا، نیازمند است. اما برای ما روشن است که اتحادیه کمونیستها ضرورت سازمانیابی کمونیستی طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر را در ارتباط با پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی در چارچوب یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین طرح می نماید.

آری! اتحادیه کونیستها حزب کمونیست را اصولا ارگانی می پندارد که گویا رسالت تاریخی آن رهبری و هدایت یک جنبش بورژوا - دمکراتیک و تصرف قدرت سیاسی است. همین کج فهمی از ضرورت و نقش حزب کمونیست در انقلاب ایران است که اتحادیه را در تبیین رابطه حزب با مبارزه مسلحانه ناتوان می سازد و او را دچار تناقض می گرداند.

بنظر می رسد در مورد فلسفه وجودی حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر نیاز به بحث زیادی نباشد، چرا که در آثار مارکسیستی باندازه کافی درباره آن صحبت شده است. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست صراحتاً اعلام می دارند که پرولتاریا برای انهدام جامعه سرمایه داری و برپائی جامعه سوسیالیستی باید در حزب مستقل طبقاتی خویش متحد و متشکل گردد. آنها بعداً نظرات خود را به تفصیل بسط دادند و روشن ساختند که طبقه کارگر با متشکل شدن در حزب مستقل و طبقاتی خود است که می تواند بورژوازی را سرنگون ساخته و با برقراری دیکتاتوری انقلابی، امر انتقال جامعه از سرمایه داری به سوسیالیسم را عملی سازند. این حکم بیانگر این حقیقت است که طبقه کارگر بدون تامین استقلال طبقاتی خود، بدون تشکیل صف مستقل خود، بدون دست زدن بعمل آگاهانه طبقاتی و درگیر شدن با بورژوازی در تمام سطوح جامعه سرمایه داری و بدون متشکل کردن خود بصورت یک قدرت حاکمه دولتی نمی تواند نقش تاریخی جهانی خود را ایفا کند و امر انتقال جامعه از سرمایه داری به سوسیالیسم را ممکن سازد.

از همین جا روشن می گردد که ضرورت وجودی حزب کمونیست بمثابة ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا و ابزار اصلی این طبقه در بدست آوردن دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا اساساً به عمل انهدام نظام سرمایه داری و انجام انقلاب سوسیالیستی مربوط می گردد. بنابراین از نقطه نظر مارکسیسم فلسفه وجودی حزب کمونیست از نیاز طبقه کارگر به شرکت در یک انقلاب دمکراتیک نتیجه نمی شود.. حزب کمونیست، حزب انقلاب اجتماعی سوسیالیستی است، در حالی که انقلاب دمکراتیک از هر نوع آن، چه انقلاب دمکراتیک کهن که هم اش مصروف انهدام نظام قرون وسطائی فئودالی و توسعه سرمایه داری است و چه انقلاب دمکراتیک نوین که هم اش مصروف انهدام سلطه امپریالیستی و مناسبات ماقبل سرمایه داری و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است (انقلاباتی که در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم جریان دارد)، انقلاباتی هستند که نتایج اقدامات و دگرگونیهای اجتماعی آنها در هر حال در چهاردیواری

مالکیت خصوصی بورژوازی محدود می‌مانند. بهمین دلیل نمی‌توان و نباید ضرورت عمل مستقل و تشکیلات مستقل طبقاتی را به انجام چنین انقلاباتی که هدف آنها نه لغو مالکیت خصوصی بورژوازی، بلکه مجموعه اقدامات دمکراتیکی است که از محدوده جامعه سرمایه‌داری فراتر نمی‌روند، مربوط گردانید.

ما در ادامه باین موضوع خواهیم پرداخت که چگونه و در تحت چه شرایطی از مناسبات عینی طبقات و مبارزه طبقاتی ضرورت تشکیل حزب کمونیست در جریان انقلاب دمکراتیک طرح می‌گردد، ولی همین جا این تذکر را می‌دهیم که اگر تجارب انقلابات دمکراتیک در روسیه و چین نشان می‌دهند که طبقه کارگر در این کشورها در جریان انقلاب دمکراتیک حزب مستقل طبقاتی خود را برپا داشت و از طریق این ارگان نقش دخالتگرانه خود را در انقلاب دمکراتیک ایفا نمود، این دقیقاً به شرایط معین مبارزه طبقاتی که در این کشورها حاکم بود، مربوط می‌شود. و طبعاً نمی‌توان از این تجارب این درک نادرست را استنتاج نمود که گویا برای موفقیت در امر تصرف قدرت سیاسی در چارچوب یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک، وجود یک حزب کمونیست ضرورت حتمی دارد. چه همان گونه که از مفهوم انقلاب دمکراتیک روشن است، تصرف قدرت سیاسی در چارچوب این انقلاب عمل مستقل و تاریخی پرولتاریا نیست، بلکه بغیر از پرولتاریا نیروهای بورژوازی نیز در این انقلاب شرکت دارند و دقیقاً بهمین اعتبار است که دولت محصول این انقلاب نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه در بهترین حالت دیکتاتوری دمکراتیک است.

در واقع اگر اتحادیه در مضمون همان قطعه‌ای که از رفیق مائو نقل کرده است تعمق می‌کرد مسلماً دچار این خطای فاحش نمی‌گردید که از روی مدل انقلاب چین ضرورت حزب کمونیست طبقه کارگر را به انجام انقلاب دمکراتیک مربوط سازد. وقتی که مائو بیان می‌کند " اگر قرار است انقلابی صورت گیرد، باید یک حزب انقلابی وجود داشته باشد"، مسلم است که منظورش از انقلابی که باید صورت گیرد، صرفاً تصرف قدرت سیاسی در چارچوب انقلاب دمکراتیک نیست. اگر به کل

نظرات رفیق مائو درخصوص انقلاب چین و حزب کمونیست توجه کنیم بروشنی می بینیم که مائو اگرچه انقلاب چین را در مرحله نخست آن یک انقلاب دمکراتیک نوین ارزیابی می کند، اما درعین حال مستدل می سازد که انقلاب چین نمی تواند درچارچوب تحقق این هدف متوقف گردد. توقف انقلاب در این محدوده خواه ناخواه بشکست انقلاب می انجامد. انقلاب دمکراتیک نوین تنها در صورتی می تواند به پیروزی قطعی بیانجامد که به انقلاب سوسیالیستی مبدل گردد. دقیقاً با همین زاویه نگرش و بنا به چنین ضرورتی بود که رفیق مائو باتوجه به توانائی بورژوازی ملی چین در امر رهبری و هدایت انقلاب دمکراتیک و باتوجه به ضرورت بسیج وسیع توده ها در این انقلاب، لزوم رهبری طبقه کارگر در انقلاب چین را مطرح ساخت. چراکه فقط طبقه کارگر بود که می توانست درعین رهبری انقلاب دمکراتیک، امر پیشروی انقلاب دمکراتیک و گذار انقلاب به انقلاب سوسیالیستی را نیز تامین نماید.

پس روشن است وقتی که مائو از انقلاب چین صحبت می کند یک مجموعه بهم پیوسته انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی را مدنظر دارد و ضرورت وجودی حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر را نیز در ارتباط با پیشبرد چنین روندی از انقلاب طلب می نماید. و یا همین طور وقتی مائو از پیروزی انقلاب و شکست امپریالیسم و سگان زنجیریش سخن می گوید، این پیروزی و این شکست را در مفهوم وسیع تاریخی آن درنظر دارد و نه صرفاً در بعد محدود سرنگونی حاکمیت امپریالیستی و نیمه فئودالی درچین و بدست گرفتن قدرت دولتی.

بهرحال اتحادیه نه تنها بلحاظ تئوریک، بلکه بنا به هیچ شواهد و مدارک تاریخی هم نمی تواند اثبات کند که مطمئناً برای انجام وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی در چارچوب یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک به حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر نیاز است. این نیاز فقط می تواند زائیده ذهن متناقض اتحادیه باشد و نه نیاز واقعی و عملی جنبش دمکراتیک.

البته اگر به حزب کمونیست از زاویه نگرش اتحادیه به مسئله انقلاب ایران نگاه کنیم، آنگاه به اتحادیه حق خواهیم داد که تصور کند، بدون حزب کمونیست نمی توان وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی را پیش برد. ما در قسمت های پیشین این مقاله دیدیم که اتحادیه کمونیستها مسئله انقلاب در ایران را اساسا از موضعی اکونومیستی برای خود طرح کرد و دریک چارچوب اکونومیستی نیز بدان پاسخ داد. اتحادیه کمونیستها در تعیین خصلت و اهداف انقلاب ایران صاف و ساده حلقه مبارزه طبقاتی در جامعه را بکلی رها ساخت و مستقیما و بی واسطه شرایط اقتصادی و خصوصیات زندگی اقتصادی جامعه را پایه و مبنای بررسی و قضاوت خود قرار داد. و آنگاه در مقام یک نظریه پرداز عامیانه اقتصاد بورژوائی که وظیفه تنظیم یک پروتکل اقتصادی را برعهده دارد، تماما مشغول تشریح وضعیت اقتصاد بیمارگونه و معوج جامعه شد و دست آخر اعلام کرد که تمام عمق مسئله انقلاب ایران در این است که پرولتاریا فردای کسب قدرت سیاسی چگونه می تواند این جامعه مریض و معوج را شفا بخشد، با صنایع وابسته چه بکند، با جمعیت اضافه درون شهرها چه برخوردی داشته باشد، با بوروکراسی عظیم چه معامله ای بکند و بطور کلی چگونه تولید اجتماعی را بامنطق پرولتری سازمان دهد؟

خوب! طبیعی است یک چنین برخوردی به انقلاب ایران جائی برای طرح درست مسئله سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر و ایجاد حزب کمونیست باقی نمی گذارد. وقتی هدف انقلاب قطع وابستگی و تامین رشد موزون اقتصاد جامعه اعلان می گردد، روشن است، حزب کمونیستی هم که در این انقلاب بدان نیاز است، دیگر نه حزب انقلاب اجتماعی سوسیالیستی، بلکه حزب قطع وابستگی و تامین رشد مستقل و موزون خواهد بود، و بالطبع با این طرز تلقی از حزب کمونیست و ضرورت وجودی آن در انقلاب ایران، اتحادیه کمونیستها حق دارد ادعا کند که با آغاز مبارزه مسلحانه طولانی و جنگ خلق، "مهم ترین و عاجل ترین وظیفه عبارت است از تشکیل حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر".

در حقیقت اتحادیه کمونیستها با تحریف مکان تاریخی انقلاب دمکراتیک نوین، نه تنها اهداف پرولتاریای انقلابی را تا سطح اهداف نیروهای بورژوا - دمکراتیک جنبش ضدامپریالیستی تنزل می دهد، بلکه در عین حال ناگزیر می گردد مکان تاریخی حزب کمونیست و ایضا نقش و اهمیت آن در انقلاب ایران را نیز تحریف نماید و بدین وسیله حزب کمونیست را به ارگان مدافع رشد موزون و مستقل جامعه، یعنی به ارگان تحقق اهداف بورژوا - ناسیونالیستی جنبش ضدامپریالیستی تبدیل نماید.

باز هم تاکید می کنیم که کمونیستها فی نفسه نظریه پردازان اقتصادی و مصلحین اجتماعی نیستند، کمونیستها از آن رو و با این انگیزه در جنبش دمکراتیک شرکت می کنند که به طبقه کارگر در تحقق منافع و اهداف تاریخی اش یاری رسانند. هدف کمونیستها از شرکت در انقلاب دمکراتیک در ماهیت امر تأمین دگرگونی در شرایط مبارزه طبقاتی از نقطه نظر انکشاف مبارزه طبقاتی پرولتاریا در جهت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و انهدام جامعه طبقاتی است. بنابراین هدف از بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه، تنظیم و ارائه طرحهای اقتصادی به منظور بهبودی نظم اقتصادی جامعه نیست، بلکه این امر به منظور دست یابی به شناختی واقعی از مناسبات عینی طبقات، روند ضروری تکامل مبارزه طبقاتی و نتیج اوضاع اقتصادی - اجتماعی ناشی از این مبارزه به منظور هدایت مبارزه طبقاتی در جهت هدف نهائی پرولتاریا است. وبالطبع کمونیستها به حزب کمونیست به مثابه ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای پیشبرد مبارزه انقلابی این طبقه و تحقق انقلاب سوسیالیستی می نگرند.

اکنون باید این مسئله را روشن سازیم که ضرورت حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر در انقلاب ما در چیست و اگر ما این حزب را فی نفسه به انقلاب دمکراتیک مرتبط نمی سازیم، پس جایگاه آن برای ما در کجاست ؟

ما در بحث طرح کل مسئله انقلاب در ایران گفتیم که بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی و مناسبات عینی طبقات در جامعه ایران، بعنوان یک اجتماع نومستعمراتی

امپریالیستی، نشان می‌دهد که گسترش مبارزه طبقاتی در مرحله کنونی باتضاد خلق با سلطه امپریالیستی گره خورده است. به بیان دیگر تضاد منافع طبقاتی میان کار و سرمایه خود تحت الشعاع تضاد خلق با سلطه امپریالیستی قرار دارد. درعین حال خصلت این تضاد (یعنی تضاد خلق با سلطه امپریالیستی) به ما نشان می‌دهد که اولاً برای سرنگون ساختن سلطه امپریالیسم، بسیج وسیع توده‌ها ضرورت حتمی دارد و ثانیاً مبارزه با سلطه امپریالیسم مبارزه با خود سرمایه را نیز در بر دارد. بنابراین دو ویژگی، نیروهای بورژوائی جنبش ضدامپریالیستی بدلیل ماهیت وجودیشان، بدرجات مختلف در مبارزه باسلطه امپریالیسم ناپیگیری و تزلزل ازخود نشان می‌دهند و نتیجتاً در بسیج وسیع توده‌ها مردد و ناتوانند. بنابراین این تنها طبقه کارگر است که بعنوان نیروی پیگیر این مبارزه می‌تواند و باید توده‌های وسیع مردم را بگرد خود متشکل ساخته و رهبری جنبش ضدامپریالیستی خلق را بدست گیرد.

بعلاوه برای ما روشن است که درجریان گسترش و تعمیق انقلاب ضدامپریالیستی که انقلابی اساساً ملی - دمکراتیک است، مبارزه طبقاتی نیز در درون نیروهای خلق انکشاف یافته و تضاد منافع طبقاتی میان پرولتاریا و نیروهای بورژوائی جنبش ضدامپریالیستی بیش از پیش آشکار می‌گردد. این مبارزه که بطور مشخص بر مسئله تامین هژمونی بر جنبش ضدامپریالیستی خلق و آلترناتیو اثباتی آن تمرکز می‌یابد، درجریان توسعه روزافزون انقلاب دمکراتیک، حدت و شدت بیشتری می‌گیرد.

بدین ترتیب "خصلت ضدامپریالیستی مبارزه، بسیج توده‌ها، رهبری پرولتری مبارزه، و این امر که هرگونه بقاء روابط سرمایه داری بتدریج موجب برقراری پیوندهای نزدیک با امپریالیسم و سپس تحت سلطه او قرار گرفتن است، دست بدست هم داده و نطفه انقلاب سوسیالیستی را در بطن انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین و در جریان رشد آن ایجاد کرده و خیلی زود می‌پروراند" (م.م. ه. ا. ه. ت.)

بدلیل چنین خصائصی از مبارزه است که ضرورت سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر و ایجاد حزب کمونیست بمثابه ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای تامین هژمونی این طبقه برانقلاب دمکراتیک و پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک و تبدیل این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی طرح می‌گردد. از این رو است که حزب کمونیست در انقلاب ما، حزب انقلاب ملی نیست، بلکه حزب رهبری کننده انقلاب، حزب تامین هژمونی طبقه کارگر برانقلاب دمکراتیک و ابزار اساسی این طبقه در تبدیل دیکتاتوری دمکراتیک خلق به دیکتاتوری پرولتاریا است.

اما تمام ژولیده فکری اتحادیه درمورد رابطه حزب و مبارزه مسلحانه فقط در این خلاصه نمی‌گردد که اتحادیه تصور روشنی از ضرورت حزب کمونیست بمثابه ظرف ابراز وجود آگاهانه و عالی ترین شکل اتحاد طبقاتی پرولتاریا درمبارزه برعلیه سرمایه و بورژوازی ندارد و نقش و جایگاه حزب کمونیست در انقلاب ایران را از اساس غلط درک می‌کند، بلکه درعین حال همین درک محدود و اکونومیستی (بورژوائی) موجب می‌گردد که اتحادیه تمایز میان حزب بمثابه شکل خاصی از سازمان و عمل انقلابی را با اشکال دیگر سازمان و عمل پیشاهنگ پرولتری منکر شده و عملاً آنها را یکسان بیندارد. این درهم آمیزی را در این گفته اتحادیه می‌توان بخوبی دید.

"مسئله در اعمال خط صحیح، سازمان کمونیستی کیفیت لازم را برای تشکیل حزب به کف خواهد آورد."

اما اتحادیه درهیچ کجای مقاله اش توضیح نمی‌دهد که آن "کیفیت لازم" ای را که سازمان کمونیستی قرار است درجریان اعمال خط صحیح برای تشکیل حزب بکف آورد، درچیست و چگونه آنرا بکف می‌آورد.

اگر در این مورد به مجموعه استدلال‌ات اتحادیه توجه کنیم و آن روندی از فعالیت را که طی آن سازمان کمونیستی مورد نظر اتحادیه قرار است "کیفیت لازم" برای تشکیل حزب کمونیست را بکف آورد، مورد بررسی قراردهیم، جز یکرشته تفاوت‌های

صوری و کمی میان آن سازمانی که به پیشروترین تئوری انقلابی متکی است و جنگ خلق را برپا می‌دارد و حزب کمونیست موردنظراتحادیه، تمایز دیگری نخواهیم یافت. این تفاوتها در ظرفیت و توانائی کمتر و بیشتر در پیشبرد و هدایت وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی هستند. تفاوت در این است که یکی در پیشبرد این وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی هستند. تفاوت در این است که یکی در پیشبرد این وظیفه تجارب بیشتری دارد، توانائی و انطباق تاکتیکی اش در شرایط های متفاوت بیشتر است، قدرت بسیج و درآمیختن با توده ها را بیشتر دارد و دیگری کمتر.

تصور می‌کنیم برای اتحادیه هم روشن باشد که هر سازمان کمونیستی انقلابی تازمانی که توانائی و قابلیت هدایت و پیشبرد جنگ انقلابی یعنی همان وظیفه کسب قدرت سیاسی را در مجموع و در کلیت آن نداشته باشد، نه تنها به برپائی جنگ انقلابی دست نمی‌زند و توده ها را به قیام و آزاد نمودن مناطق و برپائی حکومت انقلابی سرخ فرا نمی‌خواند، بلکه حتی اقدام به چنین عملی را نیز سفاهت و دیوانگی می‌داند. چراکه در اینجا صحبت برسر برپا کردن قیام و انقلاب است و بقول معروف با قیام هم نمی‌توان بازی کرد. یک سازمان کمونیستی که طبعاً مسئولیت خطیر خود را بدرستی می‌شناسد و بدان متعهد است، تا زمانی که آن توانائی عمومی و البته نه همه جانبه و در مقیاس وسیع و گسترده، بلکه حداقل تا آنجائی که به اصول مقدماتی جنگ انقلابی مربوط می‌شود، را چه بلحاظ تکنیکی و چه بلحاظ ایدئولوژیکی و سازمانی نداشته باشد، بپای سازماندهی قیام مسلحانه توده ای طولانی نمی‌رود و توده ها را هم به چنین جنگی که خود در پیشبرد و به سرانجام رساندن آن ناتوان است، دعوت نمی‌کند.

پس مطمئناً آن سازمان مورد نظر اتحادیه هم که به پیشروترین تئوری انقلابی متکی است و قصد دارد طغیان های انقلابی مردم را بسمت برپائی و گسترش جنگ خلق هدایت کند، حتما دارای آن حداقل شناخت کلی از خطوط عمل خویش، محیط

فعالیت اش، نیروهای انقلاب و دورنمای توسعه و گسترش عمل خود است و بلحاظ نظامی و تکنیکی نیز این حد از آمادگی را دارد که پاسخ توده ها را به قیام سازمان دهد. پس آنچه که سازمان مزبور در جریان پیشرفت مبارزه (یعنی همان وظیفه مرکزی کسب قدرت مرکزی) بتدریج کسب می کند، افزایش این قابلیت ها و بلحاظی ایجاد کیفیات نوینی در زمینه های مختلف سیاسی، نظامی و رهبری جنگ است. در حال آن "کیفیت لازم" مورد نظر اتحادیه برای تشکیل حزب کمونیست که قرار است سازمان کمونیستی در جریان اعمال خط صحیح بکف آورد، در چارچوب همان مسائلی قرار دارد که آن سازمان کمونیستی نیز از عهده پاسخ به آنها برمی آید. بدین ترتیب تا آنجائی که به پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی در چارچوب انقلاب دمکراتیک مربوط می شود، این سازمان کمونیستی که به پیشرفته ترین تئوری انقلابی متکی است، هر اندازه در اعمال خط صحیح خود کوشا و موفق باشد، تا زمانی که در این چارچوب حرکت می نماید مطلقا نمی تواند کیفیت لازم برای تشکیل حزب کمونیست را به کف آورد.

واقعیت اینست که از نظر اتحادیه کمونیستها آن سازمان کمونیستی که می تواند جنگ خلق را برپا دارد، همانا حزب کمونیست است و فقط کافی است سازمان مزبور بایکی از طغیانهای انقلابی مردم پیوند بخورد تا خود را حزب کمونیست بنامد.

حزبیت یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی اصولا نه در نفس برپائی و هدایت جنگ انقلابی به منظور پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی در چارچوب یک انقلاب دمکراتیک، بلکه در آنجائی ظاهر می گردد و بتدریج شکل مشخص بخود می گیرد که این سازمان بتواند واقعا و عملا در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی خود را به ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا و ظرف ابراز وجود طبقاتی این طبقه یعنی ظرف اتحاد، تشکل و خودآگاهی طبقه کارگر مبدل سازد و قادر باشد ضمن رهبری و هدایت مبارزه طبقاتی طبقه کارگردر جهت هدف نهائی، در هر شرایطی از رومبارزه، از منافع مستقل این طبقه در برابر احزاب و دستجات مختلف بورژوازی

به دفاع برخیزد. بنابراین مبارزه سیاسی - انقلابی اگرچه عرصه اساسی ظهور و تکامل یک حزب انقلابی کارگری است، اگرچه سازمان مارکسیست - لنینیست با اتکاء به آن می تواند درجهت بوجود آوردن چنین حزبی گام بردارد، با اینهمه بخودی خود موجب تبدیل یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی به حزب کمونیست نمی گردد. اگرسیاست و مبارزه انقلابی زمینه ابرازوجود طبقاتی پرولتاریا بصورت یک حزب سیاسی کارگری را فراهم می آورد و این امکان را می دهد که کارگران بصورت آنتی تز واقعی سرمایه ظاهر گردند، درعوض مبارزه اقتصادی هم شرط وجودی طبقه کارگر و عرصه ای است که کارگران می توانند بصورت یک طبقه اجتماعی، بعنوان یک طبقه مولد و مزدور در نظام سرمایه داری خود را نمایان ساخته و سازمان دهد.

بنابراین یک سازمان مارکسیست - لنینیست که به پیشرفته ترین تئوری انقلابی متکی است، تنها درصورتی می تواند کیفیت لازم برای تشکیل حزب را بدست آورد که قادر گردد مبارزه طبقاتی کارگران را هم در رشته اقتصادی و هم در رشته سیاسی رهبری و هدایت نماید. بعبارت دیگر سازمانهای مارکسیستی تنها درجریان پیشبرد دو رشته وظایف، وظایف سوسیالیستی و وظایف دمکراتیک در یک کل واحد (البته تحت فرماندهی مبارزه سیاسی) است که می توانند بتدریج کیفیت لازم برای تشکیل حزب را بکف آورند.

البته در این مورد هم اگر به منطق تفکری اتحادیه درخصوص راه انقلاب توجه کنیم، آنگاه به اتحادیه حق می دهیم که تصورکند سازمان کمونیستی درجریان پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ خلق کیفیت لازم برای تشکیل حزب کمونیست را بکف می آورد. ما در بررسی دیدگاه اتحادیه درخصوص راه انقلاب دیدیم که درک اتحادیه از مبارزه سیاسی فراتر از درک توده ای که بطور خود بخودی به مبارزه جلب می شود، نمی رود. اتحادیه تصور می کند که مبارزه سیاسی برعلیه قدرت حاکمه امپریالیستی در شرایط ایران همانا روی آوری به

طغیان های انقلابی مردم و سازماندهی این طغیانها درجهت برپائی و گسترش جنگ انقلابی است، و از این طریق می توان ضمن انباشتن نیرو و تمرین رهبری خود را برای تهاجمات استراتژیک آتی در مقاطع گرهگاهی آماده ساخت.

روشن است جریانی که پایه و مبنای استراتژی و تاکتیک خود را نه بر سازماندهی کار افشای همه جانبه حکومت مطلقه، بلکه بر سازماندهی طغیان های انقلابی مردم قرار می دهد، قطعا وظایف سازمانی خود را هم نه در حفظ و تامین ادامه کاری عمل آگاهانه انقلابی از طریق تربیت کادرهای فکور و باتجربه کمونیست، بلکه در متحد کردن و هماهنگ ساختن طغیان های انقلابی مردم از طریق عده ای از پراتیسین های بورژوا - دمکراتیک می بیند. و بنابراین عجیب بنظر نمی رسد که به محض تماس بایکی از این طغیان های انقلابی مردم و هدایت آن بسمت جنگ انقلابی و باتبدیل شدن بیک نیروی مسلح توده ای اعلام کند که کیفیت لازم برای تشکیل حزب کمونیست را بکف آورده است.

همان طورکه گفتیم حزبیت یک سازمان کمونیستی یا به بیان دیگر جنبه طبقاتی عمل آن سازمان، درآنجائی آشکار نمی گردد که سازمان مزبور به جنگ انقلابی روی می آورد و توده ها را به انقلاب و آزاد نمودن مناطق فرا می خواند، چراکه برپائی جنگ انقلابی در شرایط کنونی ایران مستقیما و بلافاصله موجب رشد و گسترش یک جنبش بورژوا - دمکراتیک نوین می گردد. ازهمین رو است که برای شروع مبارزه مسلحانه و شکل دادن به جنگ خلقی هیچ نیازی بوجود حزب کمونیست نیست و مهم تر از آن عاجل ترین وظیفه هم تشکیل حزب کمونیست نمی باشد. وظیفه عاجل سازمانهای انقلابی کمونیستی که به سازماندهی عمل مسلحانه طولانی مبادرت می ورزند و می کوشند جنگ خلق برپا بدارند، تشکیل ارتش توده ای و جبهه واحد ضدامپریالیستی است. چراکه بدون ایجاد ارتش خلق و جبهه واحد اصولا سخنی ازگسترش جنبش انقلابی با محتوای ضدامپریالیستی در قالب جنگ مسلحانه طولانی نمی تواند در میان باشد.

نمی‌توانند بتدریج کیفیت لازم برای تشکیل حزب کمونیست را بکف آورند، چرا که این چارچوب و اهداف آن آنقدر تنگ است که نیازی به ابزار وجود مستقل طبقاتی پرولتاریا نیست. از همین رو است که ایجاد حزب کمونیست هدف مشخصی نیست که مبارزه مسلحانه باید در خدمت تحقق آن قرار بگیرد، بلکه این امر مشخص‌کننده مرحله نوینی در مبارزه است، مرحله‌ای که جنبش ملی - دمکراتیک در حین پیشرفت و تحقق اهدافش، هرچه بیشتر بیک جنبش طبقاتی نزدیک می‌گردد. مرحله‌ای که در آن تامین هژمونی پرولتاریا، ادامه انقلاب بسمت انقلاب سوسیالیستی بطور مشخص و مبرم طرح می‌گردد.

کمونیسم انقلابی در شرایط ایران برای آنکه از عهده وظایف تاریخی خود در رهبری و هدایت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و به ثمر رساندن یک انقلاب اجتماعی سوسیالیستی برآید، باید بتواند یک نقش انقلابی، موثر و تعیین‌کننده‌ای در توسعه جنبش بورژوا - دمکراتیک نوین ایران ایفا نماید. و این هم ممکن نیست مگر از طریق برپا کردن و گسترش جنگ انقلابی طولانی در برابر قدرت حاکمه امپریالیستی. انقلاب دمکراتیک ایران اگرچه یک هدف در خود نیست، اما دربرگیرنده یک مرحله تام و تمام از مبارزه انقلابی توده‌ها است. این یک حلقه ضروری از تحول جامعه است، حلقه‌ای که وجه مشخصه آن سرنگونی سلطه امپریالیستی و استقرار حاکمیت توده‌های انقلابی چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه سیاسی و فرهنگی است. از این مرحله نمی‌توان بطور تصنعی و ارادی خارج گردید. "اصلاحات" امپریالیستی هم طی قرن اخیر نه تنها نیاز به دمکراتیزه کردن جامعه از طریق یک انقلاب دمکراتیک نوین را نفی نکرده است، بلکه آنرا با شدت و حدت هرچه تمام‌تری در دستور روز قرار داده است. انقلاب دمکراتیک ایران در حین تحقق اهداف خود، شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی را در بطن خود پرورش می‌دهد. جنبش کارگری و کمونیستی ایران در درون این انقلاب و در جریان تکامل آن است که رشد و توسعه می‌یابد و حزب کمونیست در متن تعمیق و گسترش این انقلاب است که

ساخته و پرداخته می گردد و آنگاه شکل مشخصی بخود می گیرد. با تحقق اهداف دمکراتیک انقلاب، پوسته ملی و دمکراتیک این جنبش چه بلحاظ عینی و چه بلحاظ ذهنی فرو می ریزد و انقلاب کارگری سوسیالیستی با تمام درخشندگی خود از درون آن سر بر می آورد.

اکنون یکبار دیگر به تجارب انقلابات روسیه و چین باز می گردیم و اینبار از زاویه ضرورت و نقش حزب کمونیست در این انقلابات، این تجارب را مورد بازبینی قرار می دهیم.

در مورد ضرورت حزب کمونیست اگر به آثار لنین توجه کنیم، می بینیم لنین در همه جا حزب سوسیال دموکرات روسیه را حزب انقلاب اجتماعی پرولتاریا معرفی می کند و بر دخالت گری این حزب در انقلاب دمکراتیک صرفا از نقطه نظر تسریع و توسعه دامنه تحولات دمکراتیک، تحکیم و تثبیت پیروزی های بدست آمده و استفاده از آنها برای پیشروی به سوسیالیسم تاکید دارد. در این باره لنین به تفصیل در مقاله "دو تاکتیک..." سخن گفته و ما دیگر نیاز به توضیح نمی بینیم. اما در مورد حزب کمونیست بمثابه یک شکل از سازمان و عمل انقلابی و رابطه آن با راه انقلاب، ممکن است این سئوالات طرح گردد که چرا در روسیه وظایف سیاسی و سازمانی از طریق حزب و فعالیت های حزبی و سیاسی پیش رفت و نه مثلا از طریق جنگ انقلابی و ارتش توده ای؟ چرا در روسیه لازم گردید نخست حزب تقویت شود و آنگاه شرایط برای مبارزه مسلحانه فراهم شود؟ چرا بلشویک ها از طریق حزب و سازماندهی حزبی طبقه می توانستند در انقلاب دمکراتیک دخالت گر باشند و از پیروزی های بدست آمده برای هموار کردن راه سوسیالیسم استفاده نمایند و بطور کلی چرا در روسیه حزب به مثابه ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا باحزب به مثابه یک شکل از سازمان و عمل انقلابی که انقلابیون کمونیست از طریق آن می توانستند وظایف انقلابی خود را پیش ببرند، طی مدت کوتاهی برهم منطبق گردید؟ علت را باید

و ثانيا: در روسیه تبلیغات همه جانبه سیاسی و دخالت گری در مبارزه طبقاتی مدتها قبل از تشکیل حزب کمونیست بوسیله گروههای سوسیال دمکرات صورت می گرفت و بعدها در جریان گسترش همین فعالیت ها بود که حزب مستقل طبقه کارگر در روسیه تاسیس شد. بنابراین طبیعی بود که از آن پس هم دخالت گری سوسیال دمکرات ها در انقلاب دمکراتیک و مبارزه طبقاتی پرولتاریا از طریق همین حزب و فعالیت های حزبی و سیاسی پیش رود.

مجموعه این عوامل، یعنی مبارزه طبقاتی انکشاف یافته و جنبش های مستقل کارگری در حال گسترش، درعین تقدم انقلاب دمکراتیک برانقلاب سوسیالیستی و خصلت رابطه این دو انقلاب باهم از یک طرف و شرایط سیاسی مبارزه طبقاتی از طرف دیگر بر نحوه دخالت گری سوسیال دموکرات های روسیه در انقلاب و شکل های سیاسی و سازمانی فعالیت آنها و نیز بر نحوه اتحادها و ائتلاف های آنها نقش تعیین کننده ای داشتند. سوسیال دمکرات های روسیه با بهم آمیختن مبارزه سوسیالیستی و مبارزه دمکراتیک در یک مبارزه واحد طبقاتی توانستند همراه با تقویت جنبش کارگری و هدایت مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، وظیفه مربوط به دمکراسی کردن رژیم سیاسی - اجتماعی روسیه را پیش ببرند. بهمین دلیل هم بود که حزب سوسیال دمکرات کارگری در روسیه که در جریان یک مبارزه اساسا سیاسی و در مرحله معینی از پیوستگی گروههای سوسیال دمکرات با جنبش کارگری در روسیه تاسیس گردید، درعین اینکه یک حزب کارگری یعنی ارگان مبارزه مستقل طبقه کارگر بود و مبارزه طبقاتی پرولتاریا را در تمامی مراحل مبارزه آن رهبری و هدایت می کرد، درعین حال یک حزب انقلابی برعلیه حکومت مطلقه یعنی سازمانی که سوسیال دمکراتها از طریق آن وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی را پیش می بردند، نیز بود. لنین در مقاله "وظایف سوسیال دمکراتها..." در خصوص خصائص و وظایف حزب انقلابی روسیه بیان می کند:

"بطوری که می دانیم "اتحاد مبارزه" فقط در سال ۱۸۹۵-۱۸۹۶ تاسیس شد و پیام هایش به کارگران منحصر بود به اوراق ژلاتینی و چاپ سنگی. آیا می توان انکار کرد که اگر چنین تشکیلاتی اقلا بزرگ ترین مرکز جنبش کارگری روسیه را درخود جمع کند و یک ارگان انقلابی در اختیار داشته باشد و در بین کارگران روس دارای همان وجهه ای باشد که "اتحاد مبارزه" در بین کارگران سن پترزبورگ دارد، چنین تشکیلاتی بزرگ ترین عامل سیاسی در روسیه امروز خواهد بود۔ عاملی که دولت نخواهد توانست چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی خود آنرا بحساب نیاورد ؟ چنین تشکیلاتی وقتی بتواند مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری نماید، تشکیلات و انضباط را در بین کارگران بالاببرد، به آنان کمک کند تا در راه حوایج اقتصادی فوری خود مبارزه نمایند و سنگرهای سرمایه را یکی پس از دیگری از چنگش خارج نمایند، کارگران را از لحاظ سیاسی پرورش دهد و بطور مرتب و دائمی حکومت مطلقه را تعقیب نماید و هرقلدر تزاری را که بخواهد مزه سنگینی مشت حکومت پلیسی را به پرولتاریا بچشانند، بتاراند - تشکیلاتی خواهد بود که درعین حال هم سازمان یک حزب کارگری است که با شرایط ما جور می آید و هم حزب نیرومند انقلابی است که علیه حکومت مطلقه متوجه است."

در بررسی تجربه انقلاب چین باید باین مسئله توجه داشت که درچین برخلاف روسیه بدلیل خصلت نیمه مستعمره - نیمه فئودالی جامعه چین، انکشاف مبارزه طبقاتی در راستای هدف نهائی پرولتاریا قبل ازهرچیز با انجام یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین گره می خورد. اگر چه هدف عاجل انقلاب چین هم الغاء مالکیت خصوصی بورژوائی نبود، اما انقلاب دمکراتیک چین باتوجه به تناسب عینی طبقات، تفاوتهای اساسی با انقلاب روسیه داشت. در روسیه تحول دمکراتیک حتی می توانست از بالا و بشیوه بوروکراتیک هم صورت پذیرد. بعبارت دیگر این تحول فی نفسه نیازمند به شرکت گسترده توده ها در انقلاب نبود، درعین حال انقلاب دمکراتیک در روسیه حلقه ای از تکامل جامعه محسوب می شد که محتوای آن

سرمایه داری و قطبی شدن جامعه بود. درحالی که در انقلاب دمکراتیک نوین درکشور تحت سلطه چین که در مرحله نیمه مستعمره - نیمه فئودالی قرار داشت، اولاً شرکت گسترده توده ها در انقلاب ضرورت حتمی داشت و ثانیاً بدلیل ناتوانی بورژوازی ملی در رهبری این انقلاب، نقش طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک اهمیتی تعیین کننده داشت. و طبعا محتوای عینی این انقلاب هم بهیچ وجه از نقطه نظر توسعه سرمایه داری نمی توانست مطرح باشد. محتوای عینی این انقلاب به امر سرنگونی سلطه امپریالیستی و نابودی مناسبات فئودالی و برقراری حاکمیت توده های خلق بستگی می یافت.

حال اگر شرایط انکشاف مبارزه طبقاتی در چین را از دیدگاه طبقه کارگر بررسی کنیم، قابل درک است که چرا درچین تقویت و تحکیم صف مستقل پرولتاریا و تامین استقلال طبقاتی این طبقه در جریان گسترش انقلاب دمکراتیک در چارچوب گسترش جنگ انقلابی طولانی مدت میسر گردید. در چین باتوجه به محتوای عینی و خصلت دوگانه انقلاب و باتوجه با اینکه کسب قدرت سیاسی اساساً از طریق پیشبرد موفقیت آمیز جنگ انقلابی طولانی امکان پذیر بود، ضرورتاً پیشبرد وظایف سیاسی انقلاب برعهده ارتش توده ای قرار می گرفت و حزب کمونیست بمثابه نیروی رهبری کننده کل مبارزه انقلابی عمل می کرد. تقویت حزب و رهبری مبارزه طبقاتی طبقه کارگر درجهت برپائی انقلاب سوسیالیستی، جز از طریق گسترش و تقویت جنگ خلق و ارتش خلق تقویت و تحکیم جبهه واحد ضد امپریالیستی ناممکن بود. چرا که تغییر عینی مناسبات طبقات، تجزیه طبقاتی و قطبی شدن جامعه بویژه در میان دهقانان تنها درجریان پیشروی و تعمیق مبارزه ضدامپریالیستی خلق و درحین انجام وظایف این انقلاب ممکن می گردید و حزب کمونیست تنها از طریق این شکل از سازمان و عمل انقلابی می توانست صفوف زحمتکشان و در راس آنها طبقه کارگر را برای انقلاب بعدی متحد نماید. حال اینکه برای کمونیستهای چینی درمراحل اولیه فعالیتشان این امکان ایجاد گردید که حزب کمونیست را تشکیل دهند و این

حزب بود که بعداً ارتش توده ای را خلق کرد، این موضوع بهیچ وجه روند عمومی گسترش انقلاب در چین را بنحوی که در فوق برشمردیم، نفی نمی کند. ایجاد و رشد حزب کمونیست در چین نتیجه تلاش کمونیستها در تحت شرایط خاصی از مبارزه بود که در جریان پیشروی انقلاب دمکراتیک در چین نمودار گردید. شرایطی که میلیون تحت رهبری گومینگدان رهبری انقلاب بورژوا - دمکراتیک را در دست داشته و در راستای این انقلاب حرکت می کردند. این شرایط به کمونیستها اجازه داد که در عین شرکت در انقلاب بورژوا - دمکراتیک، حزب کمونیست را شکل دهند و به تقویت و گسترش حزب در صفوف کارگران و دهقانان بپردازند. اما دیدیم به محض اینکه شرایط مبارزه در سال ۱۹۲۷ تغییر نمود و گومینگدان به انقلاب خیانت کرد، حزب کمونیست عملاً در برابر یک آزمون سخت تاریخی قرار گرفت. در همین موقع بود که دو خط مشی چپ و راست در حزب کمونیست چین ظاهر گردیدند. یک خط مشی خواستار قیام مسلحانه در شهرها و سرنگونی گومینگدان بود و خط مشی دیگر خواستار سازش و همکاری با گومینگدان. هر دو این خط مشی ها در شرایطی که گومینگدان در اتحاد با امپریالیستها به سرکوب انقلاب برخاسته بود، ضربات سنگینی برپیکر انقلاب چین وارد آوردند. اما حزب کمونیست تحت رهبری رفیق مائو راه دیگری پیش گذاشت. راه ادامه انقلاب بورژوا - دمکراتیک از طریق برپائی و گسترش جنگ انقلابی، تشکیل ارتش توده ای و بدست گرفتن رهبری انقلاب ضد امپریالیستی خلق.

بنابراین تجربه انقلاب چین بهتر و بیشتر از هر تجربه دیگری نادرستی نظر کسانی را که در گذشته معتقد به تقدم حزب بر مبارزه مسلحانه و امروز معتقد به تقدم حزب بر ارتش توده ای هستند را، نشان می دهد. تجربه انقلاب چین نشان می دهد جدا از دوره کوتاهی از روند انقلاب که شرایط دمکراتیک و اتحاد با گومینگدان این امکان را به کمونیستها داد که وظایف سیاسی و سازمانی خود را از طریق حزب و فعالیت حزبی پیش ببرند، وقتی بورژوازی به انقلاب خیانت کرد و بار رهبری انقلاب بردوش

کمونیستها قرار گرفت، آنها ناگزیر گردیدند مبارزه انقلابی را براساس گسترش جنگ انقلابی و تشکیل ابزار پیش برنده وظایف این جنگ یعنی ارتش توده ای بنانهند و اتفاقاً حزب کمونیست هم در جریان پیشبرد این فعالیت و در پروسه تقویت و گسترش اتحاد کارگری - دهقانی توانست خود را به مثابه رهبر انقلاب تحکیم و تثبیت نماید.

این بخش را خلاصه کنیم:

اتحادیه کمونیستها که سابقاً برپاداشتن انقلاب در ایران را به وجود حزب کمونیست مشروط می کرد و از یک درک دگماتیکی و الگوبردارانه از رابطه حزب و مبارزه مسلحانه رنج می برد، امروز که تحت فشار واقعیات عینی مبارزه و بویژه این واقعیت که مبارزه سیاسی در ایران اساساً مسلحانه است، وادار به عقب نشینی و تجدید نظر در دگمهای گذشته خود شده است، در اعلام مواضع کنونی خود نشان می دهد که قادر به نقدی عمیق و همه جانبه از گذشته خود نیست و صرفاً گسستی صوری از آن دارد و در نتیجه همان انحرافات پیشین را اینبار بشکل دیگر در حرکت خود بازتولید می کند. بدین معنی که اولاً فلسفه وجودی حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر را به انقلاب دمکراتیک و پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی در چارچوب این انقلاب مربوط می سازد و ثانیاً مرز میان سازمان کمونیستی را باحزب کمونیست طبقه کارگر برهم می زند.

اتحادیه چه در گذشته که اعتقاد داشت بدون وجود حزب نمی توان دست به انقلاب زد و چه امروز که براین باور است بدون حزب می توان جنگ خلق را آغاز نمود، ولی در جریان عمل عاجل ترین و مهم ترین وظیفه، تشکیل حزب کمونیست است، نشان داده و می دهد که تصور روشنی از حزب کمونیست بمثابه روند تشکل و خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر نداشته و جایگاه، نقش و وظایف حزب کمونیست در

انقلاب ایران را درک نمی کند. اگر اتحادیه بازنگاری خود را بریک درک علمی از مقوله حزب کمونیست استوار می ساخت، مسلما در تبیین مناسبات حزب با راه انقلاب باین نتیجه می رسید که عاجل ترین و فوری ترین وظیفه یک سازمان کمونیستی که جنگ خلق را برپا می دارد، تشکیل ارتش توده ای یعنی ارگانی است که باید پیش برنده وظایف جنگ خلق باشد. و تشکیل حزب کمونیست را به جایگاه واقعی اش یعنی به شرایطی که مسئله تامین هژمونی پرولتاریا بصورت یک امر مشخص طرح می گردد، محول می کرد.

در پایان برای رفع کلیه تحریقاتی که از نظرات رفیق احمدزاده توسط اپورتونیستها در جنبش بعمل آمده است، ما به طرح مجدد نظرات این رفیق درخصوص رابطه حزب و مبارزه مسلحانه که بیشتر از هر بحث دیگر این رفیق مورد تحریف قرار گرفته است، می پردازیم. رفیق احمدزاده در جمع بندی بحثهای درونی گروه خود مسئله را بدین شکل طرح می کند:

" گروه در جریان رشد خود و برخورد با تجربه خلق کوبا، این مسئله در برابرش قرار گرفت، که آیا راه انقلاب ایجاد کانونهای چریکی و آغاز مبارزه مسلحانه نیست؟ آیا بدون حزب می توان دست به انقلاب زد؟"

رفیق احمدزاده سپس ضمن دادن یک پاسخ مثبت باین سئوالات، تصریح می کند که:

" برای رفع سوء تفاهم احتمالی ذکر نکته ای در اینجا ضروری است. در اینجا به هیچ وجه قصد انکار احکام مارکسیستی - لنینیستی نیست، بلکه صحبت برسر درک مکانیکی آن و عدم تطبیق این احکام با شرایط خاص است. فی المثل اصل عام "بدون یک حزب انقلابی، پیروزی انقلاب ممکن نیست" بهیچ وجه بدین معنا نیست که انقلاب بدون حزب نمی تواند شروع شود و یا حتی انقلابیون نمی توانند قدرت را بدست گیرند. چه در اینجا "پیروزی انقلاب" را باید در یک معنای وسیع تاریخی در نظر

گرفت. زیرا پیروزی انقلاب نه تنها باتصرف قدرت دولتی بلکه با حفظ آن و ادامه انقلاب هم مشخص می‌شود"

رفیق احمدزاده که پیروزی انقلاب ایران را در معنای وسیع تاریخی آن، با تداوم انقلاب دمکراتیک و پیشروی به سوسیالیسم مشخص می‌سازد، ضرورت حزب کمونیست انقلابی طبقه کارگر را از نقش مستقل و وظیفه تاریخی پرولتاریا در این انقلاب یعنی از مسئله تامین هژمونی پرولتاریا و فراروئی به انقلاب سوسیالیستی نتیجه می‌گیرد. و با همین نگرش به مسئله رابطه میان حزب و مبارزه مسلحانه پاسخ می‌دهد.

" و اما خوب است در مورد این دوراهی، (دوراهی حزب یا مبارزه چریکی بدون حزب) بیشتر صحبت کنیم و عمق مسئله را بشکافیم. سابقا این دوراهی طبیعی بنظر می‌رسید. زیرا درک ما از حزب و ضرورت حزب سطحی بود و محتوا و صورت حزب را از یکدیگر باز نمی‌شناختیم. اما این دو راهی اینک برای ما وجود ندارد، امروز ما با این ظاهرا دوراهی چگونه برخورد می‌کنیم؟ ما می‌گوئیم نباید منتظر حزب شد، باید دست به مبارزه مسلحانه زد. خواهند گفت پس حزب را چکار می‌کنید. می‌گوئیم مسئله حزب برای ما بشکلی مشخص و نه کلی، در پروسه مبارزه طرح خواهد شد. حزب مستقل طبقه کارگر را برای چه می‌خواهیم: برای تامین هژمونی پرولتاریا، ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم و... مایقین داریم که برای تامین هژمونی پرولتاریا و... اتحاد گروهها و سازمانهای پرولتری در یک حزب واحد ضروری خواهد بود، اما این مسئله اینک بشکل مشخص و کنکرت برای ما مطرح نیست، با علم بر اینکه مسئله مطرح خواهد شد، ما به موقع و در پروسه اتحاد خلق بدور این سازمانها، حزب واحد طبقه کارگر را تشکیل خواهیم داد."

می‌بینیم رفقای تشکیل دهنده سازمان چریکهای فدائی خلق تاموقعی که درک سطحی از حزب و ضرورت آن داشتند و محتوا و صورت حزب را از یکدیگر باز نمی‌شناختند، با دوراهی مبارزه مسلحانه باحزب یا بدون حزب مواجه بودند. اما

بتوان مبارزه کرد و بهتر خلق را بسیج کرد، بهمان جا باید رفت. برای کمونیستها هیچ لزومی نیست که مثلا نخست در میان طبقه کارگر پایگاه ایجاد کنیم، آنها را بسیج کنیم و بعد مبارزه خود را به روستاها منتقل کنیم. اگر لازم باشد ما از همین امروز می‌توانیم مبارزه خود را به روستاها نیز بکشانیم. مائو در این مورد اشاره ای دارد که قابل ذکر است. هنگامی که مسئله خروج به روستاها درچین طرح شده بود عده ای ناراضی بودند که بدین ترتیب از نقش طبقه کارگر کاسته می‌شود و مائو در جواب می‌گوید: "چه باک، مهم این است که خلق را بسیج کرد، مهم این است که مبارزه مسلحانه کرد. چه اهمیتی دارد که طبقه کارگر از لحاظ کمی نقش کمتری داشته باشد؟" (چرا چین سرخ می‌تواند وجود داشته باشد؟)

در اینجا نکته ای بس مهم مطرح می‌شود. در شرایط کنونی گروهها قبل از تشکیل حزبی، دست به مبارزه ای می‌زنند که بر تمام خلق تکیه می‌کند و مبین خواسته های تمام خلق است. در چنین مبارزه ای هر گروه انقلابی، چه کمونیست و چه غیر کمونیست، می‌تواند شرکت داشته باشد. پس از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیع تر مبارزه، از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی، اتحاد تمام این گروهها در چارچوب یک جبهه واحد ضدامپریالیستی، در پروسه مبارزه امری اجتناب ناپذیر می‌گردد. بدین ترتیب اتحاد تمام گروهها و سازمانهای انقلابی و ضدامپریالیستی که مشی مبارزه مسلحانه را، چه در شهر و چه در روستا بپذیرند، امری است بسیار مبرم تر و فوری تر از اتحاد نیروهای پرولتری در چارچوب حزب طبقه کارگر. ایجاد جبهه واحد قبل از ایجاد حزب طبقه کارگر در دستور انقلابیون قرار می‌گیرد. اگر طبقه کارگر صرفا در بطن یک مبارزه توده ای مسلحانه تشکیل و خودآگاهی پیدا می‌کند، پس حزب طبقه کارگر در بطن جبهه واحد ضدامپریالیستی نطفه می‌بندد و رشد می‌کند و آنگاه شکل مشخص پیدا خواهد کرد که امر تأمین هژمونی پرولتاریا و ادامه انقلاب بشکلی مشخص و مبرم در دستور روز قرار گیرد."

برگرفته از: جنگ خلق شماره ۱۲، مردادماه ۱۳۶۸

تایپ دوباره از:

فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

برگرفته از :

جنگ خلق، شماره های ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲

ارگان تئوریک - سیاسی

چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

زنده باد جنگ خلق! زنده باد ارتش خلق!

انتشارات:

چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)